



مرکز مطالعات اسلامی بینش
WWW.BINESH.CC

پدیده ارجاء و سرایت مفاهیم آن بر واقع معاصر

ویراست یکم



نویسنده: دکتر سعد العتیبی

ترجمه: واحد ترجمه بینش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«فهرست»

پیشگفتار:	۱
مقدمه: مفهوم ایمان در اعتقاد اهل سنت و جماعت	۷
فصل اول: مفهوم ارجاء و پیدایش آن	۲۵
فصل دوم: سرایت مفاهیم ارجائی در واقعیت معاصر	۴۱
سخن پایانی:	۱۲۳
پیوست:	۱۲۶

پیشگفتار:

ایمان و مسائل پیرامون آن، از جمله موضوعاتی است که سلف صالح به آن اهتمام شایانی داشته‌اند، آن هم به خاطر توجه ویژه‌ای که قرآن و سنت بدان داشته است. «کلمه‌ی ایمان در قرآن و سنت، بیشتر از سایر کلمات و الفاظ دیگر ذکر شده است؛ زیرا اصل دین بر آن استوار شده و وسیله‌ای است که مردم با آن از تاریکی‌ها به سوی نور رهنمون می‌شوند و فارق و وجه تفاوت میان اهل سعادت و شقاوت بوده و موالات و معادات بر اساس آن شکل می‌گیرد و تمامی دستورات دین تابع آنست و هر مسلمانی شدیداً به معرفت آن نیازمند است».^۱

امروز جامعه‌ی اسلامی به افراد و گروه‌هایی مبتلا شده که از منهج کتاب و سنت و فهم سلف صالح در این باب منحرف گشته که اولین نتیجه‌اش بروز اختلافات میان امت بود. چنانکه فرقه‌ی خوارج ظهور کرد که مرتکب گناه کبیره را تکفیر کرده و ازدیاد و کاهش در ایمان را نفی نموده و بر این اساس، خون مسلمانان را حلال کرد.

بعد از آن و در واکنشی به بدعت خوارج، «بدعت ارجاء» به وجود آمد که عمل را از حقیقت ایمان خارج ساخته و فاسق مرتکب گناه کبیره را مؤمنی کامل‌الایمان معرفی کرد. سپس دامنه‌ی انحراف در ارجاء توسعه پیدا کرد کما

۱ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۸۶.

اینکه خاصیت غالب بدعتها اینگونه است و فرقی و گروه‌های زیادی از آن منشعب شدند؛ تا جایی که در زمره این فرقه‌ها، افرادی آمده و گفتند: ایمان تنها معرفت و شناخت خداوند، و کفر هم به معنای جهل نسبت به اوست.

و این چیزی است که سلف صالح نسبت به آن هشدار داده و از بدو ظهورش به شدت منکرش شدند؛ زیرا می‌دانستند که این بدعت، فرار از احکام شرعی را آسان و فسق و فجور را توجیه کرده و از خطورت و بزرگی گناهان می‌کاهد و همین خود، انحراف و گمراهی بس بزرگی است.

امام ابراهیم نخعی رحمته الله علیه می‌فرماید: «به اعتقاد من، فتنه‌ی مرجئه بر امت اسلام ترسناک‌تر از فتنه ازارقه^۲ است».^۳

امام زهری رحمته الله علیه می‌فرماید: «در امت اسلام بدعتی، بدتر از ارجاء برای مسلمانان ایجاد نشده است».^۴

امام اوزاعی رحمته الله علیه می‌فرماید: «یحیی و قتاده می‌گفتند: ما، از هیچ چیزی به اندازه‌ی بدعت ارجاء برای امت اسلام نمی‌ترسیم».^۵

این بدعت تا عصر کنونی هم ادامه داشته و در بسیاری از مؤسسه‌ها و دانشگاه‌های اسلامی، مسائل ایمان بر اساس مذهب مرجئه تدریس

۲ - فرقه‌ای از خوارج.

۳ - الابانة الكبرى ج ۲ ص ۸۵۵.

۴ - همان.

۵ - همان ص ۸۵۶.

می‌شود، به علاوه‌ی سرایت جلوه‌های فکری و رفتاری جدید که با اصول مذهب مرجئه هم راستا است.

چیزی که خطر این اعتقاد فاسد را بیشتر نشان می‌دهد این است که بهانه‌ای برای برخی مردمان شده تا ارتکاب گناهانی بزرگ و فراوان را با آن توجیه کنند کما اینکه توجیهی برای ایجاد بدعت‌های زیادی گردیده است و در کمترین حالتش، از اهمیت بعضی مظاهر کفر و فجور کاسته است، بلکه امر از این فراتر رفته و افرادی به ادعای اینکه مذهب ارجاء بهترین وسیله برای رویارویی با تکفیر و غلو است صراحتاً به سوی آن دعوت می‌کنند. از این رو برای برحذر داشتن امت از در افتادن در ارجاء و آثار خطرناک آن، می‌بایست روزنه‌های سرایت مفاهیم ارجائی در عصر حاضر را کشف نمود و ارتباط آن با اصل ارجاء را بیان داشت.

محور پژوهش:

بدعت ارجاء به خاطر ورودش در قضیه ایمان و کفر، جزو خطرناک‌ترین بدعت‌هاست. این بدعت تا زمان حاضر همچنان ادامه داشته و مظاهر رفتاری و فکری ناشی از آن، در جوامع اسلامی شیوع پیدا کرده است که بر بسیاری از مردم پوشیده مانده و خطر آن وقتی بیشتر می‌شود که بعضی از این مظاهر به مذهب سلف نسبت داده شوند. لذا کشف و بررسی این مظاهر و بیان ارتباط آن با مذهب مرجئه لازم است.

اهمیت موضوع:

- ۱- این بحث به بیان موضع صحیح از مسائل ایمان و کفر می‌پردازد که از مهم‌ترین مسائل دین بوده و مورد توجه ویژه قرآن و سنت است.
- ۲- بسیاری از مفاهیم ارجائی در امت سرایت کرده است، که کشف و هشدار نسبت به آن را می‌طلبد.
- ۳- سوء برداشت از بعضی موضع‌گیری‌های سلف در پاره‌ای از موضوعات ایمان هست که تصحیح این مفاهیم اشتباه را ضروری می‌کند.

اهداف بحث:

- بیان مواضع سرایت مفاهیم ارجائی در واقع معاصر و مظاهر آن.
- بیان ارتباط این مظاهر با مذهب مرجئه.
- تصحیح اشکال و ابهامات به وجود آمده نزد برخی از نویسندگان؛ از جهت نسبت دادن پاره‌ای اقوال مرجئه به مذهب سلف.
- بیان وسائل درمان مظاهر ارجاء معاصر.

روش تحقیق:

در این پژوهش به روش استقرائی - تحلیلی عمل کرده‌ام؛ به این شیوه که تمامی نوشته‌های موجود در رابطه با مذهب مرجئه را مطالعه کرده و مظاهر سرایت مفاهیم ارجائی منتشر شده را در آنها شناسایی کرده و سپس به بیان ارتباط آنها با مذهب مرجئه پرداخته‌ام. و سعی من بر این بوده که فقط جلوه‌های واضح و انتشار یافته را بیان کرده و به مسائل جزئی و پوشیده‌ای که رواجی آن چنانی ندارد نپردازم.

نکته: بی شک جلوه‌ها، عام‌تر از عقاید است چرا که شامل: افکار، عقاید، سلوک و مواردی شبیه به آن است که ظاهر و بارز می‌باشد. لازمه‌ی جلوه و مظهر هم، غالب بودن آن در جامعه نیست همان‌گونه که وجود موردی از مظاهر ارجاء در یک شخص، به این معنا نیست که از هر کسی ظاهر شد او از مرجئه است بلکه یا نشان از آن دارد که شخص در مسأله‌ای فرعی هم‌راستا با مرجئه است، یا از ارجاء برای توجیه دعوتش استفاده کرده و یا این که جاهل بوده و به حقیقت این بدعت پی نبرده است. همچنین لازمه‌ی بیان بعضی از جلوه‌های ارجاء، این نیست که ارجاء به تنهایی عامل به وجودآورنده‌ی آن باشد، چه بسا عوامل و اسباب دیگری در ظهور آن نقش داشته، ولی ارجاء عامل موثری در وجود و توجیه و انتشار آن بوده است.

محتویات:

این پژوهش دارای یک مقدمه و دو فصل به شرح زیر است:

مقدمه: مفهوم ایمان در مذهب اهل سنت و جماعت

فصل اول: مفهوم ارجاء، تعریف و پیدایش آن که در بردارنده‌ی دو بخش

است:

- **بخش اول:** تعریف ارجاء

- **بخش دوم:** پیدایش و توسعه ارجاء

فصل دوم: سرایت مفاهیم ارجائی در واقع معاصر که شامل دو بخش

است:

- بخش اول: بارزترین جلوه ها و نمود های مفاهیم ار جائی در واقع
معاصر

- بخش دوم: راه های درمان

در پایان این پیشگفتار از الله متعال خواستارم که در طرح دقیق این
موضوع و ابهام زدایی در بعضی از مسائل پیرامون آن موفق بوده باشم و هر
آنچه صواب است از سوی پرودگار متعال است و اگر خطا و اشتباهی باشد از
من و وسوسه های شیطان است. و از آن ها به درگاه خداوند طلب آمرزش
می کنم.

مقدمه: مفهوم ایمان در اعتقاد اهل سنت و

جماعت

که شامل چهار مطلب است:

- مطلب اول: ایمان به لحاظ لغوی
- مطلب دوم: تعریف شرعی ایمان
- مطلب سوم: ازدیاد و کاهش ایمان
- مطلب چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره

مطلب اول: ایمان به لحاظ لغوی:

از مصدر آمن یؤمن ایماناً بوده، که اسم فاعل آن مؤمن است.
ابن فارس رحمته الله می گوید: «(أمن) همزه و میم و نون در لغت دارای دو معنای نزدیک به هم است. معنای اول؛ امانت است که ضد خیانت بوده و مفهومی، آرامش قلب است. معنای دوم؛ تصدیق است که هر دو معنا به یکدیگر نزدیک اند.»

خلیل فراهیدی رحمته الله می گوید: الأمانة از آمن گرفته شده و امان هم یعنی امنیت بخشیدن که ضد خیانت می شود».^۶

زهري رحمته الله می گوید: «لغویون و سایر اهل علم بر این اتفاق دارند که ایمان از لحاظ لغوی معنایش تصدیق است. الله متعال می فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءِأَمَّا قُلِّ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسَّأَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾».^۷

نضر بن شميل رحمته الله از ائمه ی لغت می فرماید: «به خلیل گفتند: ایمان چیست؟ فرمود: آرامش و طمأنینه است».^۸

زجاج هم ایمان را این گونه تعریف کرده است: «ایمان، اظهار خضوع و قبول شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و معتقد بودن به آن و تصدیق قلبی اش است».^۹

۶ - معجم مقاییس اللغة ج ۱ ص ۱۳۸.

۷ - تهذیب اللغة ج ۱۵ ص ۵۱۳. { (برخی از) بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده اید لیکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است }.

۸ - همان ص ۵۱۴.

۹ - لسان العرب ج ۱۳ ص ۲۳ - قاموس المحيط ۱۵۱۸.

اما شیخ الاسلام رحمته الله این را ترجیح داده است که بهترین معنای مترادف برای ایمان در لغت کلمه «اقرار» است که در بردارنده دو چیز است:

- تصدیق قلب

- انقیاد قلب

و می فرماید: «تفسیر ایمان به لفظ اقرار، نزدیکتر از تفسیر آن به لفظ تصدیق است، به خصوص که بین ایمان و تصدیق به لحاظ معنایی تفاوت هایی وجود دارد».^{۱۰} و نظر خود را این گونه توضیح می دهد: «ایمان از کلمه آمن گرفته شده که معنایش طمأنینه و آرامش است همان گونه که لفظ اقرار هم از قَرَّ یَقْرُ گرفته شده و به معنای آمن یا امن نزدیک است. شخص مؤمن در امان، داخل است همان گونه که شخص مقرّ، داخل در اقرار است. لفظ اقرار هم متضمن التزام بوده و از دو جهت قابل بررسی است:

یکی به معنای خبر دادن است که از این لحاظ اقرار مانند تصدیق و گواهی و امثال این موارد است. و این همانی است که فقیهان در ابواب اقرار در مسائل قضائی مطرح می کنند. معنای دیگرش: ایجاد التزام و پایبندی به چیزی

است، مانند این قول الله متعال: ﴿أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي ۗ قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ

فَأَشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾.^{۱۱}

۱۰- مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۹۱.

۱۱- همان ج ۷ ص ۵۳۰. {فرمود آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید گفتند آری اقرار کردیم فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم}.

و می‌فرماید: «معلوم است که ایمان همان اقرار است، نه مجرد تصدیق. و این اقرار هم دربرگیرنده دو چیز است: قول قلب که همان تصدیق است و عمل قلب که منظور از آن، انقیاد است».^{۱۲}

شیخ‌الاسلام برخی از تفاوت‌های لغوی بین لفظ تصدیق و ایمان را اینگونه بیان می‌دارد:

۱- «ایمان لفظاً مترادف با تصدیق نیست! چرا که تصدیق متعدی بنفسه است در حالی که ایمان جز با لام یا باء (که از حروف جر هستند) متعدی نمی‌شود».^{۱۳}

۲- «ایمان در معنا مترادف با تصدیق نیست زیرا که هر شخصی که از امری عیان یا پنهان خبر می‌دهد در لغت به او گفته می‌شود: راست گفتی (صَدَقْتَ) همان‌گونه که گفته می‌شود: دروغ گفتی (كَذَبْتَ). مثلاً: کسی که بگوید: آسمان بالای سرماست. به او گفته می‌شود: راست گفتی یا دروغ گفتی. اما لفظ ایمان فقط برای خبر غائب استعمال می‌شود و در لغت عرب چنین چیزی وجود ندارد، یعنی به شخصی که از امری محسوس و قابل مشاهده خبر دهد، مثلاً بگوید: خورشید طلوع یا غروب کرد، به او گفته شود: به تو ایمان آوردیم. بلکه می‌گویند: تو را تصدیق کردیم. چون که ایمان از امن گرفته شده و برای خبری به کار می‌رود که خبردهنده به آن امین باشد،

۱۲- همان ج ۷ ص ۶۳۸.

۱۳- همان جلد ۷ ص ۲۹۰.

مانند: امری (پوشیده و پنهان) به همین دلیل هرگز در قرآن کریم و سایر منابع، واژه‌ی آمن جز در این معنا به کار برده نشده است».^{۱۴}

۳- «کلمه ایمان برای تمامی انواع اخبار به کار نمی‌رود، بلکه برای خبر از امورات غیبی و مانند آن که شک و تردید در آن روا نیست به کار می‌رود؛ به گونه‌ای که اگر شنونده به آن اقرار کرد، به او گفته می‌شود: (آمن - به آن ایمان آورد). برخلاف لفظ تصدیق که برای تمامی انواع اخبار - عیان و پنهان - به کار می‌رود».^{۱۵}

۴- «لفظ (ایمان) در لغت در مقابل لفظ تکذیب نیامده، بلکه در مقابل آن - یعنی: لفظ تکذیب - کلمه‌ی تصدیق به کار رفته است زیرا در لغت عرب همان گونه که معلوم است به هر خبردهنده‌ای گفته می‌شود: **صَدَقْتَ** یا **كذبتَ** و می‌گویند: صدقناه یا کذبناه (تصدیقش کردیم یا تکذیبش نمودیم). و گفته نمی‌شود: **أَمَنَّا لَهُ** یا **كذبناه** (به او ایمان آوردیم یا او را تکذیب نمودیم). و نمی‌گویند: أنت مؤمن له یا مکذّب له (تو به او مؤمنی یا تکذیب کننده‌اش هستی). بلکه آن چه مشهور است اینست که در مقابل لفظ ایمان، لفظ کفر قرار می‌گیرد و گفته می‌شود: او مؤمن است یا کافر! و کفر هم فقط در تکذیب خلاصه نمی‌شود».^{۱۶}

۱۴ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۹۱.

۱۵ - همان ج ۷ ص ۵۳۰.

۱۶ - همان ج ۷ ص ۲۹۲.

مطلب دوم: تعریف شرعی ایمان

«سلف صالح اجماع دارند که ایمان - در تعریف شرعی آن - قول و عمل است که زیاد شده و کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر ایمان شامل قول قلب و عمل قلب و قول زبان و عمل جوارح است».^{۱۷}

علامه ابن قیم رحمته الله در مورد حقیقت ایمان از دیدگاه شرع می‌فرماید: «ایمان، ترکیبی از قول و عمل است. قول هم دو بخش است: قول قلب که همان اعتقاد است و قول زبان که تلفظ به شهادتین است. عمل هم دو بخش است. عمل قلب که منظور همان نیت و اخلاص آن است و عمل جوارح (اعضای بدن). اگر این چهار بخش از بین برود، ایمان به کاملی از بین می‌رود. اگر تصدیق قلبی در شخص وجود نداشته باشد بقیه بخش‌ها سودی نمی‌رساند چرا که تصدیق قلب، شرطی برای اعتقاد داشتن آن و سودمند بودنش است. و اگر عمل قلب با وجود تصدیق درونی، از بین رود اینجاست که بین مرجئه و اهل سنت نزاع و اختلاف وجود دارد. اهل سنت متفق القولند که ایمان به کلی از بین می‌رود و تصدیق با انتفای عمل قلب فایده‌ای ندارد و منظور از عمل قلب، محبت و انقیاد آن است. همان‌گونه که اعتقاد به صدق پیامبران سودی به ابلیس، فرعون و قومش، یهود و مشرکین زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نرساند؛ مشرکانی که در آشکار و پنهان به این باور درونی اقرار می‌کردند که او دروغگو نیست، ولی پیروش نمی‌شویم و به او ایمان نمی‌آوریم».^{۱۸}

۱۷ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۶۷۲.

۱۸ - الصلاة وحکم تارکها - ابن قیم ص ۴۵.

«بسیاری، اجماع اهل سنت و حدیث را بر این مقوله نقل کرده‌اند که ایمان "قول" و "عمل" است».^{۱۹}

امام شافعی رحمته الله می‌فرماید: «اجماع صحابه و تابعین بعد از آنان و کسانی که هم‌عصر ما بوده‌اند این است که ایمان، قول و عمل و نیت است. و هیچ‌کدام از این سه، بدون دیگری فایده‌ای ندارد».^{۲۰}

امام بغوی رحمته الله هم می‌فرماید: «صحابه، تابعین و سایر علمای اهل سنت بعد از آنان متفق القولند که اعمال، جزئی از ایمان است و بیان داشته‌اند که ایمان، قول و عمل و عقیده است».^{۲۱}

ذکر نکته‌ای لازم است و آن اینکه:

وجود اختلاف تعابیر سلف در تعریف ایمان از باب اختلاف تنوع است، لذا تفاوتی بین این که گفته شود: ایمان قول و عمل است با اینکه گفته شود: قول و عمل و نیت است، یا قول و عمل و اعتقاد است، وجود ندارد.

افرادی از سلف که گفته‌اند ایمان، قول و عمل است! منظورشان قول قلب و زبان و عمل قلب و جوارح است و هر کدام که اعتقاد را به تعریف اضافه نموده‌اند، دلیلشان این بوده که شاید فقط معنای قول ظاهر از لفظ قول برداشت شود، به همین دلیل اعتقاد قلبی را به آن افزوده‌اند و هر کدام هم که گفته‌اند ایمان، قول و عمل و نیت است این‌گونه توجیه کرده‌اند که قول

۱۹ - مجموع الفتاوی ج ۷۳۳۰.

۲۰ - شرح اصول اعتقاد اهل السنة - امام لالکائی ج ۵ ص ۹۶۵.

۲۱ - شرح السنة امام بغوی - ج ۱ ص ۳۸.

شامل: قول قلب و قول زبان است. اما چه بسا نیت و اخلاص از عمل (که منظور همان عمل قلب است) فهمیده نشود به همین دلیل کلمه‌ی نیت را به تعریف اضافه نموده‌اند».^{۲۲}

دلایلی که به بیان حقیقت ایمان شرعی می‌پردازد:

۱- اعتقاد قلبی: (اصل ایمان در قلب است). الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا

يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^{۲۳} و می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾^{۲۴}.

و پیامبر ﷺ هم می‌فرماید: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بَلِسَانِهِ وَلَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانُ قَلْبَهُ»: {ای کسانی که به زبان ایمان آورده، ولی هنوز ایمان داخل قلبتان نشده است}.

و دیگر دلایل صریحی که بیان می‌دارد ایمان قلب، شرط صحت ایمان است که در نبودش ایمان شخص صحیح نیست و با وجود آنست که ایمان، به سایر اجزای بدن منتقل می‌شود.

منظور از ایمان قلب هم صرفاً داشتن علم، شناخت و تصدیق نسبت به الله ﷻ و اخبار پیامبر ﷺ نیست بلکه لازم است همراه آن، فرمانبرداری، تسلیم کامل، خضوع و اخلاص که از مصادیق عمل قلب هستند وجود داشته باشد.

۲۲ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۵۰۵.

۲۳ - {و ایمان هنوز وارد قلب هایتان نشده است}.

۲۴ - {آنان، الله متعال در قلوبشان ایمان را ثبت و واجب نموده است}.

۲۵ - روایت از امام احمد ج ۴ ص ۴۲۰ - ابوداود کتاب الادب باب الغيبة حدیث شماره ۴۸۸ - ترمذی کتاب البر والصله باب ماجاء فی تعظیم المومن حدیث شماره ۲۰۳۲ و امام البانی در صحیح جامع خود حدیث ۷۹۸۴ آن را صحیح می‌داند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می فرماید: «اصل ایمان در قلب است ولی وجود دو چیز در آن ضروری است: تصدیق و اقرار و شناخت قلب که به آن (قول قلب) گفته می شود».

قول زبانی و عمل بدنی که در ضمن آن باید عمل قلبی وجود داشته باشد، مانند محبت الله و پیامبرش، داشتن اخلاص در انجام اعمال، توکل قلب بر الله متعال و سایر اعمال قلبی که الله و رسولش آن را واجب کرده و جزئی از مسمای ایمان قرار داده اند.

از سوی دیگر: قلب، اصل است که اگر شناخت و اراده در آن باشد ضرورتاً به سایر اجزای بدن انتقال می یابد و هیچ گاه بدن نمی تواند از چیزی که قلب آن را اراده نموده، تخلف کند. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»: ^{۲۶} {آگاه باشید که در جسم، قطعه گوشتی قرار دارد که اگر صالح گردد کل جسم به پیروی از آن صالح می شود و در فساد آن، سایر بدن هم فاسد می شود که همان «قلب» است}.

پس اگر قلب به خاطر ایمان علمی و عملی ^{۲۷} که در آن وجود دارد صالح باشد ضرورتاً جسم هم به وسیله قول و عمل ظاهری، صالح می گردد). ^{۲۸}

۲۶ - روایت از امام بخاری کتاب الایمان باب فضل من استبرأ لدينه حدیث ۵۲ - مسلم در صحیح

خود کتاب المساقاة باب اخذ الحلال وترك الشبهات ح ۱۵۹۹.

۲۷ - (یعنی: قول و عمل قلب).

۲۸ - کتاب الایمان شیخ الاسلام ابن تیمیه ص ۱۷۶.

۲- قول زبان: و مقصود اعمالی است که به وسیله زبان ادا می شود مانند:

شهادتین و ذکر و تلاوت قرآن و راستی در گفتار و دعا کردن و غیره.

از دلایلی که بر داخل شدن قول زبان در حقیقت ایمان دلالت می کند این

فرموده الله متعال است که می فرماید: ﴿قُلُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا

إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا

نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (بقره: ۱۳۶) {بگویید: ما به خدا و به

آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و

اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه

پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده ایم میان هیچ یک از

ایشان فرق نمی گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم}.

و دوباره می فرماید: ﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ

وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ

مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ۸۴) {بگو به خدا و آنچه بر ما نازل شده و

آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به

موسی و عیسی و انبیای (دیگر) از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و

میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او را فرمانبرداریم}.

و این فرموده پیامبر ﷺ: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ،

فَإِذَا قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى

اللَّهِ» {به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا زمانی که به لا اله الا الله اقرار

کنند. زمانی که آن را به زبان آوردند جان و مالشان از سوی من محفوظ و معصوم است مگر در مقابل حقی از حقوق شرع (که خونش را حلال کند) و حساب باطنشان با الله خواهد بود.^{۲۹}

ابوثور رضی الله عنه می فرماید: {علما در مورد شخصی که می گوید: (گواهی می دهم که الله عزوجل یکتاست و شریعت پیامبران حق است و با زبان به آن اقرار کند، سپس بگوید: به هیچ کدام از این موارد اعتقاد قلبی ندارم و تصدیقشان نمی کنم) متفق القولند که: چنین شخصی مسلمان نیست!}.
و هم چنین اتفاق نظر دارند که اگر بگوید: «مسیح» همان الله است و امر اسلام را منکر شود و در عین حال بگوید: قلباً به این موارد اعتقادی ندارم (فقط به زبانشان آورده ام) بازهم به خاطر اظهار این عقاید کافر است و مسلمان نیست.

در نتیجه، شخص با اقرار مجرد و بدون تصدیق قلبی و یا با تصدیق مجرد قلبی، بدون اقرار زبانی، مؤمن نیست تا وقتی که هر دورا در خود عملی کند. یعنی هم تصدیق قلبی و هم اقرار زبانی را داشته باشد).^{۳۰}

۲۹ - روایت امام بخاری کتاب الایمان باب فإن تابوا وأقاموا الصلاة حدیث ۲۵ و مسلم در صحیحش کتاب الایمان باب الأمر بقتال الناس حتی یشهدوا أن لا اله الا الله حدیث شماره ۲۲.
۳۰ - شرح اصول اعتقاد اهل السنة لالکائی ج ۴ ص ۸۴۹.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می فرماید: {کسی که با وجود توانایی، شریعت را با زبان تصدیق نکند، در زبان عرب به چنین شخصی مؤمن گفته نمی شود و سلف صالح از صحابه و تابعین هم بر این امر یکصدا هستند}.^{۳۱}

۳- عمل جوارح: از دلایلی که بیان می دارد عمل جوارح در مسمی و حقیقت ایمان داخل است، این فرموده الله متعال است: ﴿وَمَا أَمْرُو إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ {و فرمان نیافته بودند، جز اینکه خدا را بپرستند؛ در حالی که به توحید گراییده اند و دین (خود) را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین (ثابت) پایدار همین است}.

و نیز این فرموده که: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ {در حقیقت مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و (دیگر) شک نکرده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند، اینانند که راست کردارند}.

و همچنین این فرموده اله عزو جل: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ {و خدا بر آن نیست که ایمان شما را ضایع گرداند}.

یعنی: نمازتان به سوی بیت المقدس قبل از تغییر قبله، نزد الله ثواب و پاداشش ضایع نمی شود.^{۳۲}

۳۱ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۳۳۷.

۳۲ - تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۴۵۸.

و در حدیث صحیح از براء رضی الله عنه روایت است که: (پیامبر صلی الله علیه و آله شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز خواندند ولی قلباً دوست می داشت که قبله اش کعبه باشد. روزی هنگام نماز عصر، امر تغییر قبله به سوی کعبه داده شد. از میان افرادی که با ایشان نماز خوانده بودند مردی بعد از اتمام نماز و در مسیر بازگشت خود بر نمازگزاران مسجدی گذر کرد، در حالی که در رکوع بودند گفت: گواهی می دهم که همراه با پیامبر به سوی کعبه نماز خواندیم. آنان نیز در همان حالتی که بودند به سوی کعبه چرخیدند. براء می گوید: افرادی که قبل از تغییر قبله وفات کرده بودند در حالی که نمازشان را به سوی بیت المقدس خوانده بودند، نمی دانستیم در موردشان چه بگوییم (که آیا نمازشان مقبول است یا خیر) تا این که الله عزوجل این آیه را نازل فرمودند:

﴿كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾. ^{۳۳}

از دلایل دیگر، این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به هیئت قبیله ی عبدالقیس است که: «آیا می دانید ایمان به خدای یکتا یعنی چه؟ گفتند: الله و رسولش دانانترند. فرمود صلی الله علیه و آله: (ایمان یعنی: گواهی دادن به شهادت لا اله الا الله و محمد الرسول الله و خواندن نماز و ادای زکات و گرفتن روزه ی ماه رمضان و دادن خمس از غنیمت). ^{۳۴}

۳۳ - روایت از امام بخاری کتاب الایمان باب الصلاة من الایمان حدیث ۴۰- و امام مسلم کتاب الصلاة باب تحویل القبلة من القدس الی الکعبة حدیث ۵۵۲.

۳۴ - روایت از امام بخاری کتاب علم باب تحریض النبی وفد عبدالقیس علی أن یحفظوا الایمان والعلم حدیث ۸۷.

کتاب و سنت بر این موضوع دلالت می کنند که ایمان زیاد می شود و کاهش می یابد؛ به وسیله طاعت و عبادت فزونی یافته و گناه و معصیت باعث نقصانش می شود.

{لفظ ازدیاد و کاهش ایمان از صحابه پیامبر ﷺ ثابت است و مخالفی هم ندارد}.^{۳۵}

من جمله دلایل قرآنی مبنی بر صحت این مسأله، این فرموده الله متعال است که: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲۰﴾

{مؤمنان همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می کنند}. و نیز این آیه: ﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيزداد الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾ (مدثر: ۳۱) {و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم و شماره آنها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده اند قرار ندادیم تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند و ایمان کسانی که ایمان آورده اند افزون گردد}.

در سنت هم این فرموده پیامبر ﷺ بیانگر صحت این موضوع است: {از شما زنان - ناقصان عقل و دین - کسی را ندیده‌ام که هوش و عقل مرد رشیدی را ببرد. گفتند: ای رسول خدا دلیل نقص دین و عقلمان چیست؟

فرمود: غیر از این است که گواهی زن، نیم گواهی مرد به حساب می آید؟ گفتند: بله. فرمود: این نشان از نقص عقل است. دوباره غیر از این است زمانی که زن دچار عادت ماهیانه می شود نماز و روزه را ترک می کند؟ گفتند: بله صحیح است. فرمود: این نیز نشان از نقص دین است.^{۳۶}

مطلب چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره

نصوص فراوانی از کتاب و سنت دلالت بر کافر نبودن فاعل کبیره و جاودان نبودنش در آتش جهنم در صورت داخل شدن او بدان دارد به شرطی که آن گناه را حلال نداند، و این از اصول اعتقادی مورد اتفاق بین اهل سنت و جماعت است.

از جمله دلایل قرآنی که مؤید مسئله است این فرموده‌ی الله متعال می باشد که: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۴۸) {مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود می بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد به یقین گناهی بزرگ بر بافته است}.

از سنت هم حدیث عباده بن صامت است که رسول الله ﷺ در حضور عده‌ای از اصحابشان فرمودند: «بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ

۳۶- روایت از امام بخاری است کتاب الحيض باب ترك الحائض الصوم حديث ۳۰۴ ومسلم كتاب الايمان باب بيان نقصان الايمان بنقص الطاعات حديث ۷۹.

وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعُصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ، إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ» فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِكَ».^{۳۷}

{بر این که شریکی برای الله عزوجل قرار ندهید، زنا و دزدی نکنید، فرزندانتان را نکشید، بهتان ننزید و در امورات شرعی، نافرمانی (رهبران و بزرگانان را) نکنید با من بیعت دهید. هر کسی از شما به مفاد این بیعت نامه وفادار باشد، پاداشش با الله عزوجل خواهد بود و اگر کسی در اجرای آن تخطی کند و دچار عقوبت (و یا حدی دنیوی) شود این حد، کفاره گناهش خواهد بود و اگر (دچار عقوبت نشده و حد بر او جاری نگردد به هر دلیلی) و الله متعال او را بیوشاند و رسوا نکند (در دنیا)، در مشیئت و اراده او قرار خواهد گرفت. اگر بخواهد از او می گذرد و اگر بخواهد عذابش می دهد) و بر این موارد با او بیعت دادیم}.

هم چنین از ابوذر روایت است که پیامبر ﷺ فرمودند: «أَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي، فَأَخْبَرَنِي - أَوْ قَالَ: بَشَّرَنِي - أَنَّهُ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ " قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ»».^{۳۸} { شخصی از سوی پروردگار آمده و مرا بشارت داد: هر کسی از امتم در حالی بمیرد که

۳۷- بخاری کتاب الایمان حدیث ۱۸- مسلم کتاب الحدود باب الحدود کفارات لأهلها حدیث ۱۷۰۹.

۳۸- بخاری کتاب الجنائز باب فی الجنائز ومن کان آخر کلامه لا اله الا الله حدیث ۱۲۳۷ - مسلم کتاب الایمان باب من مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة حدیث ۹۵.

شریکی برای الله قرار نداده باشد داخل بهشت می شود. راوی که ابوذر باشد می گوید: گفتم: اگر چه مرتکب زنا و دزدی هم شده باشد؟ فرمودند: اگر چه زنا و دزدی هم کرده باشد}.

شارح متن عقیده طحاویه - ابن ابی العز حنفی - می فرماید: {اهل سنت
متفق اند که فاعل گناه کبیره برخلاف آنچه که خوارج می گویند مرتکب کفری نشده که او را از دایره اسلام خارج کند؛ زیرا اگر دچار چنان کفری شده باشد که از دین اسلام خارجش کند مرتد است و در هر حالتی کشته می شود و مثلاً در گناه قتل (عمد و عدوان) بخشش و عفو خانواده‌ی مقتول که صاحب قصاص هستند پذیرفته نیست و نباید حدود شرعی (کمتر از قتل) در زنا و دزدی و شراب خواری جاری شود (بلکه باید حد ارتداد که کشتن است بر آنان پیاده شود). و بطلان این قول أظهر من الشمس است. هم چنین متفق القولند بر این که: مرتکب گناه کبیره از ایمان و اسلام خارج نشده و داخل دایره‌ی کفر نمی شود و آن گونه که معتزله می پندارند مستحق جاودانه بودن در آتش جهنم همراه با کافران نیست و رأی و نظر آنان نیز باطل است}.^{۳۹}

با این توضیح مختصر، میانه بودن منهج اهل سنت و جماعت در باب ایمان و حکم بر مرتکب کبیره مشخص می شود؛ چرا که مذهب اهل سنت در باب حقیقت ایمان، حد وسط خوارج و معتزله و مرجئه و جهمیه است.

۳۹- شرح العقيدة الطحاوية ابن أبي العز ص ۳۰۱ - عقيدة السلف وأصحاب الحديث ابو عثمان صابونی ۲۷۶ و مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۱۵۱.

خوارج و معتزله می‌گویند: ایمان، قول و عمل بوده و یک شیء واحد است که قابل تجزیه و تشعب نیست. در نتیجه زیاد و کم نمی‌شود و قائل به جاودانه بودن فاعل کبیره در آتش جهنم هستند و فقط اختلافشان بر حکم آن شخص در دنیا است که آیا کافر نامیده می‌شود یا خیر؟ خوارج او را کافر می‌نامند و خون و مالش را حلال می‌دانند، اما معتزله می‌گویند: مرتکب کبیره از ایمان، خارج شده و داخل در دایره‌ی کفر هم نشده بلکه در مکانی بین این دو است که آن را **منزلة بین المنزلتین** نامیده‌اند (ولی در قیامت، ابدی در جهنم است).

در مقابل، مرجئه عمل را از حقیقت ایمان خارج کرده و فاعل کبیره را مؤمنی کامل‌الایمان می‌دانند؛ اما اهل سنت میان اهل افراط و تفریط، حد وسط را دارند. آنان قائل به دخول عمل در حقیقت ایمان و قابلیت زیاد و کم شدن آن هستند اما در مورد فاعل کبیره می‌گویند: به سبب اصل ایمانی که دارد مؤمن است؛ ولی به خاطر معصیت و گناهش فاسق است و اگر بر این حالت بمیرد و توبه نکرده باشد تحت مشیت الهی خواهد بود که اگر بخواهد او را عذاب می‌دهد و اگر بخواهد از او می‌گذرد.^{۴۰}

۴۰- مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۳۷۴.

فصل اول: مفهوم ارجاء و پیدایش آن

که شامل دو مطلب است:

- مطلب اول: تعریف ارجاء
- مطلب دوم: پیدایش و تکامل ارجاء

اول) ارجاء در لغت: ارجاء، به معانی مختلفی اطلاق می‌شود از جمله: امید، کناره، تأخیر. و برخی اوقات با همزه و بدون همزه هم می‌باشد.

ابن فارس رحمه الله می‌گوید: «رجی: با راء و جیم و حرف معتل یاء، دال بر دو معنای جدا از هم می‌باشند که یکی بر داشتن آرزو و امید و دیگری بر جانب و کناره‌ی چیزی دلالت می‌کند. معنای اول: «رجاء» به معنای امید و آرزو: گفته می‌شود؛ "رجوتُ الامر أرجوه رجاءً" و گفته می‌شود؛ "رجوت الامر أرجوه رجاءً" یعنی: به فلان امر امید دارم؛ سپس معنای وسیع‌تری را شامل می‌گردد و گاهی از خوف به رجاء تعبیر می‌شود. الله متعال می‌فرماید: ﴿مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾ (نوح: ۱۳) {یعنی شما را چه شده است که از عظمت و هیبت الله متعال نمی‌ترسید؟}. معنای دومش: اگر به صورت اسم مقصور باشد به معنای جانب و کناره‌ی چاه است و یا هر کناره و جانبی را «رجا» می‌نامند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ﴾ (الحاقة: ۱۷) {و فرشتگان بر کناره‌های آن (آسمان) قرار می‌گیرند و آن روز هشت (فرشته) عرش پروردگارت را بر فرازشان حمل می‌کنند}. و اگر کلمه رجاء به صورت مهموز باشد معنایش تأخیر انداختن است. گفته می‌شود: «أرجأت الشيء» یعنی؛ آن را به تأخیر انداختم. الله متعال می‌فرماید: ﴿تُرْجَىٰ مِنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُقْوَىٰ إِلَيْكَ مِنْ تَشَاءُ﴾ (احزاب: ۵۱) {نوبت) هر یک از همسرانت را که بخواهی

(می‌توانی) به تأخیر اندازی و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی}. و از همین معنا است که اسم مرجئه گرفته شده است.^{۴۱}

بر این اساس، ارجاء در لغت از معنای تأخیر گرفته شده است چنان که بسیاری از علمای زبان‌شناس به این معنی اذعان کرده‌اند.^{۴۲}

دوم) ارجاء در اصطلاح:

در بیان معنای اصطلاحی ارجاء تعریفات متعددی ذکر شده است از جمله:

۱- به تأخیر انداختن عمل از درجه ایمان؛ به گونه‌ای که عمل را در مرتبه دوم نسبت به ایمان قرار می‌دهد، نه این که جزئی از آن باشد و استعمال لفظ ایمان بر اعمال صالحه در آیات و روایات را مجازی می‌داند - اگر بپذیریم که چنین چیزی وجود داشته باشد - چرا که حقیقت ایمان تنها تصدیق است؛ این تعریف برگرفته از معنای لغوی ارجاء یعنی: به تأخیر انداختن و فرصت دادن می‌باشد.^{۴۳}

۲- برخی ارجاء را تأخیر صدور حکم و قضاوت از سوی افراد در مورد فتنه‌هایی دانستند که در میان صحابه رخ داده است.^{۴۴}

۴۱- معجم مقاییس اللغة: ۴۹۲/۲.

۴۲- نگا: الصحاح، الجوهري، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار: ۲۴۲/۱، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۷ هـ؛ والقاموس المحيط: ۵۲؛ و لسان العرب: ۸۳/۱.

۴۳- نگا: الملل والنحل، شهرستانی: ۱۳۷؛ و التنبيه والرد على اهل الاهواء والبدع: ۵۷؛ و الفرق بين الفرق: ۱۵۱؛ التبصير في الدين، اسفرايينی: ۶۰.

۴۴- نگا: الملل والنحل: ۱۳۸.

۳- و برخی دیگر ارجاء را به تأخیر انداختن حکم گناهکاران گناه کبیره تا روز قیامت دانسته‌اند؛ به گونه ای که حکم مناسبی در موردشان صادر نشود.^{۴۵}

۴- برخی هم ارجاء را مرتبط به کسانی دانسته که بر این باورند: با وجود ایمان هیچ گناهی ضرری ندارد، چنان که با وجود کفر هیچ طاعت و عبادتی سودمند نیست.^{۴۶}

با تأمل در این اقوال بدین نتیجه می‌رسیم که دیدگاه دوم از موضعی تاریخی سخن می‌گوید که گروهی آن را در برابر فتنه‌هایی مطرح نمودند که میان صحابه رخ داد.

دیدگاه سوم، قول برخی از فرقه‌های مرجئه است و دیدگاه چهارم نیز قول برخی از غالیان مرجئه می‌باشد هر چند که به طور مشخص، نسبتش به یکی از آنها ثابت نیست.^{۴۷}

۴۵- نگا: الملل والنحل: ۱۳۷.

۴۶- نگا: الملل والنحل: ۱۳۸؛ التعریفات، جرجانی: ۲۶۸؛ المواقف، عضد الدین الایجی، تحقیق: د. عبدالرحمن عمیره: ۷۰۷/۳؛ دارالجمیل، بیروت، چاپ اول: ۱۹۹۷.

۴۷- نگا: مجموع الفتاوی: ۴۸۶/۷؛ چه بسا یکی از اسباب انتشار این قول یعنی دیدگاه سوم، براءت جستن برخی از کسانی باشد که دچار ارجاء شده و این دیدگاه را مطرح کرده‌اند تا به این ترتیب عدم اعتقاد خود به ارجاء را بیان کنند. نگا: الایمان عند السلف وعلاقته بالعمل، محمد الخضیر: ۲۹۵/۱، مکتبة الرشد، الریاض، چاپ سوم، ۱۴۳۰ هـ.

اما دیدگاه اول دقیق تر است؛ چرا که با بیان ضابطه‌ای مشترک که همان به تأخیر انداختن عمل از ایمان به معنای خارج کردن آن از حقیقت و مفهوم ایمان می‌باشد تمامی فِرَقِ مرجئه را شامل می‌شود.

و این همان دیدگاهی است که امام سفیان بن عیینه و امام طبری رحمهما الله آن را ترجیح داده‌اند.

امام طبری رحمته الله می‌گوید: «اگر کسی بگوید: مرجئه چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ اینگونه می‌گوییم: مرجئه گروهی هستند که کاری را به تأخیر می‌اندازند اما این کار چیست؟».

ارجاء امری به معنای به تأخیر انداختن می‌باشد. چنان که عرب می‌گوید: «أرجأ فلان هذا الأمر فهو يرجئه إرجاء، و هو مرجئة با همزه» یعنی: فلانی این امر را به تأخیر انداخت و از این رو مرجئه - با همزه - می‌باشد. و «أرجاه فلان يرجيه أرجا» بدون همزه که اسم فاعلش می‌شود مرجیه. و از همین معنا است این فرموده الله متعال که: ﴿وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ﴾ (التوبة: ۱۰۶) {و گروه دیگری (نیز) موقوف به فرمان (و مشیت) الله است}.

آیه با همزه و بدون همزه خوانده می‌شود و به معنای کسانی است که با توجه به فرمان الهی امر، اموراتشان به تأخیر انداخته می‌شود. و این آیه که از قوم فرعون خبر می‌دهد ناظر بر همین معناست: ﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ﴾ (الأعراف: ۱۱۱) { (آنگاه به فرعون) گفتند: او و برادرش را مهلت بده}. این آیه با قرائت همزه و بدون همزه اَرَجِه آمده است. اما آن کاری که مرجئه به خاطر تأخیر آن، مرجئه نامیده شده است:

از ابن عیینہ رحمۃ اللہ علیہ در مورد ارجاء سوال شد که در پاسخ گفتند: «ارجاء بر دو وجه است؛ قومی که حکم و قضاوت در مورد علی و عثمان را به تأخیر انداختند که دیگر کسی از این صنف باقی نمانده است. اما مرجئه‌ای که امروزه وجود دارند می‌گویند: ایمان قول بدون عمل است. با این افراد، همسفره و هم‌مجلس نشوید، با هم نماز نخوانید و بر جنازه‌هایشان هم نماز نخوانید».^{۴۸}

امام طبری رحمۃ اللہ علیہ بعد از اینکه برخی از آثار وارده در این زمینه را ذکر می‌کند می‌فرماید: «دیدگاه درست و صحیح درباره‌ی چرایی نام‌گذاری مرجئه اینست که: چنان که پیش‌تر ذکر نمودیم ارجاء به معنای به تأخیر انداختن چیزی می‌باشد؛ بنابراین کسانی که سخن راندن در مورد سرانجام علی و عثمان رضی‌الله‌عنہما را به تأخیر انداخته و ولایتشان را قبول ندارند و از آن‌ها برائت جسته‌اند مرجئه می‌باشند. و کسانی هم که عمل و طاعت را از ایمان جدا کرده و تأخیر انداخته‌اند مرجئه می‌باشند. اما علما و دانشمندان عصر ما، که به مذاهب مختلف در دیانت‌های متفاوت آگاه هستند اغلب این اسم را برای کسانی به کار می‌برند که معتقدند: ایمان قول بدون عمل است و شرایع و احکام عملی، جزئی از حقیقت ایمان نیست و ایمان فقط تصدیق زبانی است، بدون اینکه همراه با عملی باشد که تصدیق‌کننده‌ی آن است».^{۴۹}

۴۸- تهذیب الآثار، طبری، تحقیق: محمود محمد شاکر: ۶۵۸/۲، مطبعة المدنی، قاهره.

۴۹- همان: ۶۶۱/۲.

مطلب دوم: پیدایش و تکامل ارجاء

چنانکه پیش‌تر در تعریف ارجاء گذشت، اطلاق این اصطلاح در ایام فتنه‌هایی بود که در میان صحابه رخ داده است و چنان که در روایات وارد شده؛ اولین کسی که در مدینه مسئله ارجاء را در مورد علی، عثمان، طلحه و زبیر رضی الله عنهم ذکر نمود، حسن بن محمد بن حنفیه می‌باشد. زمانی که مردم در مورد آن‌ها سخن می‌گفتند او ساکت بود. سپس گفت: «سخنان شما را شنیدم؛ و چیزی را بهتر از این نمی‌دانم که سخن گفتن در مورد علی و عثمان و طلحه و زبیر به تأخیر انداخته شود، نه آن‌ها را دوست داریم و نه از آن‌ها برائت می‌جوییم».^{۵۰}

در روایاتی که از او وارد است روشن است که سخن او در مورد ارجاء بدین شکل به خاطر تاسیس فرقه یا مذهبی خاص نبوده است بلکه بلافاصله از آن پشیمان شده و حرف خود را پس گرفت.

اما ارجائی که مرتبط به قضیه ایمان است، ظهور آن به سال ۸۰ هجری برمی‌گردد. چنان که در صحیح بخاری از زبید وارد شده که می‌گوید: «از ابووائل در مورد مرگه سوال کردم».^{۵۱} در حالی که وفات ابووائل در سال ۸۲ هجری بوده است.^{۵۲}

۵۰- ابن سعد، طبقات الکبری: ۳۲۸/۵؛ نگا: الممل والنحل: ۱/۱۴۴؛ ظاهرة الإرجاء فی الفكر الاسلامی: ۲۳۵/۱.

۵۱- صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب خوف المومن ان یحبط عمله وهو لا یشعر.

۵۲- نگا: تذکرة الحفاظ، ذهبی: ۶/۱.

قتاده رضی اللہ عنہ ہم می فرماید: «ارجاء بعد از شکست شورش ابن اشعث ایجاد شد». ^{۵۳} و شکست وی بعد از سال ۸۳ هجری بوده است. ^{۵۴}

گروهی از فقها و محدثان به این ارجاء معتقد بودند، به ویژه کسانی که در کوفه بودند به همین خاطر به آنان «مرجئه فقهاء» می گفتند.

قولی هم هست که می گوید: اولین کسی که در مورد ارجاء سخن گفته، ذر بن عبدالله همدانی بوده که از تابعین است. ^{۵۵}

و گفته اند: اولین کسی که ارجاء را ایجاد کرد شخصی در عراق به اسم قیس بن عمرو الماصر بوده است. ^{۵۶}

همچنین گفته شده: اولین کسی که آن را ایجاد نمود حماد بن ابی سلیمان استاد امام ابوحنیفه و شاگرد ابراهیم نخعی می باشد؛ سپس این دیدگاه در میان کوفیان انتشار یافت؛ حماد معاصر ذر بن عبدالله بود. ^{۵۷}

شیخ الاسلام ابن تیمیہ رضی اللہ عنہ منشأ به وجود آمدن ارجاء را کوفه و اولین کسی که در میان کوفیان در این مورد سخن گفته را حماد بن ابی سلیمان می داند. ^{۵۸}

۵۳- السنة، عبدالله بن امام احمد: ۷۶.

۵۴- نگا: البداية والنهاية، ابن كثير: ۴۷/۹.

۵۵- نگا: السنة، عبدالله بن امام احمد: ۸۱؛ طبقات ابن سعد: ۲۹۳/۶؛ تهذيب التهذيب: ۲۹۸/۳.

۵۶- نگا: تهذيب التهذيب: ۴۹۰/۷.

۵۷- نگا: طبقات ابن سعد: ۳۲۲/۶؛ سير اعلام النبلاء: ۲۳۳/۵.

۵۸- نگا: مجموع الفتاوى: ۲۹۷/۷، ۳۱۱.

نظری هم هست که می‌گوید: اولین کسی که در مورد ارجاء سخن گفت مردی به نام سالم الافطس^{۵۹} بوده و افرادی دیگری نیز در این بین ذکر شده است.^{۶۰}

این ارجاء با این معنا و مفهوم، در برابر دیدگاه خوراج به وجود آمد؛ خوارجی که معتقد به تکفیر کسانی بودند که مرتکب گناهان کبیره می‌شدند. بنابراین فقهای مرجئه به مقابله با آنها برخاسته و دیدگاهی را مطرح کردند که نقض دیدگاه خوراج باشد و گفتند: ایمان عبارت است از تصدیق قلبی و اقرار زبانی؛ و اعمال بخشی از آن نیست و کاهش و افزایش نمی‌یابد و استثنا در آن جایگاهی ندارد و کسی که مرتکب گناهان کبیره می‌شود، مؤمنی کامل الایمان است که در معرض وعید بوده و تحت مشیت الهی می‌باشد.

این گروه با این که عمل را از مسمی و تعریف ایمان خارج کرده ولی هم‌چون سایر اهل سنت انجام عمل را واجب می‌دانستند؛ چنان که خود در اعمال جوارح و عبادات، کوتاهی و سستی به خرج نمی‌دادند.^{۶۱}

ظهور این نوع ارجاء، دروازه را برای ظهور غلات مرجئه بعد از خود گشود. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «این نوع ارجاء، سبب و دستاویزی شد برای بدعت‌های متکلمین اهل ارجاء و دیگران؛ و همچنین باعث ظهور فسق

۵۹- تهذیب التهذیب: ۴۴۲/۳.

۶۰- نگا: المرجئة وموقف اهل السنة منهم، محمد اللاحم: ۹۵؛ پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود ۱۴۰۶ هـ.

۶۱- نگا: همان: ۸۹؛ ظاهرة الإرجاء فی الفكر الإسلامی: ۲۰۵/۱.

گردید. و اشتباه کوچکی در لفظ منجر به اشتباهی بزرگ در باب عقاید و اعمال گردید. بر این اساس است که سخنان تندی در نکوهش ارجاء گفته شده است تا جایی که **ابراهیم نخعی** رحمته الله علیه می گوید: «فتنه‌ی مرجئه نسبت به این امت، بدتر از فتنه ازارقه می باشد». و **امام زهری** رحمته الله علیه می گوید: «هیچ بدعتی در اسلام به وجود نیامده که هم‌چون ارجاء برای مسلمانان ضرر داشته باشد».^{۶۲}

از اولین غالیان ارجاء می‌توان به **جهم بن صفوان** و پیروانش اشاره کرد؛ کسانی که بر این باور بودند که ایمان فقط شناخت الله متعال است و بس! و ایمان، افزایش و کاهش نمی‌یابد و یکسان است؛ تا آنجا که گفتند: «ممکن است کسی قلباً تصدیق کند اما جز کلمه‌ی کفر بر زبان نیاورد با این که می‌تواند تصدیق قلبی خود را اظهار نماید و ایمانی که در قلب نهفته دارد ایمانی است که برای او در آخرت سودمند می‌باشد. و گفتند: هر جایی که شارع به خاطر قول یا عملی به کفر کسی حکم نموده، از این جهت بوده که آن قول یا عمل دلیلی بر انتفای ایمان قلبی وی می‌باشد».^{۶۳}

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه اصل انحراف جهم در باب ایمان را بیان می‌کند تا در مورد دیدگاه زشت و قبیح وی هشدار دهد خاصاً که کسانی منتسب به اهل سنت در برخی اقوال خود از او پیروی کرده‌اند. او در این مورد می‌فرماید:

۶۲- مجموع الفتاوی: ۳۹۴/۷.

۶۳- مجموع الفتاوی: ۶۴۴/۷؛ نگا: مقالات الإسلامیین: ۲۱۴/۱؛ الملل والنحل: ۷۴؛

الفصل، ابن حزم: ۲۷۷/۳.

«در آنچه پیش‌تر گذشت ذکر نمودیم که آن‌ها در سه مورد دچار اشتباه شده‌اند:

۱- این که بر این باورند ایمانی که در قلب است بدون عمل قلبی کامل است و به عبارت دیگر تصدیق قلبی را بدون عمل کافی می‌دانند. اعمال قلبی چون محبت، خشیت و ترس، توکل بر الله متعال و شوق دیدار وی.

۲- معتقدند ایمانی که در قلب است بدون عمل ظاهری کامل است و این، باور تمام فرقه‌های مرجئه می‌باشد.

۳- این که می‌گویند: هر کس که شارع (خداوند) او را تکفیر نموده و کافر خوانده، تکفیر وی از جهت انتفای تصدیق قلبی پروردگارش می‌باشد.

بسیاری از متاخرین، به خاطر درهم آمیختن این اقوال و فرق قائل نشدن بینشان میان مذهب سلف و اقوال مرجئه و جهمیه تمایزی قائل نیستند. کسانی که در باطن به دیدگاه جهمیه و مرجئه در باب ایمان معتقد هستند؛ در عین اینکه برای سلف صالح و اهل حدیث هم اهمیت و جایگاه والایی قائل هستند و تصور می‌کنند که با این رفتار میان دیدگاه سلف و دیدگاه جهمیه و مرجئه و امثال آن‌ها سازگاری قائل شده‌اند».^{۶۴}

یکی از غالیان ارجاء، فرقه کرامیه است؛ کسانی که ایمان را فقط قول زبانی می‌دانند و بس! اگر چه انسان قلباً معتقد به کفر باشد ولی او را مؤمن

۶۴- مجموع الفتاوی: ۳۶۳/۷.

می دانند مادامی که به زبان اقرار به ایمان نموده است! آنان معتقدند ایمان، یک چیز است که کاهش و افزایش نمی یابد و استثناء در آن راهی ندارد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می گوید: «کرامیه در این مسئله که ایمان همه مردم یکسان بوده و استثناء در آن جایی ندارد با مرجئه و جهمیه هم نظر است؛ بلکه می گویند: کسی که اظهار ایمان کند مؤمن حقیقی است و اگر منافق باشد نزد آن ها برای همیشه در آتش باقی می ماند چرا که تنها، کسی وارد بهشت می شود که ظاهرا و باطنا ایمان بیاورد. و هر کسی که از آن ها نقل کرده که می گویند: «منافق وارد بهشت می شود» به آن ها دروغ بسته است بلکه آن ها می گویند: منافق مؤمن است چرا که ایمان، قول ظاهری است چنان که دیگران آن ها را مسلمان می نامند.^{۶۵} زیرا اسلام تسلیم شدن ظاهری است. و تردیدی نیست که دیدگاه جهمیه از جهات مختلف شرعی، لغوی و عقلی بدتر از مقوله ی آن ها می باشد».^{۶۶}

از دیگر فرقه هایی که در باب ارجاء دچار غلو شده اند اشعریه و ماتریدییه می باشند. دو فرقه ای که اقوال آن ها کماکان در میان ما وجود دارد. «تا جایی

۶۵ - منظور این است همانگونه که اهل سنت و جماعت منافقان را ظاهرا و حکما مسلمان می دانند با اینکه قلبا کافر هستند کرامیه هم منافقان را کافر می دانند ولی در ظاهر بر آنان حکم مومن بودن را صادر می کنند ولی هیچ وقت نگفته اند که منافقان به بهشت می روند فقط به این خاطر که قول ظاهری دارند. آنان می گویند هر کسی قول ظاهری داشته باشد به بهشت می رود چرا که مومن حقیقی است ولی اگر در باطن منافق باشد کافر است هر چند ظاهرا مومن باشد.

۶۶ - مجموع الفتاوی: ۱/۷؛ و نگا: مقالات الإسلامیین: ۱/۲۳۳؛ الفصل: ۳/۲۲۷.

که پدیده ارجاء در مرحله‌ی نهایی خود، متشکل از دو مذهب «اشعری» و «ماتریدی» است که در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی انتشار یافته و اکثر مؤسسات اسلامی در شرق و غرب، آن را اساس اصول اعتقادی خود قرار داده‌اند و تدریس می‌کنند».^{۶۷}

اشاعره در باب ایمان دو دیدگاه دارند:^{۶۸}

۱- ایمان عبارت است از: قول و اعتقاد و عمل؛ و این یکی از دو قول ابوالحسن اشعری می‌باشد که آن را در کتاب «المقالات» ضمن بیان دیدگاه اصحاب حدیث و اهل سنت ذکر می‌کند و می‌گوید: خود نیز به تمام آنچه آنان اعتقاد دارند معتقد است.^{۶۹} شیخ الاسلام ابن تیمیه بعد از نقل قول وی می‌گوید: «دیدگاه وی در کتاب المقالات موجود است و می‌گوید: که با اهل سنت و اصحاب حدیث هم‌نظر است، برخلاف دیدگاهی که در «الموجز» از آن دفاع می‌کند».^{۷۰} و ذکر می‌کند که آن، دیدگاه گروهی از اصحابش می‌باشد.^{۷۱}

۲- رأی دوم، دیدگاهی است که در کتاب «الموجز» خاطر نشان می‌سازد و جمهور اشاعره امثال: باقلانی، جوینی و... در این مورد با او هم‌نظر هستند که

۶۷- ظاهرة الإرجاء فی الفكر الإسلامی: ۲۹۶.

۶۸- نگا: موقف ابن تیمیه من الأشاعرة: ۱۳۵۰/۳.

۶۹- نگا: مقالات الإسلامیین: ۳۴۷/۱.

۷۰- مجموع الفتاوی: ۵۵۰/۷.

۷۱- نگا: همان: ۹۰۵/۷.

ایمان عبارت است از: مجرد تصدیق قلب و شناخت آن؛ و تعابیر اشاعره در این زمینه مختلف است، گاهی می‌گویند: ایمان معرفت و شناخت است، مانند دیدگاه جهم و گاهی نیز می‌گویند: ایمان، تصدیق است.^{۷۲}

دیدگاه دوم نزد اشاعره مشهور است و پیشوایان آن‌ها پس از اشعری به تایید و تقویت آن پرداخته‌اند و این همان مذهب مورد اطمینان متاخرین می‌باشد.^{۷۳}

اما در مورد بر زبان آوردن شهادتین، **جمهور اشاعره** بر این باورند که فقط شرط اجرای احکام دنیوی می‌باشد.^{۷۴} و قولی هم در میانشان می‌گوید که: شرط صحت ایمان می‌باشد.^{۷۵} اما دیدگاه مورد اعتماد نزد متاخرین آن‌ها چنان که بدان تصریح نموده‌اند همان نظر اول است.

۷۲- این دو کلمه از نظر معنا نزدیک به هم هستند. برخی از اشاعره به بیان تفاوت میان این دو پرداخته‌اند تا به این صورت خود را از مذهب جهم دور بدانند اما در برخی از اقوال پیشوایان آنها آمده است که تصدیق را به معرفت و شناخت تفسیر کرده‌اند. چنانکه بر فرض پذیرفتن این تفاوت، با وجود اخراج اعمال قلوب از تعریف ایمان، این تفاوت قائل شدن بین معنای این دو کلمه دیگر معنایی نخواهد داشت چنانکه متاخرین آنها بر این باورند. در رد آنها در این مسئله بنگر: مقالات الجهم بن صفوان وأثرها فی الفرق الاسلامیة، یاسر قاضی: ۲۸۸/۱، اضواء السلف، الریاض، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ.

۷۳- نگا: المواقف: ۳۸۴؛ اتحاف المرید شرح جوهرة التوحید: ۹۲؛ شرح البیجوری علی جوهرة التوحید: ۴۵؛ دارالکتب العلمیة، بیروت؛ شرح الصاوی علی جوهرة التوحید: ۱۳۲؛ دار ابن کثیر، دمشق؛ موقف ابن تیمیة من الاشاعة: ۱۳۵۱/۳.

۷۴- شرح البیجوری علی جوهرة: ۴۵.

۷۵- شرح الصاوی علی جوهرة: ۱۳۲؛ و برای نصوص بیشتر در این زمینه بنگر: مقالات الجهم: ۲۷۰/۱.

اما جمهور ماتریدی ها هم بر این باورند که ایمان فقط «تصدیق قلبی» است و بس! برخی از آن ها بر این باورند که ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی است و در این مسائل غالباً با اشاعره اتفاق نظر دارند.^{۷۶}

اما نظر ایشان درباره‌ی مرتکبان گناهان کبیره اینست که در باب اسماء و نامگذاری، شخص را مؤمن کامل‌الایمان می‌دانند بر مبنای این اصل‌شان که عمل را از مسمای ایمان خارج می‌کنند؛ شیخ‌الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «مرجئه - چه آنانی که جهمی هستند و چه سایرین - می‌گویند: چنین فردی مؤمن کامل‌الایمان است اما اهل سنت و جماعت چنین کسی را ناقص‌الایمان می‌دانند».^{۷۷}

ولی در باب احکام در آخرت، دیدگاه‌شان اجمالاً همان دیدگاه اهل سنت می‌باشد؛ می‌گویند: گاهی خداوند متعال ممکن است چنین شخصی را با آتش عذاب دهد و سرانجام او را وارد بهشت گرداند. چنان‌که احادیث صحیح به این مسئله تصریح دارند.^{۷۸}

۷۶- نگا: التوحید، الماتریدی: ۳۳۲، دار الجامعات المصرية، اسکندریه؛ تبصرة الادلة، نسفی: ۸۰۹/۲؛ شرح العقائد النسفية، تفتازانی: ۷۹، مكتبة الكليات الازهرية؛ الماتریدیة، احمد الحربی: ۴۵۳، دار العاصمة، الرياض، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.

۷۷- مجموع الفتاوی: ۳۵۴/۷.

۷۸- نگا: همان: ۳۵۴/۷؛ الایمان: ۱۸۹؛ التمهید، باقلانی: ۳۸۹؛ الارشاد، جوینی: ۳۳۳؛ الماتریدیة: ۴۸۵.

فصل دوم: سرایت مفاهیم ارجائی در واقعیت معاصر

که شامل دو مطلب است:

- مطلب اول: مهم‌ترین مظاهر سرایت مفاهیم ارجائی در واقعیت معاصر
- مطلب دوم: راه‌های درمان

اول) تعریف اصطلاحی ایمان به تصدیق:

از میان مظاهر ارجاء آنچه بیشتر انتشار یافته، تعریف ایمان در اصطلاح شرعی به تصدیق است؛ چنان‌چه اگر از بیشتر مردم در مورد تعریف ایمان سؤال شود در پاسخ خواهند گفت: ایمان، تصدیق قلب است.

این تعریف برگرفته از دیدگاه مرجئه اوایل و به‌ویژه اشاعره می‌باشد که آن را با توجه به اجماعی که به اهل لغت نسبت داده‌اند که گویا آنان متفق‌اند ایمان در لغت به معنای تصدیق است، بنا کرده‌اند. و می‌گویند: پیامبر ﷺ با زبان عربی، مردم را مخاطب قرار داده است، بنابراین مراد وی از ایمان همان تصدیق بوده است. سپس گفتند: و چون تصدیق فقط با قلب و زبان یا تنها با قلب می‌باشد لذا اعمال، بخشی از ایمان نیستند.^{۷۹}

اما این دیدگاه از چند وجه قابل نقد ورد است:^{۸۰}

۱- نقض ادعای این اجماع که می‌گویند: ایمان قبل از نزول قرآن در لغت به معنای «تصدیق» بوده است. می‌گوئیم: چه کسی این اجماع را نقل کرده است؟ و در چه کتابی آمده است؟ بر فرض که از یک یا دو نفر نقل شده باشد که ایمان عبارت است از تصدیق، چگونه چنین چیزی، نقل اجماع شمرده می‌شود؟

۷۹. نگا: التمهید، باقلانی: ۳۴۶؛ الایمان: ۱۱۵؛ موقف شیخ الاسلام من الاشاعرة: ۱۳۵۷/۳

۸۰. نگا: الایمان: ۱۱۷؛ ۲۸۱-۲۸۷؛ موقف شیخ الاسلام من الاشاعرة: ۱۳۵۹/۳-۱۳۷۰

۲- ایمان از چند وجه، مترادف تصدیق نیست: لفظ ایمان؛ مگر در مورد خبری از (چیزی یا کسی) غائب مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، و در سخن عرب هم وارد نیست اگر کسی از چیزی قابل مشاهده خبر دهد مثلاً بگوید: خورشید طلوع و سپس غروب کرد به او بگویند: به سخن وی ایمان آوردیم بلکه گفته می‌شود: او را تصدیق نمودیم، بر همین اساس در مقابل سخن افرادی که ماجراهایی را بازگو می‌کنند و یا گواهان بر یک قضیه و امثالهم می‌گویند: آنان را تصدیق می‌کنیم و نمی‌گویند: به آنان ایمان آوردیم، چرا که ایمان مشتق از «الآمن» می‌باشد؛ بنابراین مگر در این معنا که ذکر کردیم هرگز در قرآن و غیر آن، لفظ «آمن له» را نمی‌یابی. اگر دو نفر در شناخت امری اتفاق نظر داشته باشند گفته می‌شود: یکی از آن‌ها دوستش را تصدیق نمود و نمی‌گویند: به او ایمان آورد، چرا که شناخت آن مسئله از نظر دیگری پنهان نیست تا برای تصدیق، نیاز به اطمینان داشته باشد و هر دو آن را می‌دانند. بر این اساس در قرآن آمده است: ﴿فَأَمِّنَ لَهُ لُوطٌ﴾ (العنکبوت: ۶) {پس لوط به او (ابراهیم) ایمان آورد}. ﴿قَالَ آمَنَّا لَهُ﴾ (طه: ۷۱) {فرعون} گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟!}

۳- اگر ایمان مترادف تصدیق باشد و ادعا کنند که تصدیق جز با قلب و زبان نمی‌باشد دو پاسخ دارد:

الف) افعال نیز تصدیق نامیده می‌شوند. چنان که در حدیث صحیح از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «الْعَيْنَانِ تَزْنِيَانِ وَزِنَاهُمَا النَّظْرُ؛ وَالْأَذُنُ تَزْنِي وَزِنَاهَا السَّمْعُ؛ وَالْيَدُ تَزْنِي وَزِنَاهَا الْبَطْشُ؛ وَالرَّجُلُ تَزْنِي وَزِنَاهَا الْمَشْيُ؛

دلالت لغوی آن داخل در موضوع علم بیان می باشد (و سخن راندن در آن اشکالی ندارد). در این میان اسامی شرعی ایمان و اسلام و نفاق و کفر از همه‌ی این نامها مهم‌تر است. و رسول خدا منظور از این الفاظ را به گونه‌ای شفاف و واضح بیان نموده‌اند که برای فهم درون‌مایه‌ی آن، نیازی به استدلال کردن به اشتقاق لغوی، شواهد زبانی عرب و مواردی از این قبیل نیست. بنابراین در باب مسمیات این اسمها باید به بیان الله و رسولش مراجعه شود چرا که کافی و شافی است. و معلوم است که معانی این اسمها به طور کلی برای خاصه و عامه معلوم و آشکار است و هر کس در مقوله خوارج و مرجئه پیرامون معنای ایمان تأمل کند به تأکید و بدهتا آن را مخالف بیان پیامبر می‌بیند و می‌داند که اطاعت از الله و رسولش از صمیم ایمان است».^{۸۲}

نصوص یادشده از کتاب، سنت و اجماع سلف مبنی بر این که ایمان عبارت است از: قول و عمل، نقض این ادعا است که ایمان فقط در قلب است یا اینکه عبارت است از تصدیق یا تصدیق و اقرار.

دوم) کوچک شمردن التزام به احکام ظاهری شریعت به این حجت که ایمان در قلب است:

در میان امت، کسانی بر این باورند که پایبندی به احکام ظاهری، معیار خوب بودن نیست بلکه باطن، مهم است و دلیل آن‌ها در این زمینه استناد به این گفته است که: ایمان حقیقی در قلب است.

۸۲- مجموع الفتاوی: ۲۶۸/۷.

بر این اساس برخی می‌گویند: گذاشتن ریش و کوتاه کردن شلوار (به شکلی که پایین‌تر از قوزک پا نباشد) کما اینکه در احادیث صریح و صحیح وارد شده است) برای مرد از اموراتی نیست که بیانگر این باشد هر کس به آن‌ها پایبند باشد برتر از کسانی است که بدان‌ها التزام ندارند چرا که معیار، پاکی و سلامت قلب و رفتار نیکوست.

چنان که برخی بر این باورند که پایبندی زن به حجاب، دلیلی بر عفت و پاکدامنی او نیست، - طبق تصور آنها - چه بسیار افراد باحجابی که فساد و بدی‌های زیادی را ورای حجاب‌شان پنهان کرده‌اند.^{۸۳}

چنین ادعایی در واقع سبک شمردن احکامی است که شریعت، آن‌ها را واجب نموده است و چنین ادعاهایی، گشودن دروازه است برای جاهلان و کسانی که در هوی و هوس خود سرگردان هستند تا مرتکب امور حرام شده و به عیب‌جویی از کسانی روی آورند که به احکام شریعت ملتزم هستند چرا که بسیاری از احکام شرع، افعال و اعمال ظاهری هستند.

یکی از این افراد می‌گوید: «با این که ما می‌دانیم بسیاری از تعالیم و آموزه‌ها، مؤید این اندیشه است که جایگاه ایمان در قلب است و آنچه پنهان

۸۳- نگاه شود به: دیداری که روزنامه‌ی شرق الأوسط با یکی از امامان مسجد فرانسه ترتیب داده که در آن می‌گوید: «نقاب، زن مسلمان را به انزوا کشانده و چهره‌ی بدی از او جلوه می‌دهد. ما به گذاشتن ریش و کوتاه کردن لباس برای مردان مشغول شدیم و بدین وسیله از تحصیل علم و دانش بازماندیم». شماره ۱۱۴۷۹، ۱۹ جمادی الاولی ۱۴۳۱ هـ؛ و به بحثی آزاد در سایت:

است از آنچه نمایان است مهم‌تر می‌باشد اما در حقیقت آن را در مصارف شخصی خودمان به کار می‌بریم و آن را در بنای صحیح رفتار و طرز تفکرمان که حالیا بر اساس منطقی عمل می‌کند که توجه به شکل و شمایل و لباس و جملات پاستوریزه و قلمبه سلمبه، در آن اصل و اساس است کمترین اهمیتی عملی نمی‌دهیم. مثلا خانمی که صورتش را می‌پوشاند به خاطر شخصیت خوبش مایه تحسین و تأیید دیگران است حال آن که این کارش فقط یک حرکت شکلی و ظاهری است. ممکن است در حقیقت امر دارای شخصیت خوب و قابل تحسینی باشد ولی نه به این خاطر که فقط صورتش را می‌پوشاند بلکه صرفا بدین خاطر که در درونش برای خود دارای ارزش‌ها و قناعت‌های فردی عمیق و مطلوب است، به عبارت دیگر اگر این خانم بخواهد روز بعدی صورتش را نمایان کند و آن را در مقابل نامحرمان نپوشاند به این معنا نیست که این ارزشها یک روزه و فوری از بین رفته و متلاشی می‌شود».^{۸۴} این ادعا شبیه آموزه‌هایی است که بسیاری از سکولارها در باب دین ترویج می‌دهند که آن را

۸۴- بخشی از مقاله ای با عنوان: لباس یا عبایت از تو مهمتر است. ممدوح المیهنی - روزنامه ریاض - شماره ۱۴۸۹۹ و نگاه شود به مقاله: درد دل‌های جوانان از بدریه بشر روزنامه شرق الاوسط - شماره ۹۸۲۱.

به دو بخش: امور شکلی و امور جوهری تقسیم می‌کنند.^{۸۵ و ۸۶} این پدیده، ثمره‌ی عقیده مرجئه می‌باشد که عمل را از مسمای ایمان خارج می‌داند، که متعاقبا نفی تلازم بین ظاهر و باطن را از آن نتیجه گرفته‌اند. هر چند برخی از آنان اقرار کرده‌اند که عمل ظاهری، ثمره‌ی ایمان در قلب است.^{۸۷}

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: «وقتی کسی بگوید: طاعات و عبادات، ثمره‌ی تصدیق باطنی است می‌توان دو معنا را از آن برداشت کرد: اگر منظور این باشد که طاعات و عبادات از لوازم تصدیق باطنی هستند، به شکلی که اگر ایمان باطنی بود ایمان ظاهری هم باید وجود داشته باشد که این همان مذهب سلف و اهل سنت می‌باشد. اما اگر منظور این باشد که ایمان باطنی گاهی اوقات نه حتما، سبب وجود طاعات بوده که در نبودش باز ایمان شخص کامل و تام است، این دیدگاه مرجئه است یعنی جهمیه و سایرین».^{۸۸}

هر کس منصفانه و بدون تعصب در نصوص شریعت تأمل کند بر او پوشیده نخواهد بود که در هیچ یک از نصوص شریعت، فاصله‌ای میان مضمون و به

۸۵- به مثال‌هایی در این زمینه و رد مفصل آنها نگاه کن به: الموقف المعاصر من المنهج السلفی فی البلاد العربیة، د. مفرح القوسی: ۴۰۲، ۴۳۹؛ دار الفضیلة، الریاض، چاپ اول، ۱۴۲۳هـ.

۸۶- این تقسیم‌بندی با وجود باطل بودن و مقصود پلیدی که در ورای آن است، از حد و حدود و چارچوب مشخصی برخوردار نبوده و ضابطه‌مند نیست بلکه افسار صاحبش را گرفته و او را به سمت بی‌قید و بندی تام از شریعت می‌کشاند به این حجت که قلبا مؤمن است.

۸۷- نگا: همان: ۴۳۹؛ العقلانیة هداية أم غواية، عبدالسلام البسیونی: ۸۵؛ دار الوفاء، منصوره، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.

۸۸- مجموع الفتاوی: ۳۶۳/۷.

عبارت دیگر باطن با شکل و ظاهر بیان نشده است بلکه برعکس، نصوص شرعی بر ارتباط محکم بین باطن و ظاهر تاکید دارند. به عنوان مثال رسول خدا می فرماید: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً، إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»: {بدانید در بدن عضوی وجود دارد که صلاح و فساد سایر اعضاء به صلاح و فساد آن بستگی دارد و آن «قلب» است}.^{۸۹}

بسیاری از علمای سلف و خلف هم، عمل را تصدیق کننده‌ی قول می دانستند.

حسن بصری رضی الله عنه می گوید: «لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلِّي، وَلَا بِالتَّمَنِّي وَلَكِنْ مَا وَقَرَ فِي الْقَلْبِ وَصَدَّقْتَهُ الْأَعْمَالُ» {ایمان به خودآرایی و تمنا نیست، بلکه آن چیزی است که در دل جای گرفته و اعمال نیکو هم مؤید آن است}.^{۹۰}

«معنای این سخن آنست که (ایمان) قولی محض و زیور ظاهری نیست بلکه همان چیزی است که در دل جای گرفته و اعمال هم مؤید آنست. یعنی عمل، وجود ایمان را در قلب نشان می دهد و اگر کسی عمل نیکو نداشته باشد دال بر نبود ایمان قلبی است و در ادعای ایمانش دروغگو خواهد بود چرا که آنچه در قلب است مستلزم عمل ظاهری بوده و انتفای لازم دال بر انتفای ملزوم است». ^{۹۱}

۸۹- صحیح بخاری: ۵۲.

۹۰- به روایت لالکائی در شرح أصول إعتقاد أهل السنة: ۸۳۹/۴.

۹۱- مجموع الفتاوی: ۲۹۴/۷.

اوزاعی رحمته می فرماید: «ایمان در نبود قول زبانی صحیح نیست و صرف قول ظاهری و تصدیق درونی هم در نبود عمل بی فایده است و تصدیق و قول و عمل هم وقتی صحیح است که همراه با اخلاص و متابعت از شریعت باشد. سلف ما تفاوتی میان ایمان و عمل قائل نبودند. عمل از ایمان و ایمان از عمل است. ایمان اسمی جامع (این امور) است، چنان که احکام موجود در یک دین با اسم آن شناخته شده و جمع می شود. عمل، مؤید ایمان است. بنابراین اگر کسی با زبان ایمان آورده و شناخت و معرفت قلبی داشته باشد و با عملش این تصدیق و اقرار زبانی و درونی را تأیید کند، این همان تمسک به ریسمان محکمی است که گسستنی ندارد. و هر کس با زبان اظهار ایمان نماید ولی تصدیق درونی نداشته و عملش هم آن را تأیید نکند در آخرت از جمله زیان کاران و به تعبیر قرآن خاسران خواهد بود».^{۹۲}

بنابراین نصوص شرعی و تاکید سلف رحمهم الله مؤید وجود تلازم میان ظاهر و باطن است و مقتضایش اینست که: (اگر انسان قلباً خداوند جل جلاله را تصدیق کند و نسبت به او محبت داشته باشد باید ضرورتاً اعضا و جوارح، با اقوال و اعمال ظاهری در راستای آن حرکت کند و وجود اقوال و اعمال، سبب و لازمه و دلیل و معلول آن چیزی است که در قلب وجود دارد. و در جهت مقابل، اقوال و اعمالی که توسط اعضا و جوارح انجام می شود بر قلب تأثیر می گذارد. و در بینشان رابطه تاثرگذاری و تاثیرپذیری متقابل وجود دارد ولی

۹۲- به روایت ابن بطه در الإبانة الکبری: ۸۰۷/۲.

در این میان قلب، اصل است و بدن فرع آن می‌باشد و ثبات و تقویت فرع از اصل است همانند درختی که برای ایمان و کلمه طیبه که همان لا اله الا الله و توحید است مثال زده می‌شود آنجا که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (ابراهیم: ۲۴-۲۵)

{ آیا ندیدی که الله چگونه مثل زده است؟ کلمه طیبه (توحید و گفتار پاکیزه) هم‌چون: درخت طیبه و پاکی که ریشه‌اش (در زمین) ثابت و شاخه‌اش در آسمان است. هر زمان (و فصلی) میوه خود را به فرمان پروردگارش به بار می‌آید و الله برای (هدایت) مردم مثل‌ها می‌زند؛ باشد که متذکر شوند (و پند گیرند). }

این کلمه‌ی طیبه همان توحید است. درخت هم هرگاه اصل و ریشه‌ی آن تقویت گردد و از آب سیراب شود فروزش نیز تقویت می‌شود و هم‌چنین فروع و شاخ و برگ‌های آن اگر به وسیله باران و باد تقویت شود در اصل و ریشه‌اش اثر می‌گذارد. ایمان موجود در قلب و اسلام ظاهری نیز دقیقاً چنین رابطه‌ای را دارند. و از آنجا که اقوال و اعمال ظاهری، لازمه و مستلزم اقوال و اعمال باطنی است، برای اثبات ایمان باطنی به وجود اعمال ظاهری استدلال

می‌شود. چنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۲۲﴾

(المجادله: ۲۲) { (ای پیامبر!) هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی یابی که با کسانی که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می ورزند دوستی کنند، اگرچه پدران شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا خویشاوندان شان باشند، آن ها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحه) دل هایشان نوشته است و به روحی از جانب خود آن ها را تقویت (و تأیید) نموده است و آن ها را به باغ هایی (از بهشت) وارد می کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است و جاودانه در آن می مانند، الله از آن ها خشنود است و آن ها (نیز) از الله خشنودند، آنان حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگارانند}.

« خداوند متعال در این آیه خبر می دهد که هر کس به الله و روز آخرت ایمان داشته باشد هرگز با دشمنان الله و رسولش دوستی نمی کند بلکه وجود ایمان در قلب، منافی با دوستی آنها است. و چون چنین دوستی با دشمنان الله و رسولش حاصل گردد بیانگر خلل در ایمان می باشد».^{۹۳}

از جنبه ای دیگر، مقتضای راه راستی که در هر نماز از الله متعال می خواهیم ما را به آن هدایت کند، التزام به امور ظاهری و امور باطنی می باشد چرا که «راه راست و به تعبیر قرآن صراط مستقیم عبارت است از امور باطنی در قلب از جمله: اعتقادات، نیتها و... و امور ظاهری از جمله: اقوال

۹۳ - مجموع الفتاوی: ۵۴۱/۷.

یا افعال که گاهی در قالب عبادات می‌باشند و گاهی هم عادت‌هایی در باب غذا خوردن، لباس پوشیدن، نکاح، مسکن، جمع و پراکنده شدن، مسافر و مقیم بودن، سوار شدن و امثال اینهاست. و بین این امور ظاهری و باطنی ارتباط و مناسبت وجود دارد؛ یعنی این شعور و احساس قلب است که امور ظاهری را موجب شده و در نقطه مقابل انجام اعمال ظاهری هم موجب شعور و احساس قلب می‌گردد».^{۹۴}

سلف صالح از بدو ظهور بدعت ارجاء که باعث ظهور پدیده کوچک شمردن و سستی در التزام به احکام شریعت بوده، در مورد آن هشدار داده‌اند و بر این اساس است که سخنانشان در نکوهش ارجاء بسیار شدید است؛ با علم به اینکه ارجاء مورد نکوهش در آن زمان، ارجاء فقیهان بوده است؛ فقیهانی که بسیاری از آن‌ها معروف به علم و دیانت بوده‌اند. دلیل این برخورد تند هم این بوده که اعتقادی این چنینی در باب ایمان، مقدمه‌ای برای ظهور فسق بوده و خواهد بود؛ و اشتباهی که آنان در لفظ دچارش شدند - با اینکه خود بسیار پایبند و مقید به احکام شریعت بوده‌اند - بعدها تبدیل به اشتباهی بس بزرگ در اعتقاد و عمل دیگران شد.^{۹۵}

۹۴- اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیہ: ۱۱.

۹۵- نگا: الإیمان: ۳۷۷.

سوم) آشفتگی و تشویش در مفهوم لا اله الا الله:

خارج کردن عمل از دایره‌ی ایمان توسط مرجئه، مفهوم توحید را نزد بسیاری از مسلمانان آشفته کرده است، تا جایی که آن را در حد تلفظ یک جمله تقلیل داده‌اند غافل از اینکه نمی‌دانند شهادتین صرفاً کلمه‌ای نیست که بر زبان آید بلکه دارای مقتضیات و لوازم خاص خود است و دال بر این است که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و طاعت و فرمانبرداری، مطلقاً برای اوست.

همین سوء برداشت از این مفهوم باعث شده کسی که این کلمه (توحید) را بر زبان می‌آورد در عین حال اموراتی شرک‌آمیز مانند: ذبح کردن، نذر نمودن، استغاثه و دعای طلب از غیر الله را که ناقض این کلمه است انجام داده، با این وجود هم معتقد می‌باشد که توحیدش را نقض نکرده است چرا که ایمان نزد او عبارتست از: تصدیق قلبی و اقرار زبانی! او هم قلباً آنرا تصدیق کرده و با زبانش بدان اقرار می‌نماید - پس یعنی مؤمن کامل است -، و از سوی دیگر، توحید را هم فقط در توحید ربوبیت محدود و محصور کرده که یعنی: اعتقاد به این که الله تنها خالق است و آن را از معنای عملی و واقعیش که در اعمال قلب و جوارح نمود می‌یابد تهی ساخته است.^{۹۶}

۹۶- برای توضیح بیشتر در ارتباط بین ارجاء و آشفتگی در مفهوم توحید بنگر به: حقیقة التوحید بین أهل السنة و المتکلمین، د. عبدالرحیم السلمي: ص ۴۴۹ به بعد، دار المعلمة، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ.

در نتیجه این کج‌فهمی، چنین کارها و مظاهر شرکی نزد آنان هیچ ارتباطی با شرک ندارد و فاعل شان مادامی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان بیاورد و در قلب خود به درستی آنچه پیامبر ﷺ آورده معتقد باشد مشرک نامیده نمی‌شود!!

برخی از آن‌ها به احادیثی همانند حدیث عتبان رضی الله عنه استدلال می‌کنند که از رسول خدا ﷺ روایت نموده که ایشان فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» { خداوند متعال آتش جهنم را بر هر کس که لا اله الا الله را خالصانه و لوجه الله بر زبان آورد حرام کرده است }.^{۹۷}

پاسخ این است که: منهج صحیح در تعامل با نصوص شرعی، جمع بین ادله مختلف و ارجاع متشابه به نصوص محکم است؛ چرا که همه از یک سرچشمه نشأت گرفته و اگر در نصوصی که در آن‌ها ورود بهشت به گفتن کلمه‌ی توحید معلق شده است تأمل کنیم در خواهیم یافت که این نصوص مطلق در احادیث دیگری بصورت مقید آمده است، چنان که در برخی آمده: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ» { هر بنده‌ای که با شهادت (أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) همراه با یقین و بدون شک و تردیدی به دیدار خداوند متعال برود وارد

۹۷- صحیح امام بخاری، أبواب المساجد، باب المساجد في البيوت، ح (۴۱۵) و نیز صحیح امام مسلم نیشابوری در کتاب الإیمان، باب: الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة، ح (۳۵).

بهشت می شود}.^{۹۸} در برخی هم آمده که: «أَسْعَدَ النَّاسَ بِشَفَاعَتِي مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ أَوْ نَفْسِهِ» {نزدیکترین و سزاوارترین مردم به شفاعت من، کسی است که با اخلاص قلبی، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را بر زبان بیاورد}.^{۹۹} حتی در حدیث عتبان نیز اخلاص شرط شده است همان طور که آمده: «يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». کما این که احادیث بسیاری هم آمده مبنی بر این که شهادتین، یعنی خداوند را به یگانگی عبادت کردن و ترک شرک، و تلفظ به آن نیز علامت و نشانه وجود این ایمان و توحید است کما اینکه در حدیثی وارد است: «أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: دَلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: "تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتَقِيمُ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ". قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا»^{۱۰۰} {مردی بادیه‌نشین نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: عملی به من معرفی کن که اگر آن را انجام دهم وارد بهشت شوم. رسول الله فرمود: «خدا را عبادت کن و چیزی را با او شریک نگردان، نمازهای فرض را بخوان، زکات مالت را بده و ماه رمضان را روزه بگیر». آن مرد بادیه‌نشین گفت: سوگند به ذاتی که جانم

۹۸- صحیح امام مسلم نیشابوری در کتاب الإیمان، باب: الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً.

۹۹- صحیح امام بخاری، کتاب العلم، باب الحرص علی الحدیث، ح (۹۹).

۱۰۰- صحیح امام بخاری، کتاب الأدب، باب فضل صلة الرحم، ح (۵۶۳۷)، و نیز صحیح امام مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان الإیمان الذي يدخل به الجنة، ح (۱۳).

در دست او است اضافه بر این‌ها (که فرمودی) هیچ کاری انجام نخواهم داد. هنگامی که آن مرد رفت رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس می‌خواهد شخصی از اهل بهشت را ببیند به این مرد نگاه کند».

و از ابن‌عمر روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ وَيُكْفَرَ بِمَا دُونَهُ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصَوْمِ رَمَضَانَ» {اسلام بر پنج پایه، بنیان‌گذاری شده است: پرستش الله و کفر ورزیدن به غیر او، ادای نماز، پرداخت زکات، حج بیت، روزهی رمضان}.^{۱۰۱}

این احادیث و احادیث هم‌معنای آن‌ها همگی مترادف بوده و چنین نیست که روایتی از آن‌ها مقبولیت بیشتری از دیگری داشته باشد یا عده‌ای را بپذیریم و برخی را رها کنیم، و همگی آن‌ها در یک امر مشترک‌اند و آن اینکه، تنها تلفظ کلمه شهادتین کافی نیست بلکه آنچه اهمیت دارد انجام مدلول و مقتضای آنست که می‌شود خدا را موحدانه عبادت کردن و رها نمودن شرک، یعنی: توحید خدا را به جای آوردن و کافر شدن به تمامی آن چیزهایی که غیر از او پرستش می‌شود، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۵۶) {اجبار و اکراهی در (قبول) دین

۱۰۱- صحیح امام مسلم، کتاب‌الایمان، باب قول‌النبی ﷺ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ»، ح (۱۲۱).

نیست اما هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان، بت‌ها و معبودهای پو شالی) نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) ناگسستنی است و خداوند شنوا و دانا است}.

اهل علم چنین استنباط کرده‌اند که مراد از این احادیث این است که: «لا إله إلا الله سبب ورود به بهشت و نجات از آتش جهنم است ولی هنگامی این سبب، مؤثر خواهد بود که شروط لازمه در آن فراهم شده و موانع از آن برطرف شود چرا که ممکن است این سبب به خاطر عدم وجود شروط لازمه یا وجود مانعی در سر راه تحقق آن، موجب دخول فرد به بهشت نشود». ^{۱۰۲}

به **حسن بصری** رحمته الله گفتند: مردم می‌گویند هرکس "لا إله إلا الله" را بر زبان بیاورد وارد بهشت می‌شود. ایشان فرمود: هرکس "لا إله إلا الله" را بر زبان بیاورد و حقوق و واجبات آن را ادا نماید وارد بهشت می‌گردد.

وهبه بن منبه رحمته الله در پاسخ سؤال کسی که پرسید: آیا "لا إله إلا الله" کلید بهشت نیست؟ فرمود: بله. اما هر کلیدی، دارای دندانه‌هایی است. پس اگر کلیدی آوردی که دندانه‌دار است، در به رویت باز می‌شود وگرنه باز نمی‌گردد. ^{۱۰۳}

۱۰۲- کلمة الإخلاص و تحقیق معناها، ابن رجب رحمته الله، ۱۴، المكتبة الإسلامية، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۷هـ.

۱۰۳- کلمة الإخلاص و تحقیق معناها، ابن رجب، ۱۴، المكتبة الإسلامية، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۷هـ.

چقدر دردناک است دیدن صحنه مسلمانانی که بر آستان قبری، رکوع و سجده می‌برند که چه بسا در میانشان افرادی باشد که از صاحب قبر در حال حیاتش، بهتر باشند چه برسد به پس از مرگش!

چگونه انسان می‌تواند تحمل کند هنگامی که مسلمانان "صاحبان دین توحید" را مشاهده می‌کند که بیش از مشرکان به خداوند شرک می‌ورزند و دایره‌ی تعدد خدایان و کثرت معبودان‌شان از آن‌ها هم وسیع‌تر گشته است! و اگر کسی آن‌ها را نکوهش نماید می‌گویند: ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم بلکه برای تقرب به خداوند به آنان متوسل می‌شویم. انگار که کارشان عبادت نمی‌باشد و گویی بزرگ‌ترین جلوه‌ی الوهیت معبود این است که بندگان فروتن و خاشعانه در برابرش بایستند و از او درخواست یاری و استعانت نمایند، حال آن‌که آنان در حقیقت مردگان را عبادت می‌کنند، بدون آن که آگاه باشند.

«به خدا سوگند که مسلمانان، شکوه و عظمت گذشته‌ی خود را باز نخواهند یافت و به سعادت و خوشبختی که در دنیا خواستارش هستند نخواهند رسید؛ مگر به وسیله بازسازی و تصحیح انحرافات که در توحید ایجاد کرده اند».^{۱۰۴}

چهارم) الف - تکرار مقوله‌ی: عمل، شرط کمال ایمان است:

این عبارت، گفته بسیاری از مرجئه است که معتقدند اعمال، داخل در مسمای ایمان نیست و معتقدند که ایمان عبارتست از: تصدیق قلبی، و یا

۱۰۴- منبع سابق، ص ۱۵.

عبارتست از: تصدیق قلبی و اقرار زبانی، اما اعمال جوارح نزد آنها تنها شرط کمال است و بس!

صاوی می گوید: «قول برگزیده نزد اهل سنت (منظورش اشاعره است) اینست که: اعمال صالح، شرط کمال ایمان است».^{۱۰۵}

برخی از افرادی هم که خود را به مذهب سلف منتسب می کنند می گویند: ایمان، قول و عمل است ولی در عین حال قائل به این هستند که عمل، شرط کمال ایمان است!

بلکه عده ای پا را از این فراتر گذاشته و بدین نتیجه رسیده اند که این قول، مذهب سلف است!! و بیان داشته اند: «پُر واضح است که منظور سلف از اینکه عمل جزو مسمای ایمان است اینست که باعث کمال است و در ذات خود ایمان تأثیری وارد نمی کند (اگر کسی مثلاً عملی نداشته باشد)».^{۱۰۶}

ولی این گفته، مخالف اجماع سلف مبنی بر رکن بودن عمل در ایمان است و هیچ یک از سلف - با وجود تنوع عبارتهای خود - چنین قولی را نگفته اند، چنان که پیشتر بدانها اشاره نمودیم.

امام شافعی رحمته الله علیه می فرماید: «اجماع صحابه رضی الله عنهم و نیز تابعین بعد از آنان که به خدمتشان رسیده و آنان را دریافته ایم اینست که: ایمان عبارتست از:

۱۰۵- النظرات، المنفلوطی، ۹۳/۲، چاچ ششم، ۱۹۳۰ میلادی، و نیز بنگر به: ظاهرة الإرجاء: ۳۸۰/۱.

۱۰۶- شرح الصاوی علی الجوهرة، ۱۳۲، و همچنین: إتحاف المرید، ۹۲.

قول و عمل و نیت، و هیچ یک از این سه مورد از دیگری تفکیک نمی شود و بدون یکدیگر بی فایده بوده و ثمره ای ندارند».^{۱۰۷}

امام آجری رحمته الله هم می فرماید: « بدانید آنچه که علمای مسلمان بر آن (متفق) هستند اینست که "ایمان" بر تمام مخلوقات واجب است و آن عبارتست از تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل با جوارح. و بدانید که شناخت و تصدیق قلبی، بدون نطق زبانی بی فایده است، و این دو هم بدون عمل جوارح بی فایده بوده و ثمره ای ندارد. اگر این سه خصلت در شخص کامل گشت آنگاه مؤمن است. و نصوص قرآن و سنت و علمای مسلمان بیانگر این موضوع است».^{۱۰۸}

همچنین می فرماید: «گفته ای را که ما بیان می داریم موافق با کتاب و سنت و اعتقاد علمای مسلمانی است که محل وثوق و اعتماد مردم اند و پیشتر هم آن را بازگو کردیم که: ایمان، معرفت و تصدیق یقینی قلبی، قول زبانی و عمل جوارح است، و شخص جز با اجتماع این سه، مؤمن محسوب نمی شود و هیچ کدام از آنها بدون دیگری فایده ای ندارد».^{۱۰۹}

۱۰۷- إحكام التقرير، مراد شکری، ۶۱، و نیز فتوی اللجنة الدائمة في الكتاب شماره ی ۲۰۲۱۲، در تاریخ ۱۴۱۹/۲/۷.

۱۰۸- شرح أصول الإعتقاد، امام لالکائی، ۸۸۶/۵.

۱۰۹- الشريعة، ۶۱۱/۲.

شیخ الاسلام ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ می فرماید: «سلف بر این قول متفق اند که: ایمان، قول و عمل است، کم و زیاد می شود. و به عبارتی دیگر: ایمان، قول قلب و عمل قلب و نیز قول زبانی و عمل جوارح است».^{۱۱۰}

و با بیانی واضح، رکن بودن عمل در ایمان را اینگونه ذکر می کند: «اصل ایمان، تصدیق و انقیاد (فرمانبرداری) است و هر کس آن را در خود محقق نسازد مؤمن نیست».^{۱۱۱}

اما سلف با این که قائل به رکن بودن عمل در مسمای ایمان هستند آن را در مورد تک تک اعمال ایمانی صادق نمی دانند و قائل به این تعمیم نیستند که خوارج و معتزله می گویند بلکه جنس عمل را رکن ایمان قلمداد می کردند اما در مورد آحاد و افراد اعمال جوارح مفصلاً حکم شریعت را در مورد آن بیان کرده اند. با این توضیح که برخی از این اعمال، شرط صحت ایمان است و برخی دیگر شرط کمال آن. و مرجع مشخص نمودن این امر نیز نصوص کتاب و سنت بر حسب فهم و برداشت سلف می باشد.^{۱۱۲}

شیخ الاسلام ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ می فرماید: «ایمان - همانند: حج، نماز و دیگر عبادات - اصول و فروعی دارد که شامل ارکان، واجبات و مستحبات می باشد. مثلاً اسم حج تمام امورات و احکام شرعی آن هم چون فعل و ترک را در بر

۱۱۰ - منبع سابق، ۶۸۶/۲.

۱۱۱ - مجموع الفتاوی، ۶۷۲/۷.

۱۱۲ - رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة، تحقیق شیخ رشید رضا: ۹/۳، مکتبة وهبة، قاهره.

می‌گیرد مانند: ترک احرام و ترک نواهی و ممنوعات حج و ایستادن در عرفه و مزدلفه و منی و طواف کعبه و سعی صفا و مروه. با این وجود حج، شامل ارکانی است که هرگاه ترک شود حج صحیح نخواهد بود همانند: ایستادن در عرفه. و نیز شامل ترک ممنوعاتی است که هرگاه شخص آن را انجام دهد حش فاسد و باطل می‌گردد همچون: جماع با همسر در ایام احرام. و نیز شامل واجباتی فعلی و ترکی است که شخص با ترک عمدی آن‌ها گناهکار می‌شود و عذر داشته باشد یا خیر به خاطر ترک آن، واجب است که به وسیله‌ی قربانی جبران کند همانند: احرام در مواقیت مکانی مشخص شده، و جمع کردن میان روز و شب در عرفه، رمی جمرات و موارد مشابه آن. و شامل مستحبات فعلی و ترکی است که حج به وسیله‌ی آن‌ها کامل می‌گردد و شخص با ترکشان گناهکار نمی‌شود و در صورت ترک کردنش واجب نیست برای جبران حیوانی را قربانی کند مانند: بلند کردن صدا در اهلال و زیاد بر زبان آوردنش و قربانی را به همراه خود بردن به حج و خدا را بسیار ذکر کردن در اماکن مختلف حج و زیاد حرف نزدن مگر اینکه امر یا نهی یا ذکری شرعی باشد.

با این توضیحات:

هر کسی که واجبات حج را به جای آورده و از محظورات آن دوری کند حج و عمره اش کامل بوده و در این عمل از زمره مقتصدین و اصحاب یمین است. اگر کسی علاوه بر واجبات، مستحبات را نیز انجام دهد حش کامل تر و عملش بهتر می‌باشد و نزد خداوند، پیشگام و مقرب است در درجه‌ای بالاتر

از مقتصد. اگر کسی که واجبات حج را ترک کرده و یا یکی از محظورات آن را انجام داده باشد ولی ارکانش را کامل کرده و از مبطلاتش دوری کرده باشد، با اینکه حش ناقص است ولی چون ارکانش را به جای آورده صحیح است و در مقابل انجام ارکان و کارهایی که باید انجام می‌داده و انجامش داده مأجور و در برابر اموراتی که در آن کوتاهی کرده در معرض عقوبت است. هرچند که به خاطر سهل‌انگاری اش در ادای برخی واجبات یا ترک برخی ممنوعات مورد مذمت و سرزنش است ولی حش صحیح بوده و فرض حج را از خود ساقط کرده است. اما اگر کسی در رکنی از ارکان حج اختلال ایجاد کند یا کاری را انجام دهد که باطل کننده حج است حش فاسد بوده و فریضه از او ساقط نشده و سال بعد یا هر موقعی که برایش میسر بود باید آن را اعاده کند. البته برخی از علما در مورد ثواب بخشی از آن کارهایی که انجامش داده که آیا پاداشی برایش دارد یا نه هرچند که فاسد و باطل شده و فریضه را از او ساقط نمی‌کند اختلاف دارند که رأی صحیح اینست به خاطر آن بخش‌هایی که انجام داده مأجور است گرچه حج او فاسد شده است.

از این توضیحات مشخص می‌شود که حج سه مرتبه دارد:

- حجی که با مستحبات در اعلی درجات کامل است
- حجی که با ادای واجبات و ترک محرّمات، تام است
- و حجی که به خاطر به جای آوردن ارکان و ترک واجبات، صحیح ولی ناقص است.

همچنین فقهاء، وضو را به دو بخش کامل و مجزئ تقسیم می‌کنند و منظور آنان از کامل، و ضویی است که به همراه فرایض، مستحبات هم در آن انجام شود ولی مجزئ و ضویی است که در آن فقط واجبات و ارکان وضو انجام شود. این وضعیت در مورد اعمال شرعی است و این قضیه مراتب و درجه‌بندی در اعیان حسی هم صادق است به‌عنوان مثال: درخت، اسمی برای مجموع تنه و شاخه‌ها است که اگر برگ‌هایش بریزد درخت همچنان کامل است ولی اگر شاخه‌هایش بشکند درختی ناقص است. ایمان هم دقیقاً همین‌گونه است».^{۱۱۳}

برخی از باورمندان به این سخنان منحرف، به برداشت خود از بعضی احادیث استناد کرده‌اند ولی اشکال در اینجاست که این افراد در فهم و برداشت شان به منهج اهل سنت در استدلال پایبند نبوده‌اند که یکی از این روشها، جمع بین نصوص مختلف در یک موضوع است تا بتوان به تمامی آن نصوص عمل کرد نه اینکه به برخی از آن عمل کرده و برخی را رها کنیم.^{۱۱۴} کما این که برای اثبات سخن‌شان به اقوال بعضی از علما استناد می‌کنند^{۱۱۵} از جمله سخنی از حافظ ابن حجر عسقلانی که ایشان در شرح صحیح بخاری، اعتقاد به شرط کمال بودن عمل را به سلف صالح نسبت

۱۱۳- بنگر به: حقیقة الخلاف بين السلفية الشرعية و ادعيائها في مسائل الإيمان ۳۴، و

همچنین الإيمان عند السلف و علاقته بالعمل، ۲۱۷.

۱۱۴- رسائل و فتاوی شیخ الإسلام، ۸/۳-۹.

۱۱۵- الإيمان عند السلف و علاقته بالعمل، ۱۰۵/۲ و بعد از آن.

می دهد و می فرماید: «منظور سلف از سخنانشان در مورد اینکه ایمان قول و عمل است این می باشد که اعمال، شرط کمال ایمان است و بر همین اساس است که مسئله زیاد و کم شدن ایمان مطرح شده است».^{۱۱۶}

پاسخ این است که: فهم و برداشت حافظ ابن حجر رحمته الله با فهم سلف تعارض دارد؛ چرا که آنان معتقد به رکن بودن عمل در مسمای ایمان هستند اما با این حال قائل به این نیستند که تک تک اعمال جوارح، شرط صحت ایمان هستند آنگونه که خوارج و معتزله می گویند بلکه جنس عمل را شرط رکن بودن ایمان می دادند اما در مورد آحاد و افراد اعمال جوارح مفصلاً حکم شریعت را در مورد آن بیان کرده اند. با این توضیح که برخی از این اعمال، شرط صحت ایمان است و برخی دیگر نیز شرط کمال آن. و مرجع مشخص نمودن این امر نیز نصوص کتاب و سنت بر حسب فهم و برداشت سلف می باشد.^{۱۱۷}

مشابه این پدیده:

چهارم) ب - ادعا اینکه ترک عمل به طور مطلق، نقص در ایمان است:

یعنی مسأله کسی که (تارک جنس عمل) است که از خطرناک ترین پدیده هاست، اینگونه که صاحب این ادعا معتقد است: «مسلمان، گناهان و بدی هایش به هر اندازه برسد و اگر فرایضی هم چون: نماز، روزه، زکات و... را

۱۱۶- منبع سابق، ص ۲۷۴ و به بعد.

۱۱۷- فتح الباری، ۴/۱.

ترک نماید و حرام‌هایی همانند: زنا و شرابخواری را مرتکب شود کافر نمی‌گردد زیرا تمامی این‌ها، گناہانی است که ارتکابشان وعید آتش جهنم را به دنبال دارد و بس».^{۱۱۸}

خطرهای چنین گفته‌ای بر جامعه‌ی مسلمان پوشیده نیست! زیرا: آن کس که قلبش بیمار است برایش کافیتست که بگوید: مسلمان است سپس فرایض را ترک کند، نه نماز بخواند، نه روزه بگیرد، نه حج به جای آورد و نه زکات دهد، افزون بر آن، حرام‌ها را نیز مرتکب شود و (بر اساس این اعتقاد) نهایت چیزی که برایش اتفاق می‌افتد اینست که او مؤمنی ناقص‌الایمان است!

برای فساد این گفته همین بس که نتیجه‌ی آن، حقیر شمردن فرایض و واجبات شرع است و جرأت بر انجام حرام‌ها را به دنبال می‌آورد، و تمامی این‌ها تحت پوشش مذهب سلف انجام می‌شود حال آن که سلف از آن کاملاً مبرا است.

پیشتر مسئله رکن بودن عمل در مسمای ایمان - که اجماع سلف بر آن منعقد است - بیان گردید، کما این که (بیان شد) میان جنس عمل و آحاد آن فرق وجود دارد، چنان که هر کس جنس عمل را به‌طور مطلق ترک کند^{۱۱۹} نزد سلف مؤمن کامل‌الایمان و یا ناقص‌الایمان نامیده نمی‌شود بلکه کافر و مرتد

۱۱۸ - بنگر به: حقیقة الخلاف، ۳۵، و الإیمان عند السلف، ۳۷۴/۲.

۱۱۹ - منظور از ترک جنس عمل، ترک کلی واجبات شرعی است.

از اسلام است چرا که عقلا و شرعا وجود ایمان در باطن، بدون هیچ نشانه‌ای ظاهری از آن، قابل تصور نمی‌باشد.

ابن تیمیه می‌فرماید: «این قول که طاعات و عبادات ثمره‌ی تصدیق باطن هستند به دو معنا می‌باشد. اول اگر منظور این باشد که طاعات از لوازم ایمان باطنی می‌باشد چنان که هرگاه ایمان باطنی موجود باشد در ظاهر نیز نمود می‌یابد این، مذهب سلف و اهل سنت است. اما اگر منظور این باشد که ایمان باطنی، گاهی سبب طاعات می‌باشد و گاهی نیز این ایمان باطنی بدون وجود هیچ نمود ظاهری، تام و کامل است، این قول مرجئه همانند جهمیه و دیگران است».^{۱۲۰}

سپس در چندین وجه، اشتباهات آن‌ها را خاطر نشان ساخته است از جمله این که: «می‌پندارند ایمانی که در قلب است بدون عمل ظاهری، تام و کامل می‌باشد و این اعتقاد تمام مرجئه است».^{۱۲۱}

امام سفیان بن عیینه رحمته الله این گفته و باور پیروان فکر ارجائی را به خاطر مخالفتش با شریعت مردود دانسته و به این استناد نموده که خداوند متعال، ابلیس و یهودیان را کافر نامیده است. و می‌فرماید: «مرجئه می‌گویند: ایمان تنها قول است در حالی که ما می‌گوییم: ایمان، قول و عمل است. آنان، بهشت را برای هر کس که لا اله الا الله را بر زبان بیاورد و با قلبش بر ترک فرایض اصرار بورزد واجب دانسته‌اند و ترک فرایض را به منزله‌ی ارتکاب فعلی حرام

۱۲۰- إحصاء التقریر، ۳۱.

۱۲۱- مجموع الفتاوی، ۳۶۲/۷.

قلمداد کرده اند در حالی که این‌ها مانند هم نیستند چرا که ارتکاب حرام‌ها بدون استحلال، معصیت اما ترک فرایض بصورت عامدانه و بدون جهل و عذر، کفر می‌باشد. بیان این مسأله در قضیه‌ی آدم، ابلیس و علمای یهود به وضوح دیده می‌شود؛ خداوند متعال آدم عَلَيْهِ السَّلَام را از خوردن درخت نهی فرمود و آن را بر او حرام کرد اما او عامدانه از آن خورد تا فرشته‌ای گردد یا از جاودانان شود به همین دلیل عاصی و گناهکار نامیده شد و مرتکب کفر نگشت اما خداوند عَلَّامٌ بر ابلیس یک سجده فرض نمود و او عامدانه جحد ورزید به همین سبب کافر نامیده شد. علمای یهود نیز از صفت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باخبر بودند و می‌دانستند که وی نبی و رسول است ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾^{۱۲۲} (بقره: ۱۴۶) و با زبان بدان اقرار کردند اما از شریعت او پیروی نکردند به همین دلیل خداوند آن‌ها را کافر نامید. بنابراین ارتکاب امور حرام (محرمات) مانند گناه آدم و دیگر پیامبران است و ترک عالمانه و غیرمنکرانه فرایض مانند کفر علمای یهود است.^{۱۲۳}

از جمله نقدهای عقلی بر این مقوله، جواب امام ابو‌ثور رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در پاسخ به این سؤال است که: ایمان چیست؟ و آیا کم و زیاد می‌شود؟ که ایشان روشن ساخت هیچ فرق و تفاوتی بین ترک اقرار و ترک عمل وجود ندارد و انسان جز با اقرار و عمل، مؤمن نمی‌گردد. چنان که در جوابیه‌ی وی آمده که:

۱۲۲- «بدان گونه که پسران خود را می‌شناسند».

۱۲۳- منبع سابق، ۳۶۳/۷.

«به نظر شما اگر شخصی بگوید: به تمام آنچه خداوند بدان امر نموده عمل می‌کنم اما بدان اقرار نمی‌نمایم آیا مؤمن است؟ اگر بگویند: خیر، به آنان گفته می‌شود: اگر شخص بگوید: به تمام هر آنچه خداوند بدان امر نموده اقرار می‌نمایم اما هیچ عملی انجام نمی‌دهم آیا مؤمن می‌باشد؟ اگر بگویند: بله. به آن‌ها گفته می‌شود: چه فرقی دارند؟ حال آن‌که ادعا کرده‌اید: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هر دو امر را اراده نموده است! و اگر جایز باشد با انجام یکی از آن دو مؤمن باشد هر چند دیگری را ترک کند پس جایز است که اگر به شریعت عمل کند ولی بدان اقرار ننماید نیز مؤمن باشد. درحقیقت فرقی بین این دو نیست. حالا اگر شخصی اعتراض کرده و بگوید: اگر شخصی اسلام بیاورد و به هر آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده اقرار نماید آیا پیش از فرا رسیدن انجام عملی، با این اقرار محض، مؤمن می‌باشد؟ به او گفته می‌شود: ما فقط به خاطر تصدیقش اسم مسلمان بر او می‌نهیم به خاطر این اقرار که اگر هرگاه زمان عمل فرا رسد باید آن را انجام دهد ولی در آن لحظه بر او لازم نیست که به تمامی آنچه باعث می‌شود مؤمن گردد اقرار نماید و اگر بگوید: اقرار می‌کنم و عملی انجام نمی‌دهم در این صورت بر او اسم ایمان (و مؤمن) را اطلاق نمی‌کنیم».^{۱۲۴}

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله بر این گفته، چنین تعلیق زده است که: «استدلالی که ابو ثور بیان داشته دلیلی بر وجوب دو امر است: اقرار و عمل! و

۱۲۴ - السنة از عبدالله بن احمد رحمته الله، ۱/۳۴۷-۳۴۸.

بیانگر اینست که هر یک از آن دو از زمره‌ی دین بوده که شخص جز به وسیله‌ی آن دو، فرمانبردار خداوند و مستحق پاداش نبوده و از سوی خدا و پیامبرش مورد ستایش نیست و همچنین حجتی است بر کسانی که اعمال را خارج از دین و ایمان به حساب می‌آورند».^{۱۲۵}

امام ابو طالب رضی الله عنه هم در تعلیقی بر حدیث مشهور جبرئیل رضی الله عنه می‌فرماید: «امت اجماع دارد بر اینکه اگر بنده‌ای به تمام عبادات قلبی که در حدیث جبرئیل درباره توصیف ایمان آمده باور داشته باشد اما به ارکان اسلام که (در قالب طاعات عملی) بیان شده عمل نکند مؤمن نامیده نمی‌شود. در جهت عکس آن هم اگر به همه‌ی آنچه اسلام بدان و صف گردیده (از عبادات ظاهری) عمل نماید اما به ارکان ایمان معتقد نباشد مسلمان به حساب نمی‌آید».^{۱۲۶}

شیخ الاسلام رحمته الله می‌فرماید: «محال است که شخص، مؤمن و قلباً ایمانی راسخ داشته باشد که خداوند جل جلاله بر او نماز، زکات، روزه و حج را فرض گردانیده است اما در طول زندگی خود، نه یک‌بار برای خدا سجده ببرد و نه روزه‌ای بگیرد و نه زکات مالش را پردازد و نه حجتی انجام دهد. این امر محال و

۱۲۵- شرح أصول إعتقاد أهل السنة، ۴/ ۸۵۰-۸۵۱.

۱۲۶- مجموع الفتاوی، ۳۸۹/۷، و نصوصی که از ایشان روایت شده بسیار هستند، مثلاً بنگر به: الردّ علی المنطقیین، ۵۲، مجموعة الرسائل والمسائل، ۳۴۱/۱، الفتاوی، ۶۲۱/۷، ۳۶۲، ۵۱۸، ۲۸۷، ۴۹/۲۲، و الإیمان، ۱۷۹-۱۸۳، ۱۹۰-۱۹۱.

غیرممکن است، و این وضعیت فقط برای شخصی متصور است و از قلبی تراوش می‌کند که نفاق و زندقه در آن است نه ایمانی صحیح».^{۱۲۷}

برخی با توجه به این همه ادله که از قبل بیان شد این قضیه را مطرح می‌کنند که: قابل تصور نیست که انسان، جنس اعمال صالح را به طور کلی ترک کند چون ممکن است شخصی امانت‌دار یا راستگو و یا... باشد.

در جواب این سؤال باید گفت: منظور از ترک جنس عمل این نیست که شخصی هیچ عمل خیر ظاهری نداشته باشد بلکه مقصود اینست که اعمال وی از روی ایمان، تصدیق و اخلاص انجام پذیرد و از واجباتی باشد که مختص امت محمد ﷺ باشد؛ «زیرا شخصی که امانت را رعایت می‌کند یا راست می‌گوید یا در تقسیم نمودن و حکم کردن خود عدالت می‌ورزد اما به خدا و پیامبرش ایمان ندارد به خاطر این اعمال نیک از دایره‌ی کفر خارج نمی‌گردد چرا که مشرکان و اهل کتاب نیز قائل به وجوب این امور هستند لذا شخصی که واجبات مخصوص امت محمد ﷺ را انجام نمی‌دهد مؤمن به خدا و پیامبرش محسوب نمی‌شود».^{۱۲۸}

بر اساس آنچه گذشت، روشن گردید که وجود جنس عمل، شرط صحت ایمان بوده و ترک عمل و رویگردانی کلی از پیروی و اطاعت شریعت، ناقض اصل ایمان می‌باشد.

۱۲۷- شیخ الاسلام آن را از او در الإیمان نقل نموده است: ۳۱۶-۳۱۹.

۱۲۸- مجموع الفتاوی، ۶۱۱/۷.

پنجم) الف - منحصر نمودن کفر در اعتقاد قلبی:

این مقوله می گوید که عمل، داخل در مسمای ایمان نیست و ایمان تنها تصدیق قلبی می باشد به همین دلیل کفر نیز جز با اعتقاد قلبی نیست یعنی: یا از طریق تکذیب، یا جحود، یا استحلال و یا موارد مشابه آن ها است. و فعل یا قولی که بر کفر بودن آن اجماع وجود دارد ذاتا کفر نیست بلکه علامتی دال بر کفر است! و این، مذهب اشاعره است چنان که باقلانی،^{۱۲۹} بغدادی^{۱۳۰} و دیگران مقرر داشته اند، و در این گفته با قول جهم بن صفوان، بشر مریسی و راوندی موافق و هم رأی هستند.^{۱۳۱}

از همین عقیده ی ارجائی بود که «توسع و گستردگی در بکار بردن (شرط استحلال) پیدا شد، تا جایی که آن را در اعمالی که کفر صریح بودند هم چون: اهانت به مصحف، ناسزاگویی به پیامبر ﷺ و الغای شریعت خداوند ﷻ شرط قرار دادند و گفتند که فاعل و مرتکب آن ها کافر نمی شود مگر هنگامی که در قلبش استحلال نماید (حلالش بداند)!! و برخی برای مسأله ی مرتد قبل از حکم بر او، این شرط را قرار دادند که: اگر اقرار کند که معتقد به کفر خود است تکفیر می شود اما اگر بگوید: در قلبش تصدیق می کند و باور دارد و معتقد است که اسلام، برتر و بهتر از ارتداد است تکفیرش نکرده اند!»^{۱۳۲}

۱۲۹- منبع سابق، ۶۲۱/۷.

۱۳۰- بنگر به: التمهید، ۳۹۲.

۱۳۱- بنگر به أصول الدین، ۲۴۷.

۱۳۲- بنگر به: مجموع الفتاوی، ۱۸۸/۷، ۵۵۷.

ایمان نزد اهل سنت، قول و عمل است. یعنی: تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل با جوارح. بر این اساس، کفر همان طور که از طریق قلب صورت می‌پذیرد از رهگذر زبان و فعل نیز روی می‌دهد، و نصوص بسیاری از کتاب و سنت پیامبر ﷺ بیانگر این امر می‌باشند.

از دلایل وقوع کفر با زبان، این قول خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ (توبه: ۶۵-۶۶) { اگر از آنان (درباره‌ی سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! * (بگو:)}
عذرخواهی نکنید، شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید}.

اینکه «کفر تنها با اعتقاد قلبی واقع می‌شود» از چندین جهت مردود است
از جمله: ۱۳۳

۱- اجماع بر تعدادی از مکفّرات قولی و عملی معروف که بسیاری مشمول تکذیب قلبی نمی‌شود مانند: سب و دشنام خداوند یا پیامبرش، سجده برای غیر الله یا ذبح برای غیر الله و موارد مشابه آن.

۲- ما می‌دانیم هر کس بدون اجبار به خدا و پیامبرش دشنام دهد بلکه هر کس که بدون اجبار، کلمات کفرآمیز بر زبان بیاورد و هر کس که خداوند،

۱۳۳- ظاهرة الإرجاء في الفكر الإسلامي: ۳۹۱.

آیاتش و رسولش را مورد استهزاء و تمسخر قرار دهد باطناً و ظاهراً کافر می‌شود و هر کس بگوید: چنین شخصی ممکن است در باطن، مؤمن به خداوند باشد و تنها در ظاهر کافر است در واقع، قولی بر زبان آورده که نسبت به قطعیات دین، فسادهش معلوم و آشکار است و خداوند متعال کلمات و سخنان کافران را در قرآن خاطرنشان ساخته و حکم به کفرشان و مستحق و عید بودنشان را داده است. اگر سخنان کفرآمیز آن‌ها به منزله‌ی شهادت شاهدان علیه‌شان بود یا به منزله‌ی اقراری که اقرارکننده در آن دچار اشتباه می‌شود در این صورت خداوند **جَلَّ** آن‌ها را از اهل و عید و عذاب قرار نمی‌داد، آن‌هم به خاطر شهادتی که ممکن است راست باشد یا دروغ! بلکه می‌بایست آن‌ها را جز به شرط راستی این شهادت و گواهی عذاب ندهد همانند قول خداوند متعال که می‌فرماید: **﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾** (مائده: ۷۳) {بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است!} **﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾** (مائده: ۱۷) {به طور مسلم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرند}... و مواردی این چنینی.^{۱۳۴}

۳- «اگر مکفر،^{۱۳۵} اعتقاد استحلال باشد در این صورت در سب و دشنام، چیزی نیست که دلالت کند که فرد سب و دشنام‌گو مستحل است پس

۱۳۴- بنگر به: نوافض الإيمان الاعتقادية، ۱۹۲/۱.

۱۳۵- مکفر: چیزی که سب تکفیر شخص مسلمان می‌باشد.

بایستی کافر نشود؛ به‌ویژه اگر بگوید: من معتقدم که این کار حرام است و آن را از روی خشم و عصبانیت و نادانی یا شوخی بر زبان می‌آورم، همان‌طور که منافقان گفتند: ﴿إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ﴾^{۱۳۶} (توبه: ۶۶) و اگر از روی شوخی و لودگی بر شخص تهمت و دروغ ببندی، پس اگر گفته شود: آن‌ها کافر نیستند بر خلاف نص قرآن است و اگر هم گفته شود: کافر هستند پس تکفیری بی‌موجب و بی‌دلیل است اگر همین سبب را مکفّر بشمار نیاورد».^{۱۳۷}

۴- این قول که دشنام دهنده به رسول الله ﷺ کافر می‌شود اگر مستحل باشد (دشنام را حلال بداند) و اگر مستحل نباشد فاسق و گناهکار می‌گردد، لازمه‌اش این است که بود و نبود سبّ و دشنام، هیچ تأثیری در تکفیر ندارد بلکه عامل تأثیرگذار تنها اعتقاد است، بدین‌گونه که اگر به حلال بودن سبّ معتقد باشد کافر می‌شود. چه وجود سبب ملازم و همراه آن (اعتقاد قلبی) باشد یا که نباشد، این امر بر خلاف اجماع علمای امت است.^{۱۳۸}

سبب اصلی آشفتگی مرجئه و موافقان آنها در قول و عمل، خارج کردن عمل از مسمای ایمان است، چه این عمل از اعمال قلبی و یا چه از اعمال جوارح باشد.

۱۳۶- ما فقط بازی و شوخی می‌کردیم.

۱۳۷- الإیمان الأوسط، از ابن تیمیه، تحقیق: محمود أبو سن، ۱۰۲، دار طيبة، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.

۱۳۸- الصارم المسلول علی شاتم الرسول، از ابن تیمیه، تحقیق: محمد عبدالله الحلوانی، محمد کبیر أحمد الشودری، ۵۱۶/۱، دار ابن حزم، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ.

شیخ الاسلام رحمته الله فرموده: «مرجئه، عمل ظاهر را از ایمان خارج کردند پس هر کس از آنها، خارج نمودن اعمال قلبی و منحصر ساختن آن در تصدیق (قلبی) را قصد نماید حقیقتاً در گمراهی آشکاری است و هر کس نیز خارج کردن عمل ظاهر را قصد کند به آن‌ها گفته می‌شود: عمل ظاهر، لازمه‌ی اعمال باطنی بوده و از یکدیگر جدایی ناپذیرند، و انتفای عمل ظاهر دلیل انتفای باطن است...»

سلف به خاطر این که مرجئه، عمل را از دایره‌ی ایمان خارج کردند بشدت به آنان تاختند و آن‌ها را نکوهش کردند. هم‌چنین خارج کردن عمل توسط مرجئه، این را می‌رساند که آن‌ها اعمال قلبی را نیز از دایره‌ی ایمان خارج کرده‌اند و این امر قطعاً باطل است چرا که هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کند اما با قلبش و جسمش به وی بغض بورزد و با او دشمنی کند قطعاً و ضرورتاً کافر است. و اگر اعمال قلوب را در دایره‌ی ایمان داخل گردانند نیز به خاطر امتناع قیام ایمان در قلب بدون حرکت بدن به خطا می‌روند». ^{۱۳۹}

اقوال اهل علم در بیان گمراهی مرجئه بسیار است، از جمله: ^{۱۴۰}

ابن حزم رحمته الله فرموده: «اما این قول آن‌ها (مرجئه) که می‌گویند: دشنام و ناسزاگویی به خداوند و نیز پیامبرش کفر نیست تنها یک ادعا است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ

۱۳۹- بنگر به: منبع سابق، ۵۱۸.

۱۴۰- مجموع الفتاوی، ۵۵۴/۷.

إِسْلَامِهِمْ ﴿توبه: ۷۴﴾ { به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زنده‌ای) نگفته‌اند در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند و پس از ایمان آوردن، به کفر برگشته‌اند}. بنابراین خداوند **عَلَّامٌ** تصریح نموده که برخی از اقوال، کفر هستند. همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِن كُنْتُمْ إِذًا مِّمَّا يَمْشُونَ﴾ (نساء: ۱۴۰) {خداوند در کتاب (قرآن، این حکم را) بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آن‌گاه که به سخن دیگری پردازند (و دست از کفر و شوخی خود بردارند). بی‌گمان در این صورت (که با ایشان همنشین می‌شوید و به استهزاء آنان گوش فرا می‌دهید) شما هم مثل آنان خواهید بود (و در استهزاء به قرآن شریک ایشان خواهید گشت)}. پس خداوند **عَلَّامٌ** تصریح فرموده که شنیدن برخی اقوال در مورد آیات خدای متعال کفر می‌باشد. و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ أَيُّ اللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَّعَفُ عَن طَائِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ (توبه: ۶۵-۶۶) {بگو: آیا خدا و آیات او و پیغمبرش را تمسخر می‌کردید * (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبه‌ی مجدد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، برخی دیگر را نمی‌بخشیم؛ زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حق پیغمبر و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه

می دهند}. بنابراین خداوند جَلَّ جَلَالُهُ تصریح نموده که استهزاء و تمسخر خداوند یا آیات او یا یکی از پیامبرانش عَلَيْهِ السَّلَام، کفر اکبر است که شخص را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند و در این مورد نفرموده: من می‌دانم که در قلب‌هایتان کفر وجود دارد بلکه آن‌ها را به خاطر همان استهزاء کردن، کافر قرار داده است و هر کس مدعی چیزی جز این شود قولی را به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نسبت داده که بیان نفرموده و بر خداوند متعال دروغ بسته است». ^{۱۴۱}

مشابه این پدیده:

پنجم) ب - این ادعا که: اگر انسان از عملی که انجام می‌دهد نیتش دنیا باشد و قصد کفر را نداشته باشد؛ جزو موانع تکفیر است!

برخی از مدعیان علم، گمان کرده‌اند که تمایلات دنیوی و دنیادوستی از موانع تکفیر است لذا قائل به این هستند که اگر: انسان کلمه‌ای را به زبان آورد یا کاری انجام دهد از روی عمد و با علم به این که آن کار کفر است ولی ادعا کند که کفر را اراده نکرده و درونش آن را نپذیرفته است و فقط مقصودش دستیابی به بعضی از اغراض دنیوی باشد چنین شخصی کافر نمی‌شود.

این امر با نصوص صریحی در تضاد است که بیان می‌کند اگر قصد انسان در انجام عبادات و اعمالش دنیا و زینت آن باشد از اسباب کفر است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: «شخص کافر، گاهی اوقات وجود این ضرر در (اعمال کفری و شرکی اش) را می‌داند ولی محبت زودگذر دنیا او

۱۴۱- الفصل في الملل و الأهواء و النحل، از ابن حزم، ۳/۲۴۴-۲۴۵، شركة مکتبات عکاظ، چاپ اول، ۱۴۰۲ هـ.

را وادار به انجام و پذیرش این کفر می‌کند. فرموده الله متعال بیانگر مطلب است که: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أُسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ ﴿﴾ (نحل: ۱۰۶-۱۰۷) الله متعال در این آیه به بیان و وضعیت شخصی می‌پردازد که بعد از ایمان به خدا مرتکب کفر می‌شود و عقوبتش در آخرت را هم بیان کرده و سپس می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أُسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾ * و بیان می‌دارد که استحقاق این وعید و عقوبت به خاطر ترجیح دادن دنیا بر آخرت است.

مشخص است که باب تکذیب و تصدیق و علم و جهل از باب حُب و بغض نیست ولی اینان (یعنی: مرجئه) می‌گویند: اشخاص به این دلیل مستحق عقوبت الهی شده‌اند که تصدیق و ایمان از قلب‌هایشان از بین رفته، هر چند که این احتمال وجود دارد که سببش ترجیح دادن محبت دنیا بر آخرت باشد. اما الله متعال ترجیح دوستی دنیا بر آخرت را اصل موجب خسران قرار داده است. ترجیح دوستی و محبت دنیا بر آخرت ممکن است همراه علم و تصدیق نسبت به این قضیه باشد که کفر در آخرت زیانبار باشد و اینکه او در آخرت هیچ بهره و نصیبی نداشته باشد.

همچنین الله متعال، شخص مُکْرَه را از این اشخاص استثنا نموده است و اگر کفر فقط در تکذیب و جهل قلب منحصر بود شخص مکره استثناء نمی‌شد چرا که اگر برای ایجاد تکذیب و جهل قلبی در شخص محال است

پس مشخص است که بر زبان آوردن کلمه‌ی کفر در غیر حالت اکراه، کفر محسوب می‌شود. این فرموده الله متعال: **وَلَاكِن مِّن شَرَحٍ بِالْكَفْرِ صَدْرًا** ﴿۱۴۳﴾ یعنی: به خاطر ترجیح دنیا بر آخرت.. این حدیث پیامبر ﷺ هم در تأیید این معنا است چنانکه می‌فرماید: «يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا وَيُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا يَبِيعُ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا» ﴿۱۴۲ و ۱۴۳﴾

و از دیگر دلایل بر صحت موضوع، این فرموده‌ی پیامبر ﷺ در مورد خوارج است: «قومی از شما خارج می‌شوند که نمازتان را در مقابل نماز شان و روزه هایتان را در مقابل روزه‌هایشان و عملتان را در مقابل عمل شان بسیار کم می‌دانید. قاری قرآن اند ولی از ترقوه‌شان پایین نمی‌رود. از دین خارج می‌شوند همانند خروج تیر از بدن شکار. شخص شکارچی به نوک تیز تیر و پر و بدنه‌اش نگاه می‌کند و هیچ اثری از خون و گوشت بر آن نمی‌بیند» ﴿۱۴۴﴾

امام طبری رحمته الله می‌فرماید: «این حدیث ردی بر سخن کسانی است که می‌گویند: (هیچ شخصی از اهل قبله از دایره اسلام خارج نمی‌شود مگر اینکه با داشتن قصد و اراده خروج عالمانه از دین، مستحق چنین حکمی شده است). این سخن با توجه به نص حدیث باطل است که بیان می‌دارد:

۱۴۲- روایت از مسلم است. کتاب الایمان باب الحث علی المبادرة بالاعمال قبل تظاهر الفتن حدث ۳۲۸.

۱۴۳- مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۵۵۹.

۱۴۴- بخاری در صحیح - کتاب فضائل القرآن باب اثم من راءى بقراءة القرآن أو تأکل به أو فخر به حدیث ۵۰۵۸ و مسلم در کتاب الزکاة باب ذکر الخوارج و صفاتهم حدیث ۱۰۶۴.

آنان حق را گفته و قرآن می خوانند ولی از اسلام خارج می شوند و هیچ گونه
تعلقی به آن نخواهند داشت و معلوم است که حلال دانستن خون و مال اهل
قبله از سوی آنان از روی خطا و تأویل آیات قرآن؛ بر غیر مراد اصلیش بوده
است».^{۱۴۵}

فرق است بین قصد کفر و قصد عمل. اگر منظور از قصد عمل، عمدی
بودن آن باشد که در مقابلش خطا می آید این از موانع تکفیر است مانند:
کسی که پا روی ورقی می گذارد به این گمان که کاغذی سفید و عادی است
ولی بعداً مشخص می شود که قرآن است. این شخص قصد پا گذاشتن و
اهانت به قرآن را نداشته، بر خلاف شخصی که قرآن را پاره پاره کند. این
شخص کافر می شود اگر چه قصد کفر کردن یا کافر شدن با این کار هم
نداشته باشد.

بنابراین: «هر کسی، قول یا فعلی کفری انجام دهد کافر می شود اگر چه
قصد کافر شدن را با انجامش نداشته باشد چرا که هیچ کسی قصد کافر شدن
را ندارد إلا ما شاء الله».^{۱۴۶}

۱۴۵- فتح الباری ج ۱۲ ص ۳۰۰.

۱۴۶- صارم المسلول ج ۲ ص ۳۳۹.

ششم) پافشاری بر این رأی که ترک نماز، کفر اکبر نیست:

این پدیده مخصوص افرادی است که قائل هستند نماز از اعمال جوارح است و عمل جوارح هم شرط کمال ایمان است و کفر فقط با اعتقاد صورت می‌گیرد نه با عمل!

مشخص است کسی که متأثر به ارجاء است دانسته یا ندانسته بر این رأی که تارک نماز کافر نیست پافشاری خواهد کرد تا با این کار، مذهبش را که مبنی بر مؤمن بودن تارک جنس عمل به طور مطلق است تقویت کند. چون کسی که نمازهایش را ضایع کند بقیه اعمالش را راحت تر ضایع می‌گرداند. علاوه بر این، نصوص زیادی از قرآن و سنت مبنی بر کفر تارک نماز وارد است. مسأله نماز از آشکارترین مسائلی است که صحابه رضی الله عنهم بر کفر تارک آن اتفاق کرده‌اند، چنانکه این اجماع را تعدادی از خود آنان و برخی از ائمه نقل کرده‌اند، از جمله:

هنگامی که مجاهد از جابر بن عبدالله می‌پرسد: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله کدام عمل بین شما و کفار یا بین ایمان و کفر جدایی می‌انداخت؟ فرمود: نماز». ^{۱۴۷}

عبدالله بن شقیق از ابوهریره روایت کرده که فرموده است: «اصحاب پیامبر جز ترک نماز، هیچ کدام از اعمال را کفر نمی‌دانستند». ^{۱۴۸}

۱۴۷- ابن بطه در ابانه ج ۲ ص ۶۷۲ ولالکائی در ج ۴ ص ۹۹۰.

۱۴۸- روایت از امام حاکم در المستدرک ج ۱ ص ۴۲. روایت از امام ترمذی در کتاب الایمان باب ماجاء فی ترک الصلاة رقم ۲۶۲۲.

و از افرادی که این اتفاق و اجماع را حکایت نموده‌اند می‌توان به: ایوب سختیانی^{۱۴۹} و محمد بن نصر المروزی^{۱۵۰} و شیخ الاسلام ابن تیمیه^{۱۵۱} و ابن قیم^{۱۵۲} اشاره کرد.

کسی که در نصوص وارده درباره نماز تأمل کند که؛ حد فاصل بین ایمان و کفر است! متوجه خواهد شد هر شخصی که تصدیق کند این کار امر خداوند متعال است، هیچ وقت بر ترک آن اصرار نخواهد کرد؛ چرا که عادتاً محال است شخصی که تصدیق قطعی دارد نسبت به این قضیه که الله متعال در طول شبانه روز ۵ نوبت نماز را بر او فرض کرده و بر ترکش شدیدترین مجازات را قرار داده ولی با این وجود بر ترکش اصرار بورزد. این جزو محالات است و ایمان شخص حتماً باید او را به خواندن نماز امر کند. از آن جایی که در درونش چیزی نیست که او را وادار به انجام آن کند دلالت بر این دارد که در قلبش اصلاً ایمانی وجود ندارد.^{۱۵۳}

شیخ الاسلام در تحلیل و بررسی دقیقی، مدخل و راه سرایت شبهه‌ی ارجاء به اعتقاد افرادی که قائل به عدم کفر تارک نمازند را بیان می‌کند و آن را به مسأله ترک جنس عمل و ارتباط آن با تلازم بین ظاهر و باطن ارجاع

۱۴۹- تعظیم قدر الصلاة ج ۲ ص ۹۲۵.

۱۵۰- مصدر سابق ص ۹۲۵.

۱۵۱- شرح العمدة ج ۲ ص ۷۵.

۱۵۲- الصلاة وحکم تارکها ص ۴۲.

۱۵۳- الصلاة وحکم تارکها ص ۳۵.

می‌دهد و می‌فرماید: «کسی که ارتباط بین ظاهر و باطن را بداند، شبهه موجود در این بخش از او زائل می‌شود و درمی‌یابد که سخن آن عده از فقهاء که می‌گویند: اگر تارک نماز به وجوب آن اقرار نماید ولی از انجام دادنش امتناع کند کشته نمی‌شود، اگر هم کشته شود اسلامش باقی است. دقیقاً همان شبهه‌ای که برای مرجئه و جهمیه به وجود آمده، برای او هم ایجاد شده است و همان شبهه‌ای است که برای کسی که بر این باور است اراده جازم همراه با قدرت تام، باعث وقوع فعل نمی‌شود. لذا قائلان به عدم قتل تارک نماز، رأیشان را بنا به تعریف خود از حقیقت ایمان بنا کرده‌اند: که اعمال از حقیقت ایمان نیست. و پیشتر گفتیم: جنس اعمال از لوازم ایمان قلبی است و ایمان تام در قلب بدون وجود چیزی از اعمال ظاهری ممتنع است، فرقی نمی‌کند که ظاهر را از لوازم ایمان بداند یا بخشی از مسما و حقیقت آن را».^{۱۵۴}

سخنانی که از امام احمد رحمته الله در مورد این مسأله و خطرهای و تهدیدهای آن نقل شده، چه زیبا و صحیح است. خصوصاً این فرموده ایشان: «هر کسی از شأن نماز بکاهد و نسبت به آن بی‌اعتنا و بی‌تفاوت باشد در واقع از شأن اسلام کاسته و نسبت به آن بی‌اعتنا و بی‌تفاوت می‌باشد. بهره‌ی هر شخص در اسلام به اندازه‌ی سهم و نصیبش از نماز است. رغبت و نشاط شخصی هم به اندازه رغبت و شوری است که نسبت به نماز دارد. پس ای بنده خدا! خودت

۱۵۴- مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۶۱۷.

را بشناس و بر حذر باش از وقتی که خداوند را ملاقات کنی و هیچ سهم و نصیبی از اسلام نداری چرا که قدر و منزلت اسلام در قلبت به اندازه ارزشی است که نماز در قلب تو دارد. آیا نمی‌دانی که چادر و خیمه اگر ستونش از بین رود خودش هم سقوط کرده و طناب و میخ‌های اطرافش فایده‌ای برایش ندارد و اگر ستونش باشد از طناب و میخ‌ها هم بهره خواهد برد؟! حکم نماز هم در اسلام همین گونه است. نماز ما آخرین چیزی است که برایمان باقی می‌ماند و اولین چیزی است که در روز قیامت از میان اعمالمان در موردش پرسیده می‌شود و بعد از زوال آن، اسلامی نخواهد بود و دینی هم باقی نخواهد ماند، اگر نماز آخرین چیزی باشد که از اسلام از بین می‌رود».^{۱۵۵}

هفتم) سبک شمردن مسئله عدم تحکیم شریعت:

این امر هم ناشی از خارج کردن عمل از حقیقت و مسمای ایمان و حصر کردن کفر در قلب است. بنابراین در نزد افرادی که دچار ارجاء شده‌اند، حکم به غیر شریعت اسلام در تمامی اشکال آن مادامی که شخص منکر و جوبش نباشد کفر اصغر است.

«بی‌شک این از آثار تفکر ارجائی است چرا که مرجئه، کفر را فقط در تکذیب و انکار حصر می‌کنند و شخص اعراض کننده و ممتنع و کسی که

۱۵۵- مسائل و رسائل روایت شده از امام احمد در عقیده. گردآوری: عبداللّه بن سلمان بن سالم الأحمدي ج ۲ ص ۴۱.

قانونی مخالف با مسائل معلوم من الدین بالضروره را تشریح و قانونگذاری می کند تکفیر نمی کنند».^{۱۵۶}

الله متعال می فرماید: ﴿فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء: ۶۵) {نه! سوگند به پروردگارت که مؤمن نیستند، مگر تو را در اختلافاتشان داور کنند و سپس نسبت به قضاوت تو در درونشان ناراحتی و نارضایتی نداشته باشند و کاملاً تسلیم باشند}.

امام جصاص رحمته الله می فرماید: «این آیه دلیلی است بر این مسأله که اگر شخصی چیزی از اوامر و دستورات الهی یا پیامبرش را رد کند از اسلام خارج می شود و فرقی نمی کند؛ ارتداد او به خاطر شک داشتن نسبت به آن باشد، یا از روی اقرار نکردن و انقیاد بدان و خودداری از تسلیم شدن در برابر آن!». **شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله** می فرماید: «به اتفاق مسلمانان، مشخص است که داور قرار دادن پیامبر در تمامی امورات اختلافی دینی و دنیوی و اصول و فروع دین مردم واجب است و بر تمامی آنان واجب است که اگر زمانی ایشان به چیزی حکم کرد در وجودشان احساس ناراحتی و نارضایتی نکنند و کاملاً تسلیم شوند».^{۱۵۷}

۱۵۶- نواقض الایمان الاعتقادیة ج ۲ ص ۲۲۲.

۱۵۷- مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۳۷

هم چنین می فرماید: «انسان هنگامی که حرام مورد اجماع را حلال و یا حلال مورد اجماع را حرام کند و یا شریعت و حکم مورد اجماع را تغییر دهد به اتفاق فقهای اسلام کافر است».^{۱۵۸}

ابن کثیر رحمته الله می فرماید: «کسی که شرع محکم و نازل شده بر محمد بن عبدالله خاتم پیامبران را رها کرده و داوری را سوی سایر شریعت های آسمانی منسوخ شده ببرد کافر می شود، حال وضعیت چگونه است نسبت به کسی که داوری را به سوی یاسای (چنگیز خان) برده و آن را بر شریعت اسلام مقدم می داند؟ قطعاً فاعل این کار، به اتفاق مسلمین کافر است».^{۱۵۹}

پس اگر داوری بردن به سوی شریعت الله، شرط صحت ایمان است در مقابل، داوری بردن به غیر شریعت اسلام در تضاد با اصل ایمان است. به دلیل این فرموده الله متعال: ﴿الْمَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء: ۶۰). شیخ محمد بن ابراهیم رحمته الله می فرماید: «این فرموده الله متعال "يزعمون" یعنی: گمان می کنند. تکذیب ادعای ایمانی است که این اشخاص دارند چرا که بردن داوری به غیر شریعت پیامبر با ایمان در یک قلب، جمع نمی شود بلکه یکی نفی کننده ی دیگری است. طاغوت هم از طغیان مشتق شده و به معنای تجاوز از حد است لذا کسی که

۱۵۸- مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۲۶۷.

۱۵۹- البداية والنهاية ج ۱۳ ص ۱۲۸.

به غیر شریعت پیامبر حکم کند قطعاً به قانونی طاغوتی حکم کرده و داوری را پیش او برده است».^{۱۶۰}

شیخ شنقیطی رحمته الله علیه هم می فرماید: «از صریح ترین دلایل بر صحت این موضوع، اشاره‌ی الله متعال در سوره نساء است که روشن نموده ادعای ایمان کسانی که می خواهند داوری را به سوی غیر شریعت اسلام ببرند تعجب برانگیز است چرا که ادعای ایمان در کنار اراده تحاکم و داوری به سوی طاغوت، کذبی صریح است که مایه‌ی تعجب است. آن جایی که می فرماید:

﴿الْمُتَرِّ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ﴾».^{۱۶۱}

نصوص اهل علم در این موضوع، فراوان است که مجال ذکر آنها در این رساله نیست.^{۱۶۲}

این روزها متأسفانه امت اسلام به حاکم شدن قوانین وضعی و بشری مخالف با شریعت الله مبتلا شده است تا جایی که: «دادگاه‌ها در بسیاری از سرزمین‌های اسلام آماده و دره‌های گشوده و دسته دسته مردم به سوی آنها می‌روند ولی قاضیان‌ش به قوانین مخالف با حکم کتاب و سنت میان‌شان

۱۶۰- رساله تحکیم القوانين ص ۲.

۱۶۱- اضواء البيان ج ۴ ص ۸۳

۱۶۲- الحکم بغير ما انزل الله - د. محمود ص ۱۵۲ به بعد. / نواقض الايمان القولية والعملية د. عبدالعزيز آل عبداللطيف ص ۲۹۴ و نواقض الايمان الاعتقادية ج ۲ ص ۲۲۲.

قضاوت می‌کنند، چه کفری از این بزرگ‌تر؟! و چه چیزی از این صریح‌تر است
گواهی دادن به محمد رسول الله را نقض می‌کند؟!»^{۱۶۳}

نکته: با وجود قیود زیر، حکم به غیر ما انزل الله؛ کفر اکبر محسوب
نمی‌شود و کفر اصغر است:^{۱۶۴}

الف- سیادت و سروری برای شریعت باشد، چه در مسأله‌ای که قرار است
در موردش حکمی صادر شود و چه سایر مسائل.

ب- حکم بغیر ما انزل الله در برخی رویدادها و موارد به خصوص و عینی
باشد نه این که تعمیم داده شود.

ج- باید اقرار کند که حکم الله حق است و با ترک "حکم الله" در آن قضیه،
گناهکار است.

هشتم) توجیه دعوت به "سکولاریزم" در جوامع مسلمان:

اکثر سکولارها از تاثیرات فکر ارجائی بر تصور و فهم بسیاری از مسلمانان
نسبت به قضیه ایمان؛ نهایت استفاده را برده‌اند. مرجئه این اعتقاد بدعی که
عمل از حقیقت و مسمای ایمان خارج است را به وجود آوردند. و وضعیت
این گونه شده که:

در ایمان، وجود تصدیق درونی و اقرار زبانی - با اختلافاتی که در مورد
قول زبانی میانشان وجود دارد - کافی است و در نتیجه، اعمال زیادی که به

۱۶۳- تحکیم القوانين ص ۷.

۱۶۴- الحکم بغیر ما انزل الله ص ۲۱۳ / نواقض الایمان القولیة و العملیة ص ۳۳۵ / نواقض

الایمان الاعتقادیة ج ۲ ص ۲۲۲.

ایمان نسبت داده نمی‌شود زیاد شده است. به عبارت دیگر: مساحتی که معصیت، تحریف و انحراف در آن با امان حرکت کند وسیع شده و ایمان را در محدوده‌ی بسیار تنگی به نام "قول و اقرار زبانی" رها کرده و این قول هم توسط نئومرجه‌ها تبدیل به الفاظی محض و خالی از مدلول و معنا شده است.^{۱۶۵}

«این خود ذاتاً نشان از باطل بودن ارجاء و خطرهای نتایج و اثراتش است که بدون آگاهی و شعور، شرایط بروز نفسیتی را مهیا کرده که قابلیت قبول هر نوعی تفکری که علناً منافعی تصدیق قلبی نباشد را دارد چرا که تصدیق، قضیه‌ای قلبی بوده و صرف ادعای داشتن آن، کفایت می‌کند».^{۱۶۶}

«اگر علمای مرجئه؛ قبرپرستی و زیارت آن چنانی قبور را نوعی بت پرستی و شرک نمی‌دانند چگونه و از بر چه اساسی، سکولاریزم و لیبرالیزم را با وجود تصدیق قلبی ایمانی، کفر می‌دانند؟ این جاست که عامل توجیه پذیرش بسیاری از مذاهب فکری توسط فرزندان امت اسلام و نبود نیروی بازدارنده ایدئولوژیک، مشخص می‌شود».^{۱۶۷}

بسیاری از سکولارها به این ضعف و منفذ پی برده و ادعا می‌کنند که سکولاریزم و مذاهب و افکاری پیرامون آن در تصادم و تقابل با دین نیست و به

۱۶۵- جذور العلمانية و التغريب في العالم الاسلامي - خالد ابوالفتوح مجله بیان عدد ۱۵۹ /

حقیقة الليبرالية وموقف الاسلام منها د. عبدالرحيم السلمی ص ۳۴۰.

۱۶۶- حقیقة الليبرالية ص ۳۴۴.

۱۶۷- مصدر سابق ص ۳۴۶ / الانحرافات العقدية و العلمية ص ۱۳۲.

نزاع با آن نمی‌پردازد بلکه در باور آنان، به معنای خارج کردن سیاست و مدیریت مسائل اجتماعی از دایره عمل دینی است تا که دین بعد از آن تبدیل و محدود به فعالیت شخصی محض شود.^{۱۶۸}

افزون بر افترای بعضی از آنان که مدعی‌اند سکولاریزم کفر و خروج از دین نیست بلکه «تأویل واقعی و فهم علمی دین است و آن چیزی نیست که بسیاری از یاوه‌گویان ترویجش می‌دهند که گویا سکولاریزم یعنی: الحادی که دین را از صحنه جامعه و زندگی به کلی جدا می‌کند».^{۱۶۹} برخی از آنان می‌گویند: «برخی از آنان گفته‌اند که: «جدایی میان فرد و جماعت و میان حکومت و جامعه به نفع آزادی اندیشه و آزادی بیان فرد و آزادی حکومت در تشریح و قانون‌گذاری به دور از تسلط جامعه، ظهور (مؤمن جدید) را آسان می‌گرداند، یعنی: مؤمنی با ایمان درونی... که ضمیر و درونش را مرکز تمایز و اساس عبادتش قرار می‌دهد، نه جسمش را... و میدان سیاست و تشریح را به دولت و مقتضیات مصلحت عمومی محض دنیایی وا می‌گذارد، و دین، بیش از این که مسئولیتی عمومی باشد، شخصی است. بدین معنا که دین عبارتست از: روح، ایمان، تعامل، خشوع و فروتنی وجدان در برابر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ،

۱۶۸ - العلمنة والدين آرکون ص ۷۳-۷۹ / العلمانية و انتشارها شرقا و غربا فتحی قاسم ص ۴۴ / العلمانيون والقرآن الکریم احمد الطعان ص ۲۳۹.
۱۶۹ - نقد الخطاب الدینی - نصر ابوزید ص ۶۴.

و ربطی به تشریح و قانون گذاری و سیاست ندارد، یعنی: دین مختص نفس و درون است نه جسم (بیرونی)». ^{۱۷۰}

در لفافه‌ی این ادعاها، نام‌های عجیب و غریبی پدید آمده است مانند: اسلام سکولار، اسلام لیبرال، و سکولاریزم مؤمنانه و سکولاریزم الحادی. ^{۱۷۱} حتی برخی از آنان ادعا کرده‌اند: «سکولاریزاسیون، زیر پوشش دین و شعارهای دینی، تمامی سرزمین‌های اسلامی را در نوردیده و کسی هم از این موضوع خبر ندارد». ^{۱۷۲}

مغلطه بودن این سخنان برای هر شخص عاقل و منصف روشن است زیرا سکولاریزم در حقیقت تلاش زیادی نمی‌خواهد تا تناقضش با دین الله متعال یعنی: اسلام را بیان کرد چرا که نوعی توجیه فکری است که علمای ما از قدیم گفته‌اند: «تنها تصورش برای رد آن کافی است». ^{۱۷۳}

درواقع سکولاریسم، نظامی وضعی است مبتنی بر الحاد که در جزئیات و کلیات با اسلام در تضاد است و با صهیونیسم جهانی و با دعوت‌های بی‌بندوباری و ویرانگر، هم‌نوا می‌باشد. به همین دلیل سکولاریسم، مذهب و

۱۷۰- الضمیر والتشریح د. عیاض بن عاشور ۲۹.

۱۷۱- بررسی این ادعاها را در مراجع زیر دنبال کنید: العلمانیون و القرآن ص ۲۵۷ و الاسلام اللیبرالی محمد ابراهیم مبروک و حقیقة اللیبرالیه ص ۴۵۶

۱۷۲- الاصول الاسلامیه لحقوق الانسان مقاله‌ای از محمد آرکون در مجله الفکر المعاصر عدد ۶۲ به نقل از کتاب العلمانیون و القرآن ۲۴۹.

۱۷۳- العلمانیة دکتر سفر الحوالی ص ۶۶۹.

رویکردی الحادی است که به هیچ وجه مورد پذیرش خدا، پیامبرش و مؤمنان نمی‌باشد.

اسلام، ترکیبی از دین و دولت است و در واقع برنامه‌ی متکامل زندگی می‌باشد. مناسب برای تمام زمان‌ها و مکان‌ها است و به جدایی دین از زندگی باور ندارد بلکه واجب می‌داند که تمام احکام از آن سرچشمه گرفته و زندگی عملی، رنگ و بوی اسلام به خود بگیرد، از سیاست و اقتصاد گرفته تا اجتماع و امور تربیتی، رسانه و دیگر جوانب.

بر هر مسلمانی واجب است تا بداند تنها برای عبادت آفریده شده و عبادت، اسمی است جامع برای تمام اقوال و اعمال ظاهری و باطنی که خداوند دوست دارد و آن را می‌پسندد. بر همین اساس، بایستی مفهوم عبادت نزد وی شامل شعائر تعبدی، معاملات و حتی مباحاتی گردد که به وسیله‌ی آن‌ها قصد تقرب به خداوند جَلَّالٌ و یاری جستن به وسیله‌ی آن‌ها برای اطاعت او می‌نماید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٣﴾ لَا

شَرِيكَ لَهُ ط وَيَذَلِكَ أُمُورٌ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٤﴾ (أنعام: ۱۶۲-۱۶۳) {بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است * خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام، و من (به نوبه‌ی خود) اولین مسلمان هستم}.

نهم) نقص و خلل در عقیده‌ی «ولاء» و «براء»:

نقص در «ولاء» و «براء» نتیجه‌ی طبیعی و ثمره‌ی تعریف ایمان به تصدیق و نیز خارج کردن عمل از مسمای ایمان است.

برخی تصریح می‌کنند که رابطه‌ی میان غیرمسلمانان و خداوند جل جلاله، رابطه‌ای است که کافر بودن یا نبودن آن‌ها بدان پیوند می‌خورد، اما رابطه‌ی بین آن‌ها و بین مسلمانان آنگاه که در وطن واحدی مشترکاً حضور دارند یا هنگامی که با هم تعامل دارند، هرچند که انتساب به وطنی واحد، آن‌ها را گرد هم نیاورد؛ در این صورت مبانی اخوت انسانی بر آن‌ها حکم می‌راند آنگاه که در قرآن یا سنت صحیح، حکم خاصی موجود نباشد.

و نصوص قرآن و سنت بر آنان حکم می‌راند هنگامی که چنین حکمی وجود داشته باشد، اما ارتباط با افراد مسالم^{۱۷۴} منحصر می‌شود به این که غیرمسلمانی که با مسلمانان به محاربه و جنگ بر نمی‌خیزند و جانب آن‌هایی که محارب با مسلمانان هستند را نمی‌گیرند و شیوه‌ی نادانان را در پیش نگرفته و دین آنان را مورد تمسخر قرار نمی‌دهند، محبت و دوست داشتن شان در قرآن آمده است و حتی ممکن است گاهی این ارتباط شرعاً واجب باشد و ممکن است که ظاهر این ارتباط نیک، مداوم و پیاپی بین کافر مسالم و بین مسلمان، فریضه‌ای دینی بر مسلمان باشد.

برخی دیگر نیز چنین تصریح کرده‌اند که تقسیم‌بندی‌های بشر بر مبنای دینی، به حکم واقع است نه شرع... بدین معنا که تنها، اجتهاداتی محض است که با اختلاف زمان و مکان تفاوت پیدا می‌کند و به همین دلیل در اندیشه‌ی اسلامی، هیچ پایه و اساسی ندارد و تعجب خود را از خشم دیگران

۱۷۴- مسالم کافری است که با مسلمانان به جنگ برنخاسته است و در صلح با آنان به زندگی می‌پردازد.

ابراز می‌دارند زیرا کسانی هستند که به اسلام منسوب نمی‌باشند با این حال تحت مشیئت و اراده‌ی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ قرار می‌گیرند، آن‌چنان که مساوات و برابری مسلمین با غیرمسلمین را مقرر می‌دارد، در نتیجه کافران را مادامی که محارب نباشند در زمره‌ی اهل "ولاء" داخل می‌کند (که مشمول دوستی و ولاء قرار می‌گیرند).

درحقیقت کسی که به عقیده‌ی اهل سنت و جماعت می‌نگرد درمی‌یابد که ولاء و براء، اصلی عظیم از عقیده دینی هستند که مبتنی بر فهم دقیق و شامل نصوص کتاب و سنت است و بر همین اساس ملتزمان به این عقیده، هر کس که خدا و پیامبرش او را دوست بدانند دوستش می‌دارند و هر کس که خدا و پیامبرش او را مبعوض دارند آن‌ها مبعوضش می‌دارند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه فرموده: «واجب این است که هر کس که خدا و پیامبرش را مقدم داشته است مقدم داشته شود و هر کس که خدا و پیامبرش را مؤخر داشته است مؤخر داشته شود و هر چیزی که خدا و پیامبرش آن را دوست می‌دارند دوست داشته شود و هر چیزی که خدا و پیامبرش آن را مبعوض می‌دارند مبعوض داشته شود».

لازمه‌ی ایمان، موالات و دوستی اهل ایمان و صلاح، براءت و بیزاری از کفر و کافران است. کسانی که عمل نیک و عمل بد را با هم دارند بر حسب ایمان و صلاحی که دارند با آن‌ها موالات و دوستی می‌شود و بر حسب فساد و گناهای که مرتکب شده‌اند با آن‌ها دشمنی می‌گردد. «این از کمال ایمان و عبودیت است چرا که عبادت، شامل کمال و نهایت محبت و نیز کمال و نهایت

ذلت می باشد زیرا محبت پیامبران خدا و بندگان مؤمن وی از محبت خداوند **عَلَّامٌ** به شمار می رود هر چند که کسی غیر از او شایسته‌ی این محبت نمی باشد، اما غیر الله به خاطر الله دوست داشته می شود نه همراه الله. چرا که دوستدار و محبّ، محبوبش را دوست می دارد و آنچه او خوش نمی دارد را خوش نمی دارد و با هر کس که او دوست می دارد موالات و دوستی می کند و با هر کس که با وی دشمنی می کند دشمنی می نماید و به رضایتش را ضی و با خشمش، خشمگین می گردد و به آنچه او بدان امر کرده امر می نماید و از آنچه از آن نهی نموده، نهی می کند. پس او در همه حال موافق محبوبش است.

خداوند متعال نیکوکاران، پرهیزکاران، توبه‌کنندگان و پاکان را دوست دارد و ما نیز هر کس که خداوند او را دوست دارد دوستش داریم. هم‌چنین خداوند متعال خائنان، مفسدان و مستکبران را دوست نمی دارد پس ما هم به خاطر موافقت با خداوند **عَلَّامٌ** آن‌ها را دوست نداریم و مبعوضشان می داریم.

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَدًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ

فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿ (ممتحنه: ۱) {ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبت می کنید و مودت می ورزید در حالی که آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است. پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است (از

شهر و دیارتان) بیرون می‌رانند. اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خوشنودیم (هجرت کرده و از زادگاه خویشتن) بیرون آمده‌اید (با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید). در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هر چه پنهان می‌دارید یا آشکار می‌سازید (از همگان) مطلع‌تر و آگاه‌تر هستم. هر کس از شما چنین کاری را بکند از راستای راه منحرف گشته است}.

شیخ سعدی رحمته الله فرموده: خداوند فرموده ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی: به مقتضای ایمانتان که دوستی اهل ایمان و دشمنی دشمنان ایمان است عمل نمایید؛ چرا که آن‌ها دشمن خدا و دشمن مؤمنان هستند. بنابراین دشمن خدا را به دوستی برنگیرید و ﴿وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾ یعنی: در دوستی و مودت آن‌ها و تلاش برای اسباب مودت، شتاب نورزید زیرا مودت اگر حاصل گردد یاری، دوستی و موالات را نیز به دنبال می‌آورد در نتیجه، بنده از دایره‌ی ایمان خارج می‌گردد و از زمره‌ی کافران می‌شود و پیوندش از مؤمنان می‌گسلد. همچنین کسی که کافر را به دوستی گرفته، ناجوانمرد است چرا که او چگونه با دشمن‌ترین دشمنان خود موالات و دوستی می‌کند در حالی که جز شرّ و بدی چیزی برایش نمی‌خواهد، درمقابل با پروردگار و سرپرستش که خواهان خیر برای اوست و او را به خیر امر می‌کند و بر آن تشویق می‌نماید مخالفت می‌ورزد؟! از چیزهایی که مؤمن را به معادات و دشمنی با کافران فرا می‌خواند اینست که آنان به حقی که به سوی مؤمنان آمده کافر شده‌اند و بزرگ‌تر از این مخالفت، وجود ندارد چرا که آن‌ها به اصل

دینتان کفر ورزیده و پنداشته‌اند که شما بر گمراهی هستید. و به حقی کافر شده‌اند که هیچ شک و تردیدی در آن نیست، هر کس حق را ردّ کند محال است که دلیل یا حجتی مبنی بر صحت گفته‌اش داشته باشد بلکه صرف علم داشتن به حق، بیانگر بطلان و فساد کسی است که آن را ردّ کرده است».^{۱۷۵}

اهل سنت در این باب به سبب پایبندی به مدلولات نصوص شرعی، مابین و حدّ وسط بین اهل افراط و تفریط هستند. میان افراد غالی و افراطی که از نصوص براءت از کافران، ظلم به آن‌ها و مباح دانستن خون و مال معصومشان را برداشت کردند و نصوص مبنی بر نیکی و احسان^{۱۷۶} نمودن بدانان را تعطیل نمودند و بین اهل تفریط که به مظاهر شرعی براءت تاخته و خواستار الغای آن‌ها شدند و در اعمال نصوص مبنی بر نیکی و احسان مبالغه نمودند و از بدعت‌های مخالف قرآن و سنت نهی نمی‌کنند و اهل بدعت را نکوهش نکرده و معاقبه نمی‌نمایند یا همه‌ی گروه‌ها را با وجود مذاهب مختلفشان تایید می‌کنند آن‌طور که علما، اجتهادی که نزاع در آن راه دارد و سائغ است را تایید می‌نمایند.^{۱۷۷}

دهم) جایز دانستن دعوت به تقریب بین اسلام و ادیان اهل کتاب:

این دعوت هر چند که دارای ریشه‌های تاریخی است (و به گذشته بر می‌گردد) اما در عصر حاضر، بسیار گسترده شده است.

۱۷۵- تفسیر السعدی: ۸۵۴.

۱۷۶- نگا: موقف الاتجاه العقلي المعاصر من قضايا الولاء والبراء: ۸۲.

۱۷۷- نگا: مجموع الفتاوی: ۱۲ / ۶۶۷.

- حقیقت تقریب بین ادیان در عصر جدید در سه سطح جای می‌گیرد:
- تقریب و نزدیکی بدون سازگار کردن یا در هم آمیختن، این گونه که ویژگی‌های اعتقادی و تعبدی خاص هر دین باقی بماند اما با اعتقاد به ایمان داشتن دیگران، احترام به عقاید و شعائر آنها، اظهار وجوه تشابه و مشترکات، دور کردن وجوه اختلاف و تفاوت، همکاری بر سر تحقق ارزش‌های مشترک و ترویج محبت، مودت و تعارفات دینی همراه باشد. این رویکرد در واقع بارزتر از موارد دیگر است و مورد تایید تصمیمات مجمع دوم واتیکان نیز می‌باشد.
 - وحدت ادیان: یعنی اعتقاد به صحیح بودن همه‌ی ادیان و وابستگی آن‌ها به حقیقتی واحد، هرچند که ظواهر و صورت‌های عبادت متنوع باشد. این مرتبه لازمه‌ی مرتبه‌ی سابق است و دعوت به کاهش ویژگی‌های عقیدتی و تشریحی به منظور گردآمدن زیر سایه‌ی وحدتی کوچک همانند: ابراهیمی بودن، یا وحدتی بزرگ هم‌چون انسانیت بر آن اضافه می‌شود. این رویکرد در تلاش‌های اندیشمند فرانسوی روزه گارودی نمود می‌یابد.
 - یکپارچه‌سازی ادیان: یعنی ادیان را یکی کرد، یا به‌وسیله‌ی درآمیختن و التقاطی که عناصر دین جدید از منابع مختلف بر می‌گیرد و یا به واسطه‌ی تلاش برای جذب دیگران به‌سوی (پذیرش) عقیده‌ی معین یکی از ادیان.

رابطه‌ی ارجاء با این دعوت در هر سه سطح آن، آشکار است چرا که مبتنی بر اینست که ایمان فقط تصدیق است و هر کس بگوید ایمان، صرفِ اعتقاد به صدق و راستی پیامبر و آن چیز است که آورده؛ حتی اگر هم به تبعیت از آن ملتزم نگردد و با آن دشمنی کند و بدان بغض ورزد و با آن بجنگد، باز هم لازمه‌اش این است که مؤمن می‌باشد و این، الزامی گریزناپذیر است. به همین دلیل هر کس که این گفته را در جواب بگوید دچار آشفتگی و تشویش شده است که انسان عاقل از آن شرم می‌نماید، همانند قول برخی که گفته‌اند: ابلیس، مستهزاً و مسخره‌کننده بوده و به وجود خدا اقرار نکرده و بدین اقرار نکرده که خداوند، پروردگار و خالقش بوده و این را نمی‌دانسته است! هم‌چنین فرعون و قومش، صحت نبوت موسی علیه السلام را درک نکرده و نیز به وجود آفریدگار پدیدآورنده معتقد نبودند!

مثلاً دکتر محمد سلیم عوا می‌گوید: «هرچند که شعائر ظاهری بین مسلمانان و قبطی‌ها مختلف باشد و هرچند که برخی عقاید آنان در تضاد با هم باشند اما محوری که پیروان هر دو دین به دور آن می‌چرخند یکی است و آن: عبادت خداوند متعال و ایمان به رسالت و رسولان می‌باشد».

و در دسته‌ی اول، افرادی وجود دارند که به کفر یهود و نصارا اقرار می‌کنند اما حکم بر آنها را به قیامت موکول می‌کنند و می‌گویند: الله به حسابشان رسیدگی کرده و واجب است که ما دنبال امور مشترک با شیم و بر این شیوه تاکید می‌کنند که این نیز از دو جهت متضمن ارجاء است:

■ به تأخیر انداختن حکم شرعی بر آنان تا آخرت، حال آن که نصوص صریح و واضح هستند.

■ سست نمودن مفهوم ایمان با تأکید بر اعتقادات مشترک و نادیده گرفتن کفر صریح.

برای مثال می‌توان خاطر نشان ساخت که استاد فهمی هویدی می‌پندارد از مناسباتی که باعث تقریب بین ادیان آسمانی می‌شوند بحث ایمان به الله است و در عین حال به سوی حکم نکردن بر عقیده‌ی کسی تا روز قیامت، دعوت می‌کند و در این باره گوید: «بحث عقیده بحثی اخروی است که الله در روز قیامت مردمان را بر آن محاسبه می‌کند و برای هیچ کس جایز نیست که خود را در این موارد قاضی بداند مگر و تنها مگر که شخص، کفر خودش را به صورتی که هیچ احتمال تلبیس و انکاری در آن نباشد، آشکار کند. اختلاف دین از احترام و ارزش کسی نمی‌کاهد و هر کس به صورت مساوی مشروعیت و حقوق خود را داراست، به خاطر کرامتی که اولاً از انسان بودنش شکل می‌گیرد و اگر از ادیانی باشد که به الله ایمان دارند، یک تناسب دیگر نیز به برادری انسانی افزوده می‌شود که این حق را برایش قویتر می‌کند و آن تناسب ایمان به "الله" است.»^{۱۷۸}

بر این اساس، جای تعجب نیست که برخی در عقیده‌ی ارجاء، مشوق و توجیهی برای تقریب ادیان بیابند و حتی گمان کنند: «از مهم‌ترین پایه‌هایی

۱۷۸- المقالات المحظورة اثر هویدی ص ۱۴۵ دارالشروق قاهره چاپ اول ۱۹۹۹ م.

که اسلام به ارمغان آورده، اعتقاد ارجاء است و بدین معناست که حکم و قضاوت نهایی بر افکار و مواضع و اعتقادات هر شخص تنها مخصوص الله است و برای انسان جایز نیست که به این حق الهی تعرض کند و خود را خدا پنداشته و بر مردمان حکم کفر و ایمان بدهد. همان گونه که الله قضاوت نهایی را به قیامت ارجاع داده است هر گونه حکمی بر اعتقادات مردم در دنیا مانند قضاوت قبل از محاکمه است. این مسأله، ناشی از علاقه‌ی انسان به گناهکار دانستن دیگران و مقدمه‌ای برای تصفیه حساب و حذف مادی و معنوی خواهد شد لذا پیروزی عقیده‌ی ارجاء، پیروزی ارزش‌های تسامحی و هم‌زیستی و سلامت بین اعضای یک جامعه و سپس بین کل مردم است».^{۱۷۹}

دیگری گفته است: «تمامی ادیان به قاعده‌ی آزادی و اختلاف بین بشر اعتقاد دارند، البته اگر بدانیم که چگونه آن را بر اساس مقاصد اصلی و جوهری‌اش تاویل کنیم زیرا کلیه‌ی ادیان بر پایه‌ی تکلیف و ایمان قلبی صادقانه به دور از ریا، نفاق و فریب‌کاری استوار هستند. این بحث باعث رسیدن به نقطه‌ای مهم در تمامی ادیان آسمانی می‌شود که به تأخیر انداختن حکم قطعی بر اختلافات عقیدتی و بررسی آن در قیامت است (به افکار طایفه‌ی مرجئه بنگر). به عبارت دیگر؛ محاسبه و پاداش و جزا از خصوصیات

۱۷۹- از مقاله‌ی "بیان ضد ایدولوجیا التکفیر" اثر محمد الکوخی روزنامه‌ی الحوار المتمدن بر اینترنت شماره‌ی ۱۹۷۳ تاریخ ۲۰۰۷/۷/۱۱ لینک مقاله:

<http://www.ahewar.org/debat/show.art.asp?aid=۱۰۲۳۷۸>

الله بوده و اوست که بر صحت ایمان مردم و میزان التزام به آداب و شعایر حکم می‌دهد و اوست که می‌داند در قلب و درون چه می‌گذرد». ^{۱۸۰}

دیگری می‌گوید: «کاملاً قناعت دارد که کار حکیمانانه در این زمانه، تاکید بر القای مذهب ارجاء در مسایل ایمان به مردم است، ما (در گمان باطل خودش) به زنده کردن و اجرای گرایش ارجاء که مستندات قوی در نصوص قرآن و سنت و اقوال سلف دارد نیازمندیم. امروزه زنده کردن مذهب ارجاء با تمامی تنوع اقوال و طیف‌هایش، بهترین راه حل است؛ همانند اعتقاد به منحصر کردن مسمای ایمان در اعتقاد قلبی محض و هر چیز اضافه بر آن که مشمول کمال ایمان است»، تا آن جا که می‌گوید: «تنها بر اعتقاد قلبی و اقرار زبانی کفایت کن» و دیگری می‌گوید: «مقدار ایمانی که در آخرت نجات بخش انسان است با اعتقاد قلبی و اقرار زبانی و انجام مقداری از اعمال که با آن جنس عمل تحقق می‌یابد محقق می‌شود و مسلمان با آن وارد بهشت می‌شود». ^{۱۸۱}

گمراهی دعوت به تقریب ادیان بر پایه‌ی صحیح دانستن ادیان غیر از اسلام و یا حکم نکردن به کفر آنان بر کسی پوشیده نیست. ^{۱۸۲} چنانکه الله

۱۸۰- مقاله‌ی هل العلمانية الحادية؟ فارس ایغو سایت مرکز دمشق للدراسات النظرية والحقوق المدنية لینک:

<http://www.dcters.org/s6391.htm>

۱۸۱- مقاله‌ی رأیی فی صکوک التکفیر احیاء نزعۃ (الارجاء) افضل الخروج من الدوامۃ اثر منصور النقیدان انتشار داده شده در سایت ایلاف تاریخ ۱۴/۲/۲۰۰۳.

۱۸۲- برای تفصیل بنگر به: دعوة التقريب بين الاديان ج ۴ ص ۱۴۲۷ و بعد از آن.

متعال می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (اعراف: ۱۵۸) {ای پیامبر} بگو که ای مردم، من فرستاده‌ی الله به سوی تمامی شما هستم؛ همان الله که مالک آسمان‌ها و زمین است و معبود بحقی جز او وجود ندارد. اوست که زنده می‌گرداند و می‌میراند. پس به الله و پیامبر درس ناخوانده‌اش که به الله و سخنانش ایمان دارد ایمان بیاورید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

بنابراین اگر کسی برای تقریب بین رسالت رسول الله و سایر ادیان تلاش کند در دایره‌ی شمولیت، عمومیت، کفایت دین اسلام و این که آخرین رسالت است طعنه وارد کرده است. حال آن که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^{۱۸۳} {سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست؛ هر شخصی از یهود و نصارا که دعوت من را بشنود سپس به رسالتم ایمان نیاورد و بمیرد از اهل آتش است}.

بنا بر تناقض دعوت تقریب ادیان با نصوص و قواعد عام شریعت؛ «برای هیچ مسلمانی که به الله به عنوان پروردگار و اسلام به عنوان دین و محمد به عنوان پیامبرش ایمان دارد جایز نیست که به سوی این اندیشه نادرست، دعوت کند

۱۸۳ - صحیح مسلم کتاب الایمان باب وجوب الایمان برسالة نبینا محمد الی جمیع الناس و نسخ الملل بملته حدیث ۲۳۹.

و یا به تشویق و اشاعه آن پردازد چه رسد به اینکه آنرا بپذیرد، در کنفرانس‌ها و نشست‌هایش وارد شود و به مجالس آن وابستگی داشته باشد».^{۱۸۴}

اما اگر دعوت به گفتگو بین ادیان باشد بایستی به محتوای گفتگو دقت کرد که اگر تنزل از ثوابت عقیدتی و اصول شریعت در آن نباشد و متضمن صحیح دانستن کفر نشود اصل آنست که جایز است.

گفتگوی شرعی بین مسلمین و اهل کتاب و سایر کفار بر دو نوع است:^{۱۸۵}

نوع اول: گفتگوی دعوت، وظیفه‌ی پیامبران و جانشینان ایشان اعم از علمای حقیقی و دعوتگران دلسوز است که امت ما را بهترین امت‌ها قرار داده است. و محتوای این نوع گفتگو در آیه‌ی قرآن به عنوان "کلمة سوء" تعبیر

شده است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ

وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا

مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ۶۴) {بگو: ای اهل کتاب به سوی سخن عادلانه‌ی

مشترکی که در میان خود داریم بیایید و آن این که جز الله را عبادت نکنیم و

برای او شریکی قرار نداده و بعضی از خودمان را به جای پروردگار یکتا به

خدایی نگیریم. پس اگر سر باز زدند بگویید: گواه باشید که ما تسلیم (فرمان

پروردگار) هستیم}.

۱۸۴- فتوای هیئت همیشگی فتوا در مملکت عربستان سعودی شماره‌ی ۱۹۴۰۲ تاریخ ۱۴۱۸/۱/۲۵ و برای تفصیل در این مسئله به دعوة التقرب بين الاديان ج ۴ ص ۱۴۲۳ مراجعه شود.

۱۸۵- بنگر به: دعوة التقرب بين الاديان ج ۴ ص ۱۵۳۴.

نمود عملی این گفتگو، سیره‌ی رسول‌الله ﷺ در دعوت اهل کتاب از جمله: یهودیان مدینه و مسیحیان نجران و هم‌چنین نامه‌نگاری‌های ایشان به پادشاهان است و نیز روش پیشگامان نخستین از صحابه و تابعین و سلف صالح چنین است مانند: گفتگوی جعفر بن ابی طالب و یارانش با نجاشی و اطرافیان‌ش و سخنان صحابه در برخوردشان با سرزمین‌های فتح شده و هم‌چنین شیوه‌ی برخورد علمای حقیقی در خطاب و سخن با اهل کتاب است!

نوع دوم: گفتگوی مبتنی بر سیاست شرعی: مبنای این گفتگو را نحوه‌ی حرکت امت اسلامی و طبع همزیستی بشر به حکم همسایگی و مصالح مشترک ایجاب می‌کند و این نوع از گفتگو، مذاکرات و پیمان‌ها به ولی امر و اهل شورای حل و عقد واگذار می‌شود و قواعد عمومی شریعت و بحث مصالح و مفاسد، آن را ضابطه‌مند می‌سازند.

رسول‌الله ﷺ با یهود مدینه، عهد و پیمان‌هایی منعقد فرمودند و هم‌چنین با کفار قریش صلح حدیبیه را رقم زدند. فقه اسلامی که بر پایه‌ی کتاب و سنت شکل گرفته است میراثی عظیم در زمینه‌های روابط بین‌المللی با اهل کتاب در خود دارد که شامل چهار دسته‌ی ذمی، معاهد، مستامن و حربی می‌شود.

یازدهم) الف - دعوت به آزادی عقیده، مطابق با مفهوم غربی:

آزادی عقیده از اصطلاحات معاصر است که در کتاب و سنت وارد نشده و در نزد سلف صالح امت شناخته شده نبوده است و اصطلاحی مجمل و کلی

است، لذا نباید مطلقاً آن را صحیح و نه مطلقاً آن را مردود دانست بلکه بایستی تفصیل داد.

اگر مقصود از چنین اصطلاحی این باشد که شخص کافرِ مقیم حکومت اسلامی مجبور به ترک دین و آیین خود و ورود به اسلام نمی‌شود صحیح است و اشکالی در آن نیست و کاملاً آشکار است که شخص کافر مجبور به ترک آراء و افکار شخصی خود نمی‌باشد، چه آن افکار موافق و چه مخالف آموزه‌های اسلام باشند.

اما اگر مقصود این باشد که الله متعال به او حق کافر شدن داده است و کفر و ضلالت را حق او دانسته است این باطل است؛ چرا که الله به هیچ کس این حق و اجازه را نداده که کافر شود و در شریعت خویش، این کار را برای هیچ انسانی جایز ندانسته است.

حال که الله **عَزَّوَجَلَّ** حق کافر شدن را به کسی نداده پس به طریق اولی، هیچ حقی برای نشر کفرش میان مردم هم به او نداده است. مجبور نبودن او به مسلمان شدن، این حق را به او نخواهد داد که به سوی کفر و گمراهی‌اش در میان جوامع و شهرهای اسلامی دعوت کند.

آن چه مایه‌ی تاسف می‌باشد، این است که بسیاری از نویسندگان مسلمان تحت تأثیر این مفهوم "لیبرالی" از آزادی عقیده قرار گرفته‌اند؛ به گونه‌ای که برای صاحب هر فکر و عقیده‌ای، حق دعوت کردن به سوی آن و تغییر دادنش به هر صورت که خود بخواهد قائل‌اند و فکر می‌کنند که اسلام این حق را برای هر شخصی تضمین می‌کند.

این همان مفهوم باطلی است که تحت این اصطلاح ترویج می‌دهند و این کار را به پیروی از مفاهیم غربی و تسلیم شدن در برابر آنچه که معاهدات "منشور حقوق بشر" نامیده می‌شود انجام می‌دهند.^{۱۸۶}

در ماده‌ی ۱۸ از منشور جهانی حقوق بشر آمده است که: «هر شخصی حق آزادی در اندیشه و دین دارد و این حق شامل تغییر دین و عقیده‌اش نیز می‌گردد و نیز شامل آزادی بیان آن در قالب آموزش دادن، تبلیغ کردن، برپایی مناسک و رعایت کردن آن می‌گردد! چه به صورت پنهانی باشد و چه علنی و دسته‌جمعی».^{۱۸۷}

وجه توافق مسائل ذکر شده با ارجاء در این است که حکم نهایی بر صحیح بودن اعتقادات تنها در قیامت مشخص می‌گردد، به علاوه‌ی آن که از طرفی نیز موافق با منحصر کردن کفر در اعتقاد قلبی است. این مفهوم از آزادی عقیده به انسان مسلمان نیز این اختیار را می‌دهد که نسبت به انجام دادن و ندادن شعایر و احکام دین خودش هم مختار باشد؛ حتی اگر از احکامی باشد که هر مسلمانی می‌داند و بر آن متفق هستند؛ این حق را نیز برای او قائل است که این عقیده را بین مسلمانان انتشار داده و از هر وسیله‌ای برای نشرش کمک گرفته و بلکه بر آن حزب و جماعت‌هایی تاسیس کند.

۱۸۶- بنگر به حقیقة اللیبرالیة ص ۵۵۸.

۱۸۷- سایت رسمی منشور جهانی حقوق بشر:

بعضی از این نویسندگان گفته‌اند که اسلام حقیقی، هیچ تفکری را که ادعای منحصر دانستن معرفت دینی یا علمی داشته باشد نمی‌پذیرد و این همان نتیجه‌ی به دست آمده از ارجاء (صحیح) است که از اصلی قرآنی سرچشمه می‌گیرد که فرموده: حکم نهایی بر افکار و اعتقادات تا قیامت به تأخیر انداخته شده است و تنها الله است که حق قضاوت بین مردمان دارد و سزاوار نیست که شخص، خود را در این جایگاه قرار داده و انسان‌ها را در این دنیا بر اساس اعتقاداتشان محاکمه کند.

قرآن می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ * وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ * اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (حج: ۶۷-۶۹) { برای هر امتی، مناسبی قرار داده‌ایم تا بر آن باشند؛ پس در این کار با تو مجادله نخواهند کرد و به سوی پروردگارت دعوت کن. همانا تو بر هدایتی مستقیم هستی. و اگر با تو به جدال برخاستند پس بگو: الله به آن چه که انجام می‌دهید آگاه‌تر است. الله در روز قیامت بین شما حکم خواهد کرد در آن چه که بر آن اختلاف دارید}. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (بقره: ۱۱۳) {یهودیان گفتند که نصارا بر حق نیستند و نصارا گفتند که یهودیان بر حق نیستند در حالی که آنان کتاب آسمانی نیز می‌خوانند، این گونه به مانند اینان گفتند کسانی که علمی

نداشتند پس الله میانشان در روز قیامت حکم خواهد کرد بر آن چه که بر آن اختلاف دارند}.

مواردی که از این پدیده منتج می‌شود:

یازدهم) ب - دعوت به الغای حد ارتداد: ۱۸۸

این از نتایج مسئله قبل نیز بود و بخاطر ارتباط با ارجاء با آن متفق است اگر به همین بحث حد نظر افکنیم.

و اگر به عواملی که باعث حد می‌شوند توجه کنیم درمی‌یابیم که ارجاء کلیه‌ی آن عوامل را با منحصر گرداندن کفر در اعتقاد قلب از بین برده است.

در زمان ما این بحث بسیار دیده می‌شود، حال یا با انکار وجود این حد در دین و یا با تخصیص دادن آن به ارتدادی که با خروج مسلحانه همراه است.

دکتر طه علوانی می‌پندارد که در اسلام حدی به نام حد ارتداد وجود ندارد و ارتداد فردی (به اسمی که او نامیده است) که تغییر اعتقاد شخصی است

اگر با خروج و قیام مسلحانه بر جماعت مسلمین و امام آنها و یا خیانت بدانان و یا دست به سلاح بردن و یا دعوت کردن به این موارد همراه نباشد هیچ گونه

مجازات دنیوی ندارد و تنها وعید اخروی بر آن است و آن چه از جنگ‌های رده و قتل مرتدان روایت شده است به عنوان یک جریمه‌ی سیاسی معنا می‌کند

(و نه یک حد شرعی). ۱۸۹

۱۸۸- مقاله‌ی العلمانیة وجهة نظر مغایرة اثر محمد الکوخی، سایت مجله‌ی الحوار المتمدن

همچنین مراجعه شود به مقاله‌ی هل العلمانیة الحادیة؟ بر سایت فارس ایغو.

۱۸۹- بنگر به لا إکراه فی الدین: ۹۵، ۱۵.

دکتر حسن ترابی می‌پندارد که مجازات ارتداد اگر همراه با خروج بر جماعت مسلمانان نباشد منحصر در مجازات اخروی است و در این باره می‌گوید: «برای جامعه این اختیار وجود دارد که به رسالت حامل شرع ایمان بیاورد یا نه، و جزای این کار به قیامت و مراحل آن واگذار شده است».^{۱۹۰}

همچنین می‌گوید: «شریعت این راه را برای انسان باز گذاشته است که چیزی را قبول کرده یا اصلاح کرده و یا تبدیل کند، و اگر در اصل مذهبش مؤمن باشد در آخرت بر آن مواخذه می‌گردد؛ اما هیچ کس حق ندارد او را در دنیا و به امر سلطان اذیت کند».^{۱۹۱}

دکتر غنوشی می‌پندارد که مجازات ارتداد با آزادی عقیده مورد قبول اسلام سنخیت ندارد و مسأله‌ای سیاسی بوده است که هدف از آن محافظت از مسلمین و حکومت اسلامی در برابر دشمنانش بوده، و آنچه از رسول الله در این باب روایت شده است از منظر ولایت سیاسی ایشان بر مسلمین بوده و با این حساب، مجازات مرتد نوعی تعزیر است نه حد.^{۱۹۲} (چون حد، بار معنایی شرعی دارد، بر خلاف تعزیر که بار معنایی اجتماعی و سیاسی دارد/ مترجم). نتیجه‌ی چنین ادعاهایی تعطیلی حد می‌باشد چرا که از ناحیه‌ی عملی نسل‌ها و بلکه قرن‌هاست که بر امت اسلامی می‌گذرد و بسیار کم شنیده

۱۹۰- السياسة و الحكم النظم السلطانية بين الاصول و الواقع اثر ترابی ص ۱۱۴ دار الساقی لندن ۲۰۰۳.

۱۹۱- مصدر قبلی ص ۱۶۶.

۱۹۲- بنگر به الحريات العامة في الشريعة الاسلامية ص ۵۰.

می‌شود که حد ارتداد بر فلان زندیق آشکارگویی و یا ملحد معاند اجرا گشته باشد.^{۱۹۳}

براستی که وجوب کشتن مرتد به عنوان یک حد شرعی از سنت صحیح و اجماع صریح امت ثابت است.

در سنت از قول عکرمه رضی الله عنه آمده است که: «أَنَّ عَلِيًّا رضی الله عنه حَرَقَ قَوْمًا فَبَلَغَ ابْنَ عَبَّاسٍ رضی الله عنه فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحْرِقْهُمْ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا تُعَذَّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ وَلَقَتَلْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ».^{۱۹۴} {قومی از زنادقه را نزد امام علی آوردند و آنان را سوزاند، این خبر به ابن عباس رسید و فرمود: اگر من بودم آنان را نمی‌سوزاندم به خاطر نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم که فرمودند: «با عذاب مخصوص الله کسی را عذاب نکنید» اما آنان را می‌کشتیم به خاطر امر رسول الله صلى الله عليه وسلم که فرمودند: «هر کس دینش را تغییر داد او را بکشیدش»!}.

از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول الله ایشان را به عنوان کارگزار یمن گسیل داشت و در پی ایشان معاذ بن جبل رضی الله عنه را نیز فرستادند؛ هنگامی که به ابوموسی رسید متکایی برایش فراهم کرد و گفت پیاده شو، در این هنگام مردی نزد ابوموسی ایستاده بود و معاذ پرسید این شخص کیست؟ ابوموسی جواب داد: این شخص یهودی بود سپس اسلام آورد و الآن دوباره یهودی شده است و به معاذ گفت: که بنشین، اما معاذ گفت: تا این شخص

۱۹۳- بنگر به ظاهرة الارحاء في الفكر الاسلامي ص ۶۱.

۱۹۴- صحيح بخاری كتاب الجهاد و السير باب لا يعذب بعذاب الله حديث ۲۸۵۴.

کشته نشود نمی‌نشینم. این، حکم الله و رسولش است و سه بار این کلام را تکرار کرد پس ابوموسی امر کرد و او را کشتند.^{۱۹۵}

امام عثمان رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدِي ثَلَاثٍ كُفْرٌ بَعْدَ إِسْلَامٍ أَوْ زَنًا بَعْدَ إِحْصَانٍ أَوْ قَتْلُ نَفْسٍ بَغَيْرِ نَفْسٍ»^{۱۹۶} {خون هیچ مسلمانی مباح نیست مگر در سه چیز: کافر شدن بعد از اسلام، زنا کردن پس از ازدواج و یا کشتن شخصی که خونش حرام است}.

ابن رجب رضی الله عنه فرموده است که کشتن انسان به خاطر هر یک از این سه مورد در بین تمامی مسلمین مورد اتفاق است.^{۱۹۷}

علمای بسیاری بر این مسأله اجماع کرده‌اند مانند: ابن رجب که ذکر شد و ابن المنذر^{۱۹۸} و ابن رشد^{۱۹۹} و...

ابن قدامه فرموده است: «اهل علم بر وجوب کشتن مرتد اجماع دارند و این مسأله از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاذ، ابوموسی، ابن عباس، خالد و

۱۹۵- صحیح بخاری کتاب الدیات باب حکم المرتد و المرتدة و استتابتهم حدیث ۶۵۲۵ و

صحیح مسلم کتاب الامارة باب النهی عن طلب الامارة و الحرص علیها حدیث ۱۷۳۳

۱۹۶- مسند احمد ج ۱ ص ۶۱ و سنن ابوداود کتاب الدیات باب الامام یامر بالعفو فی الدم

حدیث ۴۵۰۴ و سنن ترمذی کتاب الدیات باب لا یحل دم امرا مسلم الا باحدى الثلاث حدیث

۲۱۵۸ و فرموده حدیثی حسن است و مستدرک حاکم ج ۴ ص ۳۹۰ و فرموده حدیث صحیح بر

شرط شیخین که تخریج نکرده‌اند و امام ذهبی با او موافقت کرده و شیخ البانی در صحیح

الجامع حدیث ۷۶۴۱ صحیح می‌داند.

۱۹۷- جامع العلوم والحکم ج ۱ ص ۱۲۴.

۱۹۸- الاجماع ص ۴۶.

۱۹۹- بداية المجتهد ج ۲ ص ۴۵۹.

بسیاری دیگر رحمته الله عليه روایت شده است و کسی آن را انکار نکرده، پس اجماع محسوب می شود».^{۲۰۰}

مطلب دوم: اسباب درمان

پس از مروری بر نمودهای ارجاء معاصر می توان مهم ترین وسایل درمان این معضل را به شرح زیر خلاصه نمود:

۱- اهتمام به انتشار مذهب سلف صالح و منهج آنان در دریافت عقیده. و از مهم ترین جوانب این امر، چنگ زدن به نصوص شریعت و پایبندی به فهم آن است به شیوه ای که سلف فهم نموده اند، و برای این کار بایستی از کلیه امکانات موجود اعم از: کنفرانس ها، خطبه ها، مقالات، برنامه های تبلیغاتی و... استفاده کرد.

۲- تبیین اصل گمراهی و انحراف همه ی فرقه های مرجئه که رویگردانی از بیان کتاب و سنت است به خاطر نام ها و اصطلاحاتی که خود درست کرده اند و نیز کنار گذاشتن اجماع سلف صالح در این مسائل است، همان گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه می فرماید: «مرجئه در این اصل از بیان ظاهر کتاب و سنت و اقوال صحابه و تابعین عدول کرده و بر رأی خود و آن چه که با درک خود از لغت به دست آورده اند اعتماد نمودند که این راه و روش اهل بدعت

۲۰۰- المغنی ج ۱۲ ص ۲۶۴.

است و به همین دلیل، امام احمد رحمته الله فرموده است: «بیشتر آن چه که مردمان را به خطا و امی دارد از تاویل و قیاس است»...^{۲۰۱}

به همین خاطر، اهل بدعت از معتزله و مرجئه و روافض و بقیه‌ی آنان، قرآن را با رأی و عقل خود و تاویلشان از لغت تفسیر می‌کنند و بدین خاطر بر احادیث وارده از رسول الله، صحابه، تابعین و ائمه‌ی مسلمین تکیه ندارند، پس نه بر سنت، نه بر اجماع سلف و نه بر آثار وارده از آنان تکیه نکرده و تنها بر عقل و لغت تکیه می‌نمایند و همچنین بر تفاسیر قرآن و کتابهای حدیث و روایات سلف تکیه ندارند و تنها بر کتابهای ادبیات و کلام که رهبران‌شان وضع کرده‌اند تاکید و تکیه دارند».

۳- ارائه‌ی جنبه‌های میانه‌روی اهل سنت مابین افراط و تفریط، مانند وسطیت ایشان در مسائل ایمان که اهل سنت مابین اهل غلو همچون خوارج و معتزله و نیز مرجئه‌ی اهل تفریط قرار دارند.

۴- در این مسائل همان گونه که در فتوای هیئت دائم فتوا آمده، «واجب است که به کتابهای سلف صالح و ائمه‌ی دین که مبتنی بر کتاب و سنت و اقوال سلف است مراجعه کرد. و این هیئت از رجوع به کتابهای مخالف ایشان و کتابهای معاصری بر حذر می‌دارد که از عالم‌نمایانی که علم را از اهل علم و منابع اصلی آن کسب نکرده‌اند صادر شده است.

۲۰۱- الایمان ص ۹۹.

به راستی که به این اصل عظیم (تعریف ایمان) از اصول اعتقاد هجوم آورده و مذهب مرجئه را پایه‌ریزی کرده‌اند و با ستم به اهل سنت و جماعت نسبت داده‌اند. با این کار، بر مردم تلبیس کرده و عامدانه با سخنانی از شیخ الاسلام ابن تیمیه و ائمه‌ی سلف صالح زینت داده‌اند؛ سخنانی گزینشی و قیچی شده از اقوال متشابه ایشان که آن را به سخنان محکم‌شان در این مسائل ارجاع نمی‌دهند». ۲۰۲

خصوصاً که در مسائل ریز این باب دچار اشتباه شده‌اند حال آن که؛ «سخن گفتن در این ابواب، کار بزرگان و خواص اهل علم است». ۲۰۳

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ۗ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نساء: ۸۳) {چون بدیشان خبری از امنیت و یا ترس رسد آن را پخش می‌کنند؛ حال آن که اگر به پیامبر و ولی امرهایی از خودشان واگذارش کنند، آنان که اهل استنباط باشند آنرا درک می‌نمایند و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود جز عده‌ی اندکی از شیطان پیروی می‌کردید}.

این آیه، دلیلی بر این قاعده‌ی ادبی است که هرگاه بحثی در امری پدیدار شد لازم است آنان که اهل فن هستند سراغش بروند و کسی بر آنان پیشی

۲۰۲- فتوای شماره ۲۱۴۳۶ به تاریخ ۱۴۲۱/۴/۸.

۲۰۳- منهاج السنة ج ۴ ص ۵۰۴.

نگیرد چرا که این کار به صواب نزدیک‌تر و برای سالم ماندن از خطا بهتر است»^{۲۰۴}.

۵- لازم است که از جدال مذموم در اصول عقیده پرهیز کرد، به خاطر مشکلاتی که از آن ناشی می‌شود. جدال مذموم، جدالی بدون علم شرعی و یا جدالی است که مصلحت شرعی را برآورده نمی‌کند و موجب دفع باطل و یا آشکار شدن حقی نمی‌گردد. امام احمد رحمته الله در وصیتی جامع فرموده‌اند: «به سنت و حدیث چنگ بزنید که الله به واسطه‌ی این به شما نفع می‌رساند و پرهیزید از عمیق شدن جدال و کشمکش که درحقیقت، آن کس که علم کلام را دوست داشته باشد رستگار نمی‌گردد؛ زیرا کلام به سوی نیکی دعوت نمی‌کند. و من علاقه‌ای به کلام و جدال ندارم. به سنت‌ها و روایات و فقهی که به شما سود می‌رساند التزام داشته باشید و خود را از مناظره و کلام با اهل شبهه و جدال دور گردانید. مردمان پیش از خود را دیدیم و درک کردیم در حالی که این جدال‌ها را نمی‌دانستند. عاقبت کلام به خیر نمی‌انجامد، الله ما و شما را از این فتنه‌ها دور گرداند و از اسباب هلاکت، عافیت عنایت کند»^{۲۰۵}.

نهی سلف از این امر جز به خاطر درک آنان از خطرات مترتب بر این مسأله نبوده است از جمله:^{۲۰۶}

۲۰۴- تفسیر السعدی ص ۱۹۱.

۲۰۵- الابانة ص ۵۳۹.

۲۰۶- بنگر به: المنهج السلفي اثر دکتر مفرح القوسی ص ۴۲۸.

الف) جدال در دین، انسان را به تلون (هر روز به رنگی در آمدن) می‌رساند؛ به گونه‌ای که مجادله کننده بر رای واحدی در دینش نمی‌ماند، آن گونه که عمر بن عبدالعزیز رحمته الله فرموده است: «هر کس دینش را آماج خصومت و جدال قرار دهد به بی‌ثباتی و تغییر نظر پیایی دچار می‌شود».^{۲۰۷}

ب) باعث فرورفتن در اهوای و گمراهی می‌شود، ابوقلابه رحمته الله فرموده است: «با اهل هوی و هوس ننشینید و مجادله نکنید زیرا من مطمئن نیستم از این که شما را در گمراهی فروبرند و یا این که قسمتی از دینتان را که بر آنان مشتبه شده بر شما مشتبه گردانند».^{۲۰۸}

ج) شیطان در خلال جدال و خصومات، شخص عالم را دچار اشتباه و لغزش می‌کند، آن گونه که مسلم بن یسار رحمته الله فرموده است: «از جدال پرهیزید زیرا هنگامه‌ی گمراهی عالم است و شیطان به وسیله‌ی جدال، او را دچار لغزش می‌کند».^{۲۰۹}

۶- اطمینان یافتن از سند سخنانی که به علما منسوب است به ویژه آن چه که از آن بوی مخالفت با اجماع در مسائل عقیدتی می‌آید، از جمله اقوالی

۲۰۷- الابانة ص ۵۰۳.

۲۰۸- الشريعة ص ۵۶.

۲۰۹- الابانة ص ۴۹۷.

که برخی از محققان در مسائل ایمان به بعضی از سلف صالح نسبت داده اند^{۲۱۰} که بعد از تبیین و تأمل مشخص می‌شود که دو حالت دارد:

حالت اول) اگرچه نسبت این کلام به آن شخص صحیح است اما دقیق فهم نشده است زیرا مثلاً در سیاقی مشخص وارد شده است که جدا کردنش از آن سیاق و تعمیم دادن آن صحیح نیست و لازم است که در کلام محکم آن امام بررسی شود و برداشت اشتباه از کلامش را تصحیح کرد همان‌طور که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله فرموده: «واجب است که سخن هر شخص به واسطه‌ی رجوع به سخنان دیگرش تفسیر گردد، و از همه‌ی سخنش استفاده کرد و عادت او را در استفاده از این الفاظ شناخت که منظورش چیست؟ و از استفاده‌ی هر لفظ چه منظوری دارد و بایستی معانی‌ای که او در جاهای دیگر مدنظر دارد و بیان کرده است را شناخت. پس هنگامی که عرف و عادت شخص متکلم و مرادش از الفاظش شناخته شد می‌توان از آن‌ها برای فهمیدن معنای سخنش استفاده کرد اما اگر سخنش را در راستای عادت استعمال آن نبود و بر معنایی حمل نمود که معمولاً آن شخص از آن لفظ برایش استفاده نمی‌کند طوری که سخنش را متناقض نشان می‌دهد این کار تحریف سخن شخص از جایگاه خودش و دروغ بستن بر وی و تغییر دادن مرادش به شمار می‌رود».^{۲۱۱}

۲۱۰- برای دیدن مشابه این اقوال و جواب آن بنگر به: الايمان عند السلف اثر الخضير ج ۲ ص ۲۴۹.

۲۱۱- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح ج ۴ ص ۴۴.

حالت دوم) این که آن سخن، خطای عالم است لذا از قبیل: «لغزش علما» محسوب شده و از آن مسأله پیروی نمی‌شود، هر چند که بایستی با حفظ احترام و ادب با آن برخورد شود. همان طور که ابن قیم رحمته الله فرموده است: «و هر کس که به شریعت و دنیای واقع علمی داشته باشد به تحقیق می‌داند که چه بسا شخص بزرگواری که در اسلام دارای آثار و اقدام نیکو بوده و در میان اهل اسلام دارای جایگاهی والاست اما دچار لغزش و خطایی نیز بشود که به خاطر اجتهادش در آن مسأله، معذور و بلکه مأجور نیز می‌باشد، لذا جایز نیست از او پیروی شود، همان گونه که جایز نیست جایگاه و امامت و منزلتش را در نزد مسلمین کاهش و هدر داد.»^{۲۱۲}

۷- رد دادن بر شبهاتی که در این مسائل وجود دارد و ابطال آن با دلیل و برهان برای حفاظت از امت در برابر نیرنگ باطل پیشه‌گان، تحریف اهل غلو و تأویل جاهلان.

۸- لازم است که خطاب دعوی و تربیتی، خطابی متوازن باشد نه این که به جنبه‌ای از کار اهتمام داده و از بقیه غفلت شود؛ از جمله اینکه وجوب توازن بین امیدواری و ترس رعایت شود زیرا غافل شدن از جنبه‌ی ترس از الله مردمان را به سوی جسارت در معصیت پروردگار سوق می‌دهد و غافل شدن از جانب امید داشتن به الله، باعث واکنش متناقض شده که همان انتشار ارجاء

۲۱۲- مدارج السالکین ج ۳ ص ۳۸۲.

و سبک‌نگری به احکام شریعت است. همچنین لازم است بین جوانب حقیقی ایمان شرعی که قلب و زبان و اعضا هستند توازن برقرار کرد.

۹- مقابله با غلو و افراط در دین و شتابزدگی در تکفیر؛ زیرا از مهم‌ترین عوامل ظهور ارجاء، مقابله با آن افراط کذایی بوسیله واکنشی غیر دقیق است که اینان از طرف دیگر در مقابل باطل آنان، حق را ضایع می‌کنند. درمان غلو، همان‌گونه که ذکر شد با پایبندی به نصوص شریعت مطابق با فهم و برداشت سلف صالح و علمای معتبر ایشان میسر است.

سخن پایانی:

سپاس شایسته‌ی پروردگار است به خاطر آسان نمودن و توفیق این امر و درود و سلام بر رسول الله، خاندان، یاوران و دوستداران ایشان باد. در خاتمه‌ی این مباحث می‌توان مهم‌ترین نتایجی که خواننده از آن به دست می‌آورد را در زیر خلاصه نمود:

۱- از اصول اهل سنت و جماعت اینست که دین و ایمان؛ متشکل از قول و عمل است؛ قول قلب و زبان و عمل قلب و زبان و جوارح (اعضا).
۲- معنای لغوی "إرجاء" تأخیر است و این معنایی است که اکثر اهل لغت ذکر کرده‌اند.

۳- صحیح‌ترین تعریف برای ارجاء در اصطلاح، به تأخیر انداختن و ساقط کردن عمل از ایمان و آن را در درجه‌ی دوم قرار دادن نسبت به ایمان است، بدین صورت که عمل را جزئی از ایمان به حساب نیاورده و می‌گویند: ایمان مجازا شامل اعمال می‌شود. (البته اگر به این نیز اقرار کنند!) و ایمان در حقیقت به معنای تصدیق صرف است. این معنای اصطلاحی، با تعریف لغوی که به معنای تأخیر و اهمال بود همخوانی دارد.

۴- به کار بردن اصطلاح ارجاء، هنگام فتنه و درگیری‌های بین صحابه رضی الله عنهم به وجود آمد و روایت شده است اولین شخصی که ارجاء را به کار برد حسن بن محمد بن حنفیه بود.

۵- ارجاء متعلق به مسأله‌ی ایمان بعد از سال ۸۰ هجری به وجود آمد که برخی از فقهاء و محدثان نیز به ویژه در کوفه به آن اعتقاد پیدا کردند، و به همین دلیل اصطلاح (مرجئة الفقهاء) بر آنان گذاشته شد.

این ارجاء در مواجهه با خوارج بود که فاعل گناه کبیره را کافر می‌دانستند. آنان با این کار به مقابله‌ی خوارج برخاستند و گفتند: ایمان تصدیق قلب و اقرار به زبان است و اعمال جزء ایمان نیستند و این تعریف، راه را برای غالیان مرجئه که بعدها ظهور کردند باز کرد.

۶- اولین کسانی که غلو در ارجاء به نامشان ثبت شده، جهم بن صفوان و اتباعش بودند که پنداشته‌اند ایمان تنها معرفت و شناخت الله است.

۷- از فرقه‌هایی که در ارجاء غلو نموده‌اند دو فرقه‌ی «اشاعره» و «ماتریدیه» هستند که تا اکنون نیز اقوالشان موجود است.

۸- از آشکارترین نموده‌های سرایت مفاهیم ارجائی در زمان معاصر؛ تعریف ایمان به تصدیق قلبی محض، به حاشیه راندن التزام به احکام شریعت به بهانه‌ی این که ایمان در قلب است، تزلزل و تشویش در مفهوم لا اله الا الله و سوق دادن دعوت به سوی سکولاریسم است. همچنین این مقوله که می‌گوید: «عمل شرط کمال ایمان و یا شرط صحت آن است»، این پندار که ترک عمل به صورت مطلق، تنها نقص است در ایمان (و نه نقض و نابودی آن)، منحصر گردانیدن کفر در اعتقاد قلبی، به شمار آوردن شهوت و اراده نکردن کفر به عنوان مانعی از موانع تکفیر، ترویج این که ترک نماز کفر نیست، سهل‌انگاری درباره‌ی اقامه و تطبیق نکردن شریعت، دعوت به تقریب میان

دین اسلام و ادیان اهل کتاب، دعوت به تقریب میان اهل سنت و فرقه‌های مبتدع و گمراه، تضعیف عقیده‌ی ولأء و براء، دعوت به آزادی عقیده مطابق مفهوم غربی آن و دعوت به الگای حد ارتداد چه از نظر تئوری و چه از نظر عملی می‌باشد.

۹- از خلال بحث‌های گذشته، خطر ارجاء برای امت اسلامی که سلف صالح امت بسیار درباره‌اش هشدار داده‌اند آشکار گشت چنان‌که اقوالشان پیشتر مستند ذکر شد. با این وجود، بیشتر تحذیرهای سلف بر "مرجئة الفقهاء" بود که بسیاری از آنان به تقوا و صلاح معروف بودند. و این کار سلف بدین خاطر بود که عقیده‌ی ارجائی آنان راه را برای اهل هوا اعم از مبتدعین و فاسقان و مخالفت عملی با دستورات شریعت گشود. این کار به وسیله‌ی خارج کردن عمل از مسمای ایمان و یا به صورت عملی بواسطه سهل‌انگاری در اوامر شریعت و جرأت بخشیدن به مردم برای انجام گناهان انجام می‌گرفت. علاوه بر اینها سبب ملزومات پلیدی شد که افراد افراطی مرجئه با منحصر کردن کفر در تکذیب و انکار قلبی به بار آورده‌اند.

در نهایت از الله متعال می‌خواهم که نویسنده و خواننده را از مباحث بهره مند نماید و از تقصیرات ما درگذرد و اقوال و اعمال ما را استواری ببخشد و الله عالم‌تر است و درود و سلام الله بر پیامبرمان محمد و خاندان و یاوران او باد.

پیوست:

فتوای هیئت دائم فتوا در مورد هشدار دادن از عقیده‌ی ارجاء:

فتوای شماره‌ی ۲۱۴۳۶ و تاریخ ۱۴۲۱/۴/۸ هجری قمری

سپاس تنها برای الله است و درود و سلام بر پیامبر خاتم...

اما بعد: هیئت دائم فتوا و پژوهش‌های علمی از سؤالی که از طرف تعدادی از سؤال‌کنندگان متوجه مفتی عام شده بود و سؤالاتشان را به هیئت علمای کبار واگذار کرده بودند اطلاع یافت که به شماره‌ها و تاریخ‌های زیر است:

سوال ۵۴۱۱ به تاریخ ۱۴۲۰/۱۱/۷،

سوال ۱۰۲۶ به تاریخ ۱۴۲۱/۲/۱۷،

سوال ۱۰۱۶ به تاریخ ۱۴۲۱/۲/۷،

سوال ۱۳۹۵ به تاریخ ۱۴۲۱/۳/۸،

سوال ۱۶۵۰ به تاریخ ۱۴۲۱/۳/۱۷،

سوال ۱۸۹۳ به تاریخ ۱۴۲۱/۳/۲۵

و سوال ۲۱۰۶ به تاریخ ۱۴۲۱/۴/۷.

پرسش‌کنندگان، سؤالات زیادی با این مضمون پرسیده بودند که: «در برهه‌ی اخیر عقیده‌ی ارجاء به شکلی هراسناک سر برآورده است و بسیاری از نویسندگان کمر همت به انتشار آن بسته‌اند و بر نقل قول‌هایی ناقص از شیخ الاسلام ابن تیمیه تکیه می‌کنند که باعث شک و شبهه در مسمای ایمان نزد بسیاری از عوام مردم گردیده است، به گونه‌ای که مروّجان این عقیده تلاش

دارند عمل را از مسمای ایمان خارج گردانند و معتقدند نجات حتی برای کسی است که کلیه‌ی اعمال را ترک کرده باشد.

پیداست که این کار از عواملی است که انجام کارهای حرام و شرک و ارتداد را برای مردم آسان می‌گرداند زیرا پنداشته‌اند که ایمانشان بر مبنای این مذهب صحیح است حتی اگر واجبات را انجام ندهند و از محرّمات دوری نگزینند و به هیچ یک از شرایع دین عمل نکنند!

بی‌تردید این مذهب، خطر خاص خود بر جوامع اسلامی و امور عقیده و عبادت دارد لذا از جناب‌عالی انتظار می‌رود که حقیقت و اثرات بد این مذهب را بیان فرموده و حق مبنی بر قرآن و سنت را واضح بفرمایید و نقل‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه را با تحقیق روشن گردانید تا مسلمین، با بصیرت به ادای دین خود پردازند و الله شما را توفیق دهد و از خطایتان درگذرد والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته».

هیئت فتوا بعد از بررسی، جواب سؤال را به شرح زیر تشریح نمودند:

سوال مذکور بیانگر مذهب مرجئه می‌باشد که اعمال را از مسمای ایمان خارج کرده و می‌گویند: «ایمان» فقط تصدیق قلبی است و یا تنها تصدیق قلبی و اقرار زبانی است و اعمال نزد آنها شرط کمال ایمان است نه جزئی از آن، پس هر کس با قلبش تصدیق و با زبانش اقرار کند در نزدشان مؤمنی با ایمان کامل است حتی اگر تمام واجبات را ترک کند و همه محرّمات را انجام دهد. و چنین شخصی مستحق ورود به بهشت بوده، با این که هیچ کار نیکی هم انجام نداده باشد!

بر این گمراهی موارد دیگر نیز لازم می شوند مانند: منحصر کردن کفر در کفر تکذیب و استحلال (حلال گردانیدن) قلبی گناه.

شکی نیست که این سخن، باطل و گمراهی آشکاری بوده که مخالف قرآن، سنت، اعتقادات سلف و خلف اهل سنت است. هم‌چنین این اعتقاد دروازه را به روی اهل شر و فساد برای تعطیل کردن دین و عدم پایبندی به دستورات و هشدارها و خوف و ترس از «الله» می‌گشاید. این اعتقاد موجب تعطیلی جهاد در راه الله و امر به معروف و نهی از منکر بوده و نیکوکار و بدکار، فرمانبر و گناهکار، شخص استوار بر دین الله و شخص فاسق که امر و نهی دین را نادیده می‌گیرد را یکسان قلمداد می‌کند زیرا به گفته‌ی آنان این اعمال، خللی در ایمان ایجاد نمی‌کنند!

بدین خاطر امامان دین قدیم و جدید در تبیین بطلان این مذهب تلاش زیادی به خرج داده و برای بیان این عقیده، فصل خاصی را در کتابهای عقاید منظور کرده‌اند. حتی کتاب‌هایی مختص به این عقیده تألیف نموده‌اند همانند شیخ الاسلام ابن تیمیه و سایرین.

شیخ الاسلام در "عقیده واسطیة" فرموده‌اند: «از اصول اهل سنت و جماعت این است که دین و ایمان شامل قول و عمل می‌باشد؛ قول قلبی و زبانی و عمل قلبی، زبانی و با اعضای بدن و هم‌چنین ایمان با انجام طاعات زیاد شده و با انجام گناهان کاسته می‌شود».

در کتاب "الایمان" فرموده است: «از این باب می‌توان به سخنان سلف و امامان اهل سنت در تفسیر ایمان اشاره کرد که گاهی فرموده‌اند: قول و عمل است و گاهی بیان داشته‌اند: قول و عمل و نیت می‌باشد و گاهی گفته‌اند:

قول و عمل و نیت و تبعیت از سنت رسول الله است و گاهی نیز فرموده اند: قول با زبان، اعتقاد با قلب و عمل با اعضاء است و تمام این اقوال صحیح هستند».

شیخ الاسلام هم چنین فرموده است: «انکار سلف بر مرجئه شدید گرفت آنگاه که عمل را از مسمای ایمان خارج کردند و واضح است که اعتقادشان مبنی بر مساوی بودن ایمان مردم، اشتباهی فاحش است زیرا مردمان از نظر تصدیق، محبت، خشیت و علم نیز با یکدیگر برابر نیستند بلکه از جنبه های مختلف با همدیگر تفاوت دارند».

و نیز فرموده است: «مرجئه در بیان این اصل از کتاب و سنت و سخنان صحابه و تابعین عدول کرده اند و بر رأی خود و تأویل و فهمی که از لغت عرب به دست آورده اند تکیه کرده اند که این، روش اهل بدعت است».

از دلایلی که بر داخل بودن اعمال در حقیقت ایمان، و کم و زیاد شدن آن وارد است می توان به موارد زیر اشاره کرد: ﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ

قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

كَرِيمٌ ﴿ انفال: ۲-۴ ﴾ } همانا مؤمنان کسانی هستند که هرگاه ذکر و یاد

الله شود دل هایشان به لرزه در می آید و هنگامی که آیات الله بر آنان خوانده شود ایمانشان افزوده شده و بر پروردگارشان توکل می کنند. همانان که نماز را بر پای می دارند و از آن چه که روزیشان کردیم انفاق می کنند. آنان مؤمنان

حقیقی هستند و برای ایشان در نزد پروردگارشان درجات و مغفرت و رزق نیکویی فراهم است}.

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ (مؤمنون: ۱-۹)

{به درستی که مؤمنان پیروز و رستگارند. همانان که در نمازشان خشوع و خضوع دارند. و از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاهه روی گردانند و زکات اموال خود را می پردازند. و عورت خود را حفظ می کنند. مگر از همسران یا کنیزان خود که در این صورت سرزنشی بر ایشان نیست. کسانی که غیر از این (دو راه زناشویی) را دنبال کنند پس آنان متجاوز به حدود الهی به شمار می آیند. و مؤمنان کسانی هستند که در امانت‌داری امین محسوب شده و بر سر عهد خود وفا دارند. و بر نمازهای خود مراقبت و مواظبت دارند}.

و این فرمایش رسول الله ﷺ که فرموده است: «الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً أَفْضَلُهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَوْضَعُهَا إِمَاطَةُ الْأَذَىٰ عَنِ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ» {ایمان هفتاد و چند شعبة است که بالاترین آن لا إله إلا الله است و پایین‌ترین آن برداشتن مانع و آزاری از سر راه است و حیا نیز شعبة‌ای از ایمان می باشد}.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در کتاب "الایمان" فرموده است: «اصل ایمان در قلب است که قول و عمل قلب یعنی اقرار به تصدیق، محبت و فرمانبرداری (از الله و رسولش) است. آن چیزی که در قلب باشد بایستی آثار و مقتضایش

بر اعضا و جوارح نمایان گردد و اگر به مقتضای اعتقادش عمل نکرد دلیل بر نبودن و یا ضعف اعتقاد است. بدین خاطر است که اعمال ظاهری انسان از موجبات و مقتضیات ایمان می‌باشند که تصدیق، دلیل و شاهد هستند بر آن چه که درون قلب است. این اعمال شعبه و جزئی از ایمان مطلق است (ایمان مطلق در مقابل ایمان کامل فرموده است / مترجم)».

هم‌چنین فرموده است: «هر کس در آن چه که خوارج و مرجئه در مورد مسمای ایمان می‌گویند دقت کند، بی‌شک برایش آشکار می‌شود که این اقوال، مخالف رسول الله ﷺ هستند و به وضوح می‌داند که اطاعت کردن از الله و رسولش از لوازم ایمان بوده و اینگونه نیست که هر مرتکب گناهی را کافر دانست. مثلاً اگر جماعتی به پیامبر خدا ﷺ بگویند: ما به آن چه که آورده‌ای در قلب خود ایمان صادقانه داریم و شهادتین را نیز می‌گوییم اما در هیچ یک از اوامر و نواهی از تو پیروی نمی‌کنیم و نماز نمی‌خوانیم و حج به جای نمی‌آوریم و سخن راست نمی‌گوییم و امانات را به صاحبش باز نمی‌گردانیم و به عهدمان وفادار نیستیم و صله‌ی رحم به جای نمی‌آوریم و هیچ یک از کارهای نیکی را که امر فرموده‌ای انجام نمی‌دهیم و شراب می‌نوشیم و با محارم خود آشکارا ازدواج کرده و هر یک از یاران و پیروان را که بتوانیم می‌کشیم و اموالشان را تصاحب می‌کنیم بلکه تو را نیز به قتل می‌رسانیم و همراه دشمنان با تو می‌جنگیم؛ آیا هیچ عاقلی گمان می‌کند که پیامبر به آن‌ها بگوید: شما مؤمن هستید و ایمانتان کامل هست و اهل شفاعت من در قیامت هستید و امید است که هیچ یک از شما داخل جهنم

نشوید؟! هر مسلمانی به روشنی می‌داند که پیامبر می‌فرماید: شما از کافرترین افراد به رسالت من هستید و در صورتی که از این عقیده توبه نکنند گردن‌هایشان را می‌زند».

هم‌چنین فرموده است: «هرگاه در قرآن و سنت، لفظ ایمان استعمال شود مراد همان معنایی است که از لفظ بَرّ (یعنی: نیکی) و تقوا و دین برداشت می‌شود چرا که پیامبر بیان فرموده‌اند که ایمان، هفتاد و چند شاخه دارد که بالاترین آن "لا إله إلا الله" و پایین‌ترین آن برداشتن چیزهای آزاردهنده بر سر راه مردم است، بدین‌گونه هر چیزی که الله بدان راضی باشد و بپسندد داخل در اسم ایمان می‌شود و لفظ بَرّ، تقوا، دین و اسلام نیز همین‌طور است. هم‌چنین روایت شده است که اصحاب رسول الله ﷺ در مورد ایمان پرسیدند که الله ﷻ این آیه را نازل فرمود: ﴿لَيْسَ الْإِيمَانُ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ...﴾ (بقره: ۱۷۷) شیخ الاسلام رحمته الله در توضیح و ادامه فرموده است: «مقصود کلام اینست که هیچ مدح و ستایشی ثبت نمی‌شود مگر برای ایمانی که همراه عمل باشد نه برای یک ایمان عاری از عمل! (برای اختصار و چون مهم در این فتوا رأی شیخ الاسلام بوده است استدلال ایشان به آیه حذف گردیده است/ مترجم)».

کلام شیخ الاسلام در مسأله‌ی ایمان، همان است که گذشت و هر کس چیزی غیر از اینها نقل کند بر ایشان دروغ بسته است.

اما حدیثی که بدین مضمون روایت شده است که الله ﷻ افرادی را داخل بهشت می‌کند که هیچ کار خیری انجام نداده‌اند، منظور این نیست که هر

کس با وجود داشتن توانایی، اعمال خیر را ترک کند مشمول حدیث می شود بلکه این، مخصوص افرادی است که به خاطر عذری از انجام دادن اعمال داشته‌اند و یا مفاهیمی از این قبیل که با نصوص محکم شریعت و اجماع سلف صالح امت در این مسائل همخوانی داشته باشد.

بنابراین با آن که هیأت فتوا حکم خود را در این باره بیان کرد اما از جدال در مسائل اصول عقیده، نهی و هشدار می‌دهد به خاطر مفسد و خطرات بسیاری که به دنبال دارد و توصیه می‌کند به کتاب‌های سلف صالح امت و امامان دین رجوع شود و هشدار می‌دهد به کتاب‌های مخالف این عقیده و همچنین به کتاب‌های جدیدی که از عالم‌نمایانی که علم را از اهل علم و منابع اصلی آن نگرفته‌اند رجوع نشود چرا که این بحث مهم از اصول اعتقاد را هدف حملات تحریف‌آمیز خود قرار داده‌اند و مذهب مرجئه را درست کرده‌اند و ظالمانه به اهل سنت نسبت داده‌اند و عامدانه با نسبت دادن به شیخ الاسلام ابن تیمیه و امامان دیگر از سلف صالح آن را زینت داده‌اند. این کار را با نقل قول‌هایی گزینش‌شده و اقوال متشابه ایشان و عدم ارجاع سخن به اقوال محکم، انجام داده‌اند.

نصیحت ما به آنها این است که تقوای الله را پیشه کنند و به مسیر صحیح که رشد و هدایتشان در آن است بازگردند و با این عقیده‌ی گمراهانه باعث دو دستگی در صفوف مسلمین نشوند.

هیأت افتا هم‌چنین به عموم مسلمانان هشدار می‌دهد که فریب این مذهب گمراه را نخورند و در دام مخالفان با عقاید جامعه‌ی مسلمانان اهل سنت و جماعت گرفتار نشوند.

الله متعال همگی را در کسب علم نافع و عمل صالح و فهم دین، موفق گرداند و درود الله بر پیامبرمان محمد ﷺ و خاندان و یاوران او باد.

هیئت دائم فتوا برای مباحث پژوهشی و افتا.

عضو (عبدالله بن عبدالرحمن الغدیان).

عضو (بکر بن عبدالله ابوزید).

عضو (صالح بن فوزان الفوزان).

رئیس (عبدالعزیز بن عبدالله بن محمد آل شیخ).